

دوفصلنامه  
(ادب پژوهی سابق)

سال اول، دوره اول، بهار و  
تابستان ۱۳۹۵، شماره پیاپی ۱

نشریه علمی پژوهشی

# زبان فارسی و گویش‌های ایرانی

ISSN: 2476 - 6585

- سخن آغازین ..... ۵-۶  
محرم رضایتی کیشه‌خاله
- فعل آینده در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی ..... ۷-۲۶  
محرم رضایتی کیشه‌خاله و آرزو ابراهیمی دینانی
- نمونه‌هایی از بومی‌سازی اسامی خاص در متن کتیبه بیستون ..... ۲۷-۴۴  
اورنگ ایزدی و الناز شاکری
- مطالعه خروج بند موصولی در متون روایی زبان فارسی با رویکردی نقش‌گرا: شواهدی از جلد‌های پنجم تا هفتم تاریخ بیهقی ..... ۴۵-۶۹  
حامد مولایی کوهبنانی، علی علیزاده و شهلا شریفی
- زبان‌شناسی شناختی: الگوی شناختی چشم در بوستان سعدی ..... ۷۱-۹۵  
سلیمان قادری نجف‌آبادی، محمد عموزاده و منوچهر توانگر
- نقش قافیه شعر در واژه‌سازی زبان فارسی (مطالعه موردی: اشعار نظامی گنجوی) ..... ۹۷-۱۱۲  
جهاندوست سبزه‌علیپور و حسین اسکندری ورزلی
- معرفی سروده‌هایی از شاخه ادبیات شفاهی ایران، سه‌خشتی‌های گرمانجی ..... ۱۱۳-۱۳۱  
اسماعیل علیپور
- گذرایی در زبان فارسی بر مبنای برنامه کمینه‌گرا ..... ۱۳۳-۱۴۹  
اعظم شاهسواری و محمد دبیرمقدم
- ریشه‌شناسی چند واژه کهن از گویش‌های ایرانی ..... ۱۵۱-۱۶۸  
اسفندیار طاهری
- درباره ساخت و ریشه‌شناسی چند فعل تالشی ..... ۱۶۹-۱۹۳  
مهدی کارگر و احمدرضا نظری چروده



دو فصلنامه علمی - پژوهشی

# زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

(ادب پژوهی سابق)

سال اول، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۵ (شماره پانزدهم)

صاحب امتیاز: دانشگاه گیلان

مدیر مسؤول: دکتر فیروز فاضلی

سر دبیر: دکتر محرم رضایتی کیشه‌خاله

## اعضای هیأت تحریریه:

دکتر بهزاد برکت (دانشیار ادبیات تطبیقی دانشگاه گیلان)

دکتر محمود جعفری دهقی (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه تهران)

دکتر عباس خائفی (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه گیلان)

دکتر مریم دانای طوس (استادیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه گیلان)

دکتر محمد راسخ‌مهند (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی سینا همدان)

دکتر محرم رضایتی کیشه‌خاله (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)

دکتر حسن رضایی باغبیدی (استاد فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه تهران)

دکتر علی‌اشرف صادقی (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران)

دکتر فیروز فاضلی (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)

دکتر غلامحسین کریمی دوستان (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران)

دکتر مجتبی منشی‌زاده (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه علامه طباطبائی)

مجله زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی به استناد نامه شماره ۳۰۶۴۶/۳۱۸۸ مورخ ۱۳۹۵/۲/۲۰ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، دارای درجه علمی - پژوهشی است.

آدرس سایت مجله: <http://zaban.guilan.ac.ir>

آدرس پست الکترونیکی: [zaban@guilan.ac.ir](mailto:zaban@guilan.ac.ir)

[zabanmag1395@gmail.com](mailto:zabanmag1395@gmail.com)

آدرس پستی: رشت، بزرگراه خلیج فارس، (کیلومتر ۵ جاده

رشت - تهران)، مجتمع دانشگاه گیلان، دانشکده ادبیات و

علوم انسانی، صندوق پستی: ۴۱۶۳۵-۳۹۸۸

تلفکس: ۰۱۳-۳۳۶۹۰۵۹۰

مدیر داخلی: دکتر معصومه غیوری

ویراستار فارسی: دکتر علی نصرتی سیاهمزیگی

ویراستار انگلیسی: دکتر مریم دانای طوس

طراح جلد: رسول پروری مقدم

صفحه‌آرا: حمیده شجری

ناشر: اداره چاپ و انتشارات دانشگاه گیلان



دوفصلنامه علمی - پژوهشی

# زبان فارسی و گویش‌های ایرانی

(ادب پژوهی سابق)

سال اول، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۵ (شماره پیاپی ۱)

| صفحه    | فهرست مقالات  |
|---------|---|
| ۵-۶     | • سخن آغازین ..... محرم رضایتی کیشه‌خاله  |
| ۷-۲۶    | • فعل آینده در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی ..... محرم رضایتی کیشه‌خاله و آرزو ابراهیمی دینانی   |
| ۲۷-۴۴   | • نمونه‌هایی از بومی‌سازی اسامی خاص در متن کتیبه بیستون ..... اورنگ ایزدی و الناز شاکری   |
| ۴۵-۶۹   | • مطالعه خروج بند موصولی در متون روایی زبان فارسی با رویکردی نقش‌گرا: شواهدی از جلد‌های پنجم تا هفتم تاریخ بیهقی ..... حامد مولایی کوهستانی، علی علیزاده و شهلا شریفی |
| ۷۱-۹۵   | • زبان‌شناسی شناختی: الگوی شناختی چشم در بوستان سعدی ..... سلیمان قادری نجف‌آبادی، محمد عموزاده و منوچهر توانگر   |
| ۹۷-۱۱۲  | • نقش قافیۀ شعر در واژه‌سازی زبان فارسی (مطالعه موردی: اشعار نظامی گنجوی) ..... جهان‌دوست سبزه‌علیپور و حسین اسکندری ورزلی  |
| ۱۱۳-۱۳۱ | • معرفی سروده‌هایی از شاخه ادبیات شفاهی ایران، سه‌خشتی‌های گرمانجی ..... اسماعیل علیپور   |
| ۱۳۳-۱۴۹ | • گذرایی در زبان فارسی بر مبنای برنامه کمینه‌گرا ..... اعظم شاهسواری و محمد دبیرمقدم  |
| ۱۵۱-۱۶۸ | • ریشه‌شناسی چند واژه کهن از گویش‌های ایرانی ..... اسفندیار طاهری   |
| ۱۶۹-۱۹۳ | • درباره ساخت و ریشه‌شناسی چند فعل تالشی ..... مهدی کارگر و احمدرضا نظری چروده  |
| 3-11    | • چکیده انگلیسی مقالات  |

## مشاوران علمی این شماره (به ترتیب الفبا):

- ابوالقاسم اسماعیل پور (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه شهید بهشتی)  
آریتا افراشی (دانشیار زبان‌شناسی عمومی پژوهشگاه علوم انسانی)  
محمود جعفری دهقی (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران)  
رضا چراغی (استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)  
حسن ذوالفقاری (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس)  
محمد راسخ‌مهند (استاد زبان‌شناسی عمومی دانشگاه بوعلی همدان)  
محرم رضایتی کیشه‌خاله (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)  
جهاندوست سبزه‌علیپور (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد رشت)  
اسفندیار طاهری (استادیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه اصفهان)  
امید طبیب‌زاده (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه بوعلی همدان)  
مجتبی منشی‌زاده (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه علامه طباطبایی)  
چنگیز مولایی (استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تبریز)  
مهرداد نغزگوی کهن (دانشیار زبان‌شناسی عمومی دانشگاه بوعلی همدان)  
علیرضا نیکویی (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)

## راهنمای نگارش مقاله

### اهداف و حوزه جذب مقالات:

دوفصلنامه تخصصی «زبان فارسی و گویش‌های ایرانی» به موضوعات عمومی مرتبط با زبان فارسی و گویش‌های ایرانی می‌پردازد و هدف از انتشار آن، مطالعه، تحقیق و شناخت علمی زبان فارسی و گویش‌های ایرانی از جنبه‌های گوناگون، و چاپ دستاوردهای نوین پژوهشگران در این حوزه است. قلمرو پژوهشی این نشریه علاوه بر مطالعات تاریخی که عموماً مبتنی بر متون ادبی و علمی زبان فارسی در طول تاریخ هزارساله آن است، مسائل زبان فارسی و گویش‌های ایرانی امروز نیز هست. مطالعات مرتبط با نسخه‌شناسی و تصحیح متون، مسائل نظری مربوط به فرهنگ‌نویسی، بررسی‌های زبانی بومی‌سروده‌ها، ریشه‌شناسی واژه‌ها و اصطلاحات، واژه‌سازی در متون کلاسیک و مترجم زبان فارسی، تحلیل شواهد گویشی در متون ادب فارسی، نقد علمی پژوهش‌های زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، و تحقیقات مرتبط با حوزه‌های آوایی، صرفی، نحوی و معنایی زبان فارسی و گویش‌های ایرانی با رویکرد در زمانی و هم‌زمانی از اهم مسائل و حوزه‌های مطالعاتی و پژوهشی این نشریه در نظر گرفته شده‌است.

### ضابطه‌های نویسنده:

۱. نام و نام خانوادگی نویسنده (گان) کامل باشد (به فارسی و انگلیسی).
۲. میزان تحصیلات، رتبه علمی، گروه آموزشی، نام دانشکده، دانشگاه و شهر محل دانشگاه نویسنده (گان) مشخص شود (به فارسی و انگلیسی).
۳. نویسنده مسؤو و عهده‌دار مکاتبات مقاله معرفی گردد (مکاتبات فقط با نویسنده مسؤو انجام می‌شود).
۴. آدرس الکترونیکی نویسنده (گان) نوشته شود.
۵. آدرس کامل پستی به همراه ذکر کدپستی، و شماره تلفن همراه آورده شود.
۶. مقاله ارسال شده برای مجله نباید قبلاً منتشر شده یا به صورت هم‌زمان در مجله دیگری در حال بررسی باشد.

### ضابطه‌های مقاله:

۱. مقاله باید شامل عنوان، چکیده فارسی و انگلیسی، واژگان کلیدی، مقدمه، متن اصلی در قالب عنوان‌های مشخص، نتیجه‌گیری و فهرست منابع باشد.
۲. عنوان مقاله کوتاه و گویا باشد (به فارسی و انگلیسی).
۳. مقاله حداکثر در ۲۰ صفحه A4 باشد (از ۸۰۰۰ کلمه تجاوز نکند).
۴. چکیده مقاله حداقل ۱۵۰ و حداکثر ۲۰۰ کلمه باشد (به فارسی و انگلیسی).
۵. واژگان کلیدی حداقل ۳ و حداکثر ۵ واژه باشد (به فارسی و انگلیسی).
۶. متن مقاله با قلم B Nazanin فونت ۱۳ و متون انگلیسی با قلم Times New Roman فونت ۱۱ تایپ شود.
۷. پاورقی با قلم B Nazanin فونت ۱۰ و متون انگلیسی Times New Roman فونت ۹ تایپ شود.
۸. فاصله سطرها ۱ سانتیمتر باشد.
۹. تمامی اعداد داخل جدول‌ها و همچنین اعداد محورهای نمودارها به فارسی درج شوند.

۱۰. نحوه ارجاع در داخل مقاله بدین گونه است که بلافاصله بعد از اسم افراد، سال انتشار اثر و شماره صفحه آن در داخل پرانتز درج گردد. مثلاً: (۱۳۵۰: ۲۵) و یا بعد از نقل مطالب، نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار و شماره صفحه در داخل پرانتز ذکر شود. مانند: (ربیعی، ۱۳۹۲: ۲۵).

- در صورت تعدد منابع از یک نویسنده در یک سال، با افزودن (الف) و (ب) در کنار سال انتشار، مشخص شوند. مانند: (عنایت، ۱۳۴۹ الف: ۱۴)، (عنایت، ۱۳۴۹ ب: ۱۵۰).

۱۱. نحوه نوشتن منابع (اعم از کتاب، مقاله، پایان نامه، گزارش روزنامه، تارنما و...) باید بصورت الفبایی مرتب شوند. برای کتاب: نام خانوادگی نویسنده کتاب، حرف اول نام نویسنده کتاب. سال انتشار. نام کتاب (بصورت ایتالیکی)، نام شهر: نام مکان انتشار.

برای مقاله: نام خانوادگی نویسنده مقاله، حرف اول نام نویسنده مقاله. سال انتشار. عنوان مقاله (داخل گیومه). نام مجله (بصورت ایتالیکی)، شماره پیاپی مجله (دوره یا شماره مجله): شماره صفحه اول و آخر مقاله. برای مجموعه مقالات: نام خانوادگی نویسنده مقاله، حرف اول نام نویسنده مقاله. سال انتشار. عنوان مقاله (داخل گیومه). نام مجموعه مقالات (بصورت ایتالیکی)، نام گردآورنده. نام ناشر. شماره صفحه اول و آخر مقاله.

برای پایان نامه / رساله: نام خانوادگی نویسنده پایان نامه، حرف اول نام نویسنده پایان نامه. عنوان پایان نامه / رساله (بصورت ایتالیکی)، مقطع و رشته تحصیلی و نام دانشگاه و شهر.

برای تارنما: نام خانوادگی نویسنده. حرف اول نام نویسنده. تاریخ دریافت از پایگاه اینترنتی، عنوان مطلب (داخل گیومه)، نام پایگاه اینترنتی. نشانی پایگاه اینترنتی.

مانند مثال های زیر:

باقری، م. ۱۳۸۶. *تاریخ زبان فارسی*، تهران: ابن سینا. (کتاب)

قاسمی پور، ق. ۱۳۹۰. «ترکیب سازی در پنج گنج». *متن شناسی ادب فارسی*، (۱۰): ۱۱۷-۱۳۶. (مقاله)

سیمز ویلیامز، ن. ۱۳۸۲. «ایرانی میانه شرقی». *راهنمای زبان های ایرانی*، ج ۱، ویراسته ر. اشمیت، ترجمه فارسی زیر نظر ح. رضائی باغبیدی. تهران: ققنوس. ۲۶۱-۲۷۱. (مجموعه مقالات)

مطلبی، م. ۵-۱۳۸۴. «بررسی گویش رودباری کرمان». *رساله دکتری فرهنگ و زبان های باستانی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. (پایان نامه / رساله)

Wilson, W. 2013/3/12. "Criminal Law", University of London International Programmers., www.London international.ac.uk. (Web site)

### نحوه ارسال مقاله:

۱. نویسندگان باید هنگام ارسال، دو فایل را بارگزاری نمایند: ۱- فایل اصلی بدون مشخصات نویسندگان و

۲- فایل مشخصات نویسندگان.

۲. مقاله در برنامه word 2003 یا word 2007 ذخیره و ارسال گردد.

۳. ارسال مقاله حتماً باید از طریق سامانه مجله در آدرس <http://zaban.guilan.ac.ir> انجام شود (تمام مکاتبات نشریه از این طریق انجام خواهد شد).

## سخن آغازین

پیرو توصیه و سیاست کلی دفتر برنامه‌ریزی پژوهشی و کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور مبنی بر تخصصی‌شدن رویکرد و حرکت علمی نشریات، براساس نامه شماره ۳۰۶۴۶/۳/۱۸ مورخ ۱۳۹۵/۲/۲۰ این کمیسیون، فصلنامه علمی-پژوهشی «ادب‌پژوهی» به دو نشریه تخصصی و مستقل «زبان فارسی و گویش‌های ایرانی» و «نقد و نظریه ادبی» تفکیک گردید و دفتر حیات این نشریه علمی نام‌آشنا پس از ۹ سال فعالیت مستمر و چاپ ده‌ها مقاله علمی، با انتشار شماره ۳۴ در زمستان سال ۱۳۹۴ برای همیشه بسته شد.

اولین شماره فصلنامه «ادب‌پژوهی» بهار سال ۱۳۸۶ به سردبیری دکتر غلامرضا رحمدل منتشر شد. پس از فوت مرحوم دکتر رحمدل، افتخار سردبیری آن از شماره ۹ به اینجانب واگذار گردید که تا پایان انتشار آن تداوم داشت. رویکرد و فعالیت علمی این نشریه از بدو راه‌اندازی تا پایان عمر آن، همواره بر دو حوزه ادبی و زبانی متمرکز بود و از این نظر، هم ادبای پژوهشگر و هم زبان‌شناسان محقق را یکجا جمع داشت. هرچند صبغه ادبی، بویژه ادب معاصر با گرایش‌های نقد و نظریه‌ها در آن پررنگ‌تر می‌نمود، با این حال، مقاله‌های زبانی ارزشمند از پژوهشگران زبان‌شناس و علاقه‌مند به این حوزه در این نشریه کم نبود، حتی دو شماره جداگانه آن (شماره‌های ۲۰ و ۳۰) به «ویژه‌نامه زبان و گویش» اختصاص داشت. انصافاً این نشریه در طول مدت انتشار، با مدیریت، برنامه‌ریزی و حرکت روبه‌رشد خود در جامعه ادبی، خصوصاً محافل علمی و دانشگاهی اعتبار و امتیاز ویژه‌ای پیدا کرد، چنانکه براساس گزارش هفتمین جلسه شورای راهبری ISC مورخ ۱۵ مرداد ۱۳۹۰، در بین ۶۶۶ نشریه فارسی‌زبان که در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده‌اند، از نظر ضریب تأثیر در رتبه نخست قرار گرفت.

در اینجا شایسته است از تمام پژوهشگرانی که در طول مدت انتشار این نشریه با ارسال مقالات علمی خود در ارتقای جایگاه این نشریه و اعتبار علمی آن مشارکت داشته‌اند، سپاسگزاری نمایم. مخصوصاً از مشاوران و ارزیابان نکته‌سنج و گرانقدری که در پالایش مقاله‌ها با دفتر مجله همکاری نزدیک و مستمری داشتند و از تصحیح و تنقیح و هرگونه افاضات ارزشمند مضایقه نمی‌فرمودند.

دوفصلنامه «زبان فارسی و گویش‌های ایرانی» جوانه‌ای است نورسسته از این ریشه و شاخه‌ای است برآمده از این تنه، که به مبارکی با حسن نظر مسؤولان دانشگاه گیلان و مساعدت کمیسیون نشریات علمی کشور با کوله‌باری از تجارب پیشین پا به اقلیم وجود گذاشته و هم‌اکنون به بار نوبرانه نشسته است. همکاری علمی پژوهشگران گرامی، اعم از محققان عرصه زبان و ادب فارسی، زبان‌شناسان، گویش‌شناسان و پژوهندگان زبان‌های باستانی و سایر علاقه‌مندان حوزه زبان فارسی و گویش‌های ایرانی در شکوفایی و پرباری بیشتر و بهتر این نشریه و تداوم نشر آن، یقیناً کمک فراوانی خواهد نمود.

این نشریه به موضوعات عمومی مرتبط با زبان فارسی و گویش‌های ایرانی می‌پردازد و هدف از انتشار آن، مطالعه، تحقیق و شناخت علمی زبان فارسی و گویش‌های ایرانی از جنبه‌های گوناگون، و چاپ دستاوردهای نوین پژوهشگران در این حوزه است. قلمرو پژوهشی این نشریه علاوه بر مطالعات تاریخی که عموماً مبتنی بر متون ادبی و علمی زبان فارسی در طول تاریخ هزارساله آن است، مسائل زبان فارسی و گویش‌های ایرانی امروز نیز هست. مطالعات مرتبط با نسخه‌شناسی و تصحیح متون، مسائل نظری مربوط به فرهنگ‌نویسی، بررسی‌های زبانی بومی‌سروده‌ها، ریشه‌شناسی واژه‌ها و اصطلاحات، واژه‌سازی در متون کلاسیک و مترجم زبان فارسی، تحلیل شواهد گویشی در متون ادب فارسی، نقد علمی پژوهش‌های زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، و تحقیقات مرتبط با حوزه‌های آوایی، صرفی، نحوی و معنایی با رویکرد در زمانی و هم‌زمانی از اهم مسائل و حوزه‌های مطالعاتی و پژوهشی این نشریه در نظر گرفته شده است.

محرم رضایتی کیشه‌خاله

سردبیر نشریه



# زبان فارسی و گویش های ایرانی

سال اول، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۵، شماره پیاپی ۱

## فعل آینده در زبان ها و گویش های ایرانی

دکتر محرم رضایتی کیشه خاله<sup>۱</sup>

آرزو ابراهیمی دینانی<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۹۵/۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۰/۱۳

### چکیده

فعل آینده در زبان های ایرانی از دوره باستان تا کنون با تحولاتی همراه بوده است. در فارسی باستان ساخت خاصی به نام آینده وجود نداشت و غالباً از وجه التزامی برای اشاره به آینده استفاده می شد. در اوستایی، علاوه بر وجه التزامی، فعل مستقل آینده نیز وجود داشت که از این ساخت تنها وجه اخباری و صفت فاعلی موجود است.

در گروه غربی زبان های ایرانی میانه، خلأ کاربرد فعل آینده با وجه مضارع التزامی و مضارع اخباری جبران می شده است. در گروه شرقی زبان های ایرانی (سغدی و خوارزمی)، فعل آینده با افزودن پسوند زمان ساز به آخر فعل واژگانی ساخته می شد.

در فارسی دری، و به تبع آن در فارسی نوشتاری امروز، فعل آینده از ترکیب شکل تصریفی فعل معین «خواستن» و فعل واژگانی (در شکل مصدر کامل یا کوتاه) بنا می شود. اما در فارسی گفتاری معمولاً این شیوه کاربردی ندارد و عملاً مضارع اخباری جانشین آن گردیده است. در بیشتر گویش های ایرانی ویژگی فعل آینده مشابه فارسی گفتاری است.

در این مقاله ضمن بررسی سیر تحول تاریخی فعل آینده از گذشته تا به امروز، چگونگی ساخت آن در برخی از گویش های ایرانی مطالعه شده است.

**واژگان کلیدی:** فعل آینده، ایرانی باستان، ایرانی میانه، فارسی نو، گویش های ایرانی

✉ kishekhaleh@yahoo.com

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

## ۱- مقدمه

زبان فارسی امروز که ادامه فارسی دری است، صورت تحول یافته فارسی میانه (گونه زردشتی)، و فارسی میانه نیز دنباله یکی از گونه‌های فارسی باستان است. زبان‌های ایرانی در گذار از دوره باستان به دوره میانه، و از دوره میانه به دوره امروز، از نظر ساختاری در سطوح مختلف زبانی تحولات زیادی داشته‌اند. اما این تحولات در ادوار، زبان‌ها و حوزه‌های مختلف یکسان نبوده‌است.

یکی از حوزه‌های مهم زبان‌ها نظام فعلی آنهاست. این نظام برخلاف سایر حوزه‌های زبانی معمولاً با آهنگی کند در مسیر تحول قرار می‌گیرد. با این حال، از دوره باستان تا امروز در مقوله نظام و ساختار فعلی نیز شاهد تحولات عمده‌ای بوده‌ایم؛ نظام فعلی تام (نقلی)<sup>۱</sup>، نامعین (مطلق)<sup>۲</sup>، و آینده<sup>۳</sup> ایرانی باستان در بنای زمان افعال، در تحول از ایرانی باستان به ایرانی میانه غربی (فارسی میانه و پارتی) از میان رفته و فقط نظام فعلی معروف به مضارع (حال)<sup>۴</sup> به صورت ماده مضارع افعال، تحول یافته و به فارسی دری نیز رسیده‌است. افعال ماضی در ایرانی میانه غربی و فارسی دری، از صفت فاعلی و مفعولی گذشته ایرانی باستان منشعب و ساخته می‌شوند (نک. آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۳: ۵۳-۵۴). نیز از طریق بسط قیاسی، الحاق اجزای غیرتصریفی و عبارات ترکیبی، برخی ساخت‌های نوین فعلی خلق شده‌اند.

در مقاله حاضر به بررسی فعل آینده و سیر تحول ساخت و کاربرد آن از دوره باستان تا به امروز پرداخته‌ایم. در این بررسی، علاوه بر زبان فارسی، شماری از گویش‌های ایرانی امروز هم مطالعه شده‌اند. هرچند درباره فعل آینده به صورت پراکنده و گسسته در اغلب کتاب‌های دستوری مطالبی فراهم آمده، ولی تاکنون مجموعه‌ای مستقل، مستند و نظام‌مند در بررسی سیر تحولات تاریخی این فعل در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نوشته نشده‌است<sup>(۱)</sup>. خانلری (۱۳۶۹: ۲۸۶-۲۹۸) نخستین کسی است که در *تاریخ زبان فارسی* با تأمل و دقت بیشتری به ساخت فعل آینده و شیوه تحول و کاربرد آن پرداخته‌است. با این حال، گستره تحقیق او تا اواخر قرن هفتم هجری است و گویش‌های ایرانی را در بر نمی‌گیرد. سبزه‌علی‌پور و ایزدی‌فر (۱۳۹۱) در مقاله «تحول مضارع اخباری به مضارع مستمر در گویش‌های ایرانی شمال غربی»، به موارد کاربرد مضارع اخباری، از جمله دلالت بر مفهوم آینده در برخی از گویش‌ها، مثل گیلکی، تالشی، تاتی خلخال، تاتی کلاسور و تاتی هرزن توجه کرده‌اند.

1. perfect  
2. aurist  
3. future  
4. present system

در بررسی فعل آینده، از زبان‌های ایرانی باستان (فارسی باستان و اوستایی) شروع می‌کنیم؛ سپس به زبان‌های ایرانی میانه غربی (پارتی، فارسی میانه) و شرقی (سغدی و خوارزمی) می‌پردازیم؛ و در نهایت زبان‌های ایرانی نو (فارسی دری، فارسی نوشتاری و گفتاری امروز، و همچنین برخی از گویش‌های ایرانی) را از این منظر مطالعه خواهیم کرد.

## ۲- زبان‌های ایرانی باستان

«زبانی را که اقوام ایرانی پس از جدایی از هم‌نژادان [آریایی] خویش مورد استفاده قرار می‌دادند، می‌توان ایرانی آغازین، ایرانی مشترک یا ایرانی باستان نامید. ... برپایه شواهد موجود از زبان‌های اوستایی و فارسی باستان، و نیز با بهره‌گیری از ویژگی‌های زبان سنسکریت که نزدیک‌ترین زبان هندواروپایی به اوستایی و فارسی باستان است، ساخت زبانی ایرانی آغازین را می‌توان ... بازسازی کرد» (رضایی باغبیدی، ۱۳۸۸: ۲۳). از زبان‌های ایرانی باستان، فارسی باستان، اوستایی، سکایی باستان، مادی و چند زبان دیگر (نک. همان: ۵۶-۵۸) قابل ذکرند. فارسی باستان و اوستایی از زبان‌های مهم ایرانی در دوره باستان‌اند که اسناد تاریخی و زبانی باارزشی از آنها در دست است. از سکایی باستان و مادی جز برخی اسامی اشخاص، قبایل و مکان‌ها در متون و آثار ایرانی و غیرایرانی، باقی نمانده است.

### ۲-۱- فارسی باستان

در فارسی باستان مقوله فعل مبتنی بر سه شخص، سه شمار، سه ماده (مضارع، ماضی، نقلی)، پنج وجه (اخباری، التزامی، امری، تمنایی، انشایی)، چهار زمان (مضارع، ماضی، ماضی استمراری، ماضی نقلی)، و دو باب (گذرا و ناگذر) بوده و برای آینده، ماده و زمان خاصی وجود نداشته است (نک. کنت، ۱۹۵۳: ۷۰؛ رضایی باغبیدی، ۱۳۸۸: ۶۹؛ مولایی، ۱۳۸۴: ۶۵). البته در فارسی باستان استفاده از ماده ماضی و نقلی بسیار محدود بوده است. اما خلأ وجود فعل آینده غالباً با وجه التزامی (علاوه بر کاربردهای دیگر آن) برطرف می‌شد. در این صورت، فعل التزامی معمولاً در قالب جمله مرکب، در بند پیرو یا بند موصولی قرار می‌گرفت (نک. کنت، ۱۹۵۳: ۸۹):

1. *hya Auramazdām yadātaiy, yānam avahyā ahatiy* (DB 5.19).

آن که اهورامزدا را بپرستد، رحمت الهی با او باشد (خواهد بود).

2. *yadiy kāra Pārsa pāta ahatiy, hyā duvaištām šiyātiš axšatā hauvciy Aura nirasātiy abiy imām viθam* (Dpe.22-24).

اگر مردم پارس پاییده شود، از این پس شادی پیوسته به وسیله اهورا بر این خاندان برسد (خواهد رسید).

3. *tuvam kā xšāyaθiya hya aparam āhy, hacā draugā daršam* (DB 4.37).

تو که از این پس شاه باشی (خواهی بود)، خود را از دروغ به شدت بیای.

به نظر کنت (نک. همان: ۹۱) علاوه بر وجه التزامی، گاه وجه تمنایی و امری نیز در بیان مفهوم آینده در فارسی باستان کاربرد داشته‌است:

4. *naimā kāma tya martiya vināṭayaiš naipatimā ava kāma yadiy vināṭayaiš naiy fraṭiyaiš* (DNb19-21).

نه مرا کام است که مردی آسیب برساند، نه مرا کام است که اگر آسیب رساند مجازات نشود.

5. *yāvā utava āhy avaθāšatā paribarā* (DB 4.72).

تا زمانی که توانا باشی، آنها را به همان صورت نگه‌دار (خواهی داشت).

بنابراین از کاربردهای وجه التزامی، تمنایی و امری در فارسی باستان، بیان مفهوم آینده نیز هست که کنت آنها را در سه بخش متمایز؛ کاربرد در فراکردهای آزاد، کاربرد در فراکردهای موصولی، و کاربرد در فراکردهای پیرو تحلیل و بررسی کرده‌است (نک. همان: ۸۹).

## ۲-۲- اوستایی

در متون اوستایی علاوه بر ویژگی‌های افعال فارسی باستان، چند ویژگی دیگر، از جمله ساخت ماضی بعید، و همچنین فعل آینده نیز دیده می‌شود که بر پایه ماده آینده ساخته می‌شده‌است. ماده آینده از پیوستن پسوندهای *-hya/šya* به صورت قوی<sup>(۳)</sup> ریشه به دست می‌آید و مانند ماده‌های تماتیک (*a*-دار) صرف می‌شد: «*vaxšiiēte*: خواهد گفت (ناگذر)»، «*saošiiānt*»: سود رساننده (صفت فاعلی گذرا)» (نک. رضایی باغبیدی، ۱۳۸۸: ۷۴؛ همچنین ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۱۵۳؛ جکسون، ۲۰۰۴: ۱۸۶-۱۸۷؛ کلنز، ۱۳۸۲: ۹۸؛ سوکولوف، ۱۳۸۸: ۹۸).

از این زمان تنها وجه اخباری و صفت فاعلی (وجه وصفی) موجود است. در بقیه موارد غالباً از وجه التزامی و گاه وجه انشایی در اشاره به آینده استفاده می‌شده‌است:

6. *Kat ašava...vənghaṭ drəgvantəm* (بند ۴۸، ۲).<sup>(۱)</sup>

کی مقدس... بر دروغ پیروز خواهد شد (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۱۶۴).

7. *yavaṭ isāi tavāča avaṭ xsāi* (بند ۲۸، ۴).<sup>(۲)</sup>

تا آنجا که بتوانم تعلیم خواهم داد و نیروی آن را خواهم داشت (سوکولوف، ۱۳۸۸: ۱۰۴).

8. *nōiṭ mazdā avāstryō...huməretōiš baxštā* (بند ۱۰، ۱).<sup>(۳)</sup>

ای مزدا، ناکشاورز... از پیام نیک سهمی نخواهد یافت (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۱۶۴).

محدودیت تصریفی فعل آینده در زبان اوستایی که تقریباً از ده مورد بیشتر نیست (نک. سوکولوف، ۱۳۸۸: ۱۰۴)، و نبود آن در متون موجود فارسی باستان نشان می‌دهد که این فعل از همان روزگاران در حال فروپاشی و نابودی بوده‌است.

### ۳- زبان‌های ایرانی میانه

زبان‌های ایرانی میانه اصطلاحاً به گروهی از زبان‌های ایرانی می‌گویند که پس از فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی تا فتح ایران به دست مسلمان‌ها و حتی مدتی بعد از آن در میان اقوام ایرانی رواج داشته‌اند و به دو دسته غربی و شرقی تقسیم می‌شوند: زبان‌های غربی شامل پارسی (پهلوی اشکانی)، و فارسی میانه (پهلوی)؛ و زبان‌های شرقی شامل سغدی، خوارزمی، بلخی (تُخاری یا کوشانی) و سکایی میانه‌اند (نک. رضایی باغبیدی، ۱۳۸۸: ۷۷-۱۶۰؛ زوندرومان، ۱۳۸۲: ۱۷۹-۱۸۹؛ سیمز ویلیامز، ۱۳۸۲: ۲۶۱-۲۷۱). در مقاله حاضر از زبان‌های شرقی، سغدی و خوارزمی مطالعه شده‌اند.

زبان‌های ایرانی در گذار از دوره باستان به دوران طولانی ایرانی میانه، دچار تحولات اساسی در دستگاه فعل شد و ساختمان آن ساده‌تر گردید. اما روند این دگرگونی‌ها در زبان‌های گروه غربی و شرقی، حتی درون خود آن گروه‌ها یکسان نبوده‌است. مثلاً زبان سغدی دستگاه صرف میانه<sup>۱</sup> (جنبه ناگذر) و ماضی غیرتام<sup>۲</sup> باستانی را با تحولاتی حفظ کرده (نک. قریب، ۱۳۷۲: ۲). اما این ویژگی در ایرانی میانه غربی فرو پاشیده‌است. ضمن آنکه هریک از گروه‌ها و زبان‌های ایرانی میانه، از طریق فرایندهای قیاسی، الحاق اجزای غیرتصریفی و عبارت‌های ترکیبی، ساخت‌های نوین فعلی نیز خلق کرده‌اند.

### ۳-۱- پارسی

در زبان پارسی دستگاه فعلی ایرانی باستان به یک ماده (ماده مضارع) تقلیل یافت. ماده ماضی نیز بر پایه صفت مفعولی ایرانی باستان (مختوم به *-ta\**) بنا شد. زمان آینده، شمار مثنی و فعل ناگذر ایرانی باستان از بین رفت. در عوض برخی ساخت‌ها و ترکیب‌های جدید، مثل ماضی ساده (لازم و متعدی)، ماضی نقلی، ماضی بعید به وجود آمد که در ایرانی باستان، ساختی متفاوت داشت. مضارع التزامی و اخباری در کنار سایر دلالت‌ها، در بیان مفهوم آینده نیز به کار می‌رفتند (نک. رضایی باغبیدی، ۱۳۸۱: ۱۲۳-۱۴۹).

الف- مضارع التزامی:

9. hridīg rōž až murdān āxēzān (bw 3).

روز سوم از (میان) مردگان برخوادم خاست (همان: ۱۳۵).

10. az pad zōš istānān ud frawazān pad bāzūr... ud wišminān pad šādīft... ud bawān abē andāg (Acta 9,164).

1.middle

2.imperfect

من تو را با عشق خواهم گرفت و پرواز خواهم کرد با بال... و خوش خواهی گذراند به شادی... و خواهی بود بی-اندوه (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۱۸۸).

ب- مضارع اخباری:

11. *ud imīn-iž mardōhmān farruxān kē pad im žamān āžayēnd, ud ham hawīn-iž kē amābar āžayēnd, bōxsēnd až im zādmurd* (r 6).

و این مردم فرخنده که در این زمان زاده می‌شوند و نیز آنانی که در آینده زاده خواهند شد، از این زادمرد نجات خواهند یافت (رضایی‌باغبیدی، ۱۳۸۱: ۱۳۳).

12. *yazdān wēndān kū-mān bōžēnd* (M4a II R 10-11).

یزدان (ایزدان) را نیایش کنیم که ما را نجات خواهند داد (کریستوفر، ۱۳۷۶: ۴۱۴).

### ۳-۲- فارسی میانه

ساخت فعل در فارسی میانه چندان تفاوتی با پارتی ندارد. در این زبان نیز ساخت فعل آینده متروک گردید و خلأ آن با افعال دیگر جبران می‌شده‌است. مثلاً افعال مضارع اخباری و التزامی، در کنار سایر کاربردها بر زمان آینده هم دلالت می‌کرده‌اند.

الف- مضارع اخباری:

13. *bēz az nūn parrōn nē-griyēm* (Acta9,183).

اما از اکنون به بعد نخواهم گریست (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۱۸۶).

14. *kā-t čašm ō zrēh ōftēt hač dušmanān apēβim bavēh* (Kn.II: 13-14/18).

تو را چون دیده به دریا افتد از دشمنان ایمن خواهی بود (راستارگویا، ۱۳۴۷: ۱۴۱-۱۴۲).

15. *ānōh az xwēš hu-kunišnīh warzīh aziš bar xwarthēd* (CAP. 54).

آنجا ثمره اعمال نیک [هرکس توسط] خود او خورده شود (کریستوفر، ۱۳۷۶: ۴۴۷).

ب- مضارع التزامی:

16. *ud hān zōr... pad awē āyēb aziš ba uzīhād ud pāk bawād ud ō xwar ud māh ahrāmād* (Acta9,80).

و آن زور (نیروی روشنی) در آن آتش (آتش‌سوزی پایان جهان) از [جهان مادی] بیرون خواهد آمد و پاک خواهد بود (شد) و به خورشید و ماه برخواید رفت (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷، ۱۸۸).

17. *bēz az nūn parrōn nē griyēm u-š nē ōzanān* (M. 473, R. 8-9).

اما از اکنون به بعد، نه می‌گیریم و نه او را خواهیم کشت (کریستوفر، ۱۳۷۶: ۴۳۰).

### ۳-۳- سغدی و خوارزمی

در زبان سغدی نیز دستگاه فعلی ایرانی باستان از جهاتی ساده‌تر شد. چنانکه ماده ماضی (آئوریست)، ماده نقلی (تام) و ماده آینده و مشتقات مربوط به آنها از بین رفت، در عوض «گروه‌های جدیدی از طریق بسط قیاسی (مثل وجه نامحقق)، یا الحاق اجزای تصریف نشدنی (مثل وجه استمراری، و زمان مستقبل) یا عبارات ترکیبی (مانند ماضی نقلی و بعید فعل‌های متعدی و لازم یا ترکیبات مجهولی و وجه امکانی) خلق شده‌اند. افزون بر این، سغدی دستگاه

صرف میانه (جنبه ناگذر) باستانی را حفظ کرده ... برجسته‌ترین مشخصه فعل زبان سغدی، حفظ ماضی غیرتام باستانی است که بر ستاک حال بنیاد نهاده شده» (قریب، ۱۳۷۲: ۲) است. فعل آینده در سغدی با افزودن پسوند زمان‌ساز *kām/kān/kā* (مشترق از *kāma* ایرانی باستان به معنی «خواهش و کام») به آخر مضارع اخباری ساخته می‌شد. گاه این پسوند، به وجوه التزامی، تمنایی، امری و ماضی مقدم (ماضی *āz*-دار) هم اضافه می‌شده است (نک. همان: ۲۰-۲۱):

مضارع اخباری: *ḅaxšām kām* «خواهم بخشید»

مضارع التزامی: *wanā kā* «(که) خواهی کرد»

مضارع تمنایی (مضارع در جریان): *šawe kān* «دارد می‌رود»

امر- نهی: *nē-xwzēd kām* «نخواهید خواست»

ماضی مقدم (ماضی در جریان): *patwēdāz kā* «داشت تسلیم می‌کرد»

در سغدی، *kām* علاوه بر افزونه زمان‌ساز، به عنوان فعل واژگانی مستقل و قابل تصریف نیز کاربرد داشته است.

در بین زبان‌های گروه شرقی، خوارزمی در صرف و واژه‌سازی رابطه بسیار نزدیک‌تری با سغدی دارد. در خوارزمی نیز فعل «آینده» با افزودن *k'ām* (به ماده مضارع ساخته می‌شده است. مانند: *βr'm-k'my* «خواهم بست»، *γwc-k'm* «لازم خواهد بود» (برای اطلاع بیشتر، نک. هومباخ، ۱۳۸۲: ۳۱۱ و ۳۱۴-۳۱۵).

#### ۴- فارسی دری

زبان فارسی میانه در روند تحولات خود در اواخر دوره ساسانیان به دو صورت نوشتاری و گفتاری هم‌عرض به حیات خود ادامه داد. «پهلوی» زبان مکتوبات زردشتی، اندرزنامه‌ها و متون ادبی اواخر عهد ساسانی و اوایل دوره اسلامی بود، و «دری» زبان گفتاری مردم پایتخت و بعضی شهرهای مجاور عهد ساسانی (نک. صادقی، ۱۳۵۷: ۲۲-۲۵).

پس از فتوحات اسلامی، زبان دری به تدریج گسترش یافت و به عنوان زبان نوشتاری جای پهلوی و دیگر زبان‌های ایرانی را گرفت. هرچند کهن‌ترین نمونه‌های دری را به دوره ساسانی نسبت می‌دهند، اما مستندات آن در آثار نویسندگان ایرانی و اسلامی، از قرن سوم هجری فراتر نمی‌رود (نک. همان: ۵۴-۱۱۷).

دستگاه فعل در گذار از پهلوی به فارسی دری با تحولاتی همراه بوده است از جمله: الف- متروک شدن شناسه‌های خاص مضارع التزامی پهلوی در فارسی دری، جز شناسه سوم‌شخص مفرد (*-ād*) که در فعل دعایی کاربرد داشته است (نک. ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۲۰۹)؛ ب- از بین رفتن

ساخت افعال ماضی متعدی پهلوی در فارسی دری، مگر بقایایی از آن، که به صورت تحول‌یافته و احیاناً بسط قیاسی در برخی از متون باقی مانده‌است (نک. رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۸۳: ۲۰۵-۱۹۱)؛

ج- یکسان بودن ساخت مضارع اخباری و مضارع التزامی، که بعداً اغلب با جزء پیشین (می و بی) از هم متمایز شدند (نک. ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۲۰۹).

د- گسترش ساخت و کاربرد فعل‌های پیشوندی و ترکیبی (نک. رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۸۸: ۲۷-۵۰؛ صادقی، ۱۳۸۰: ۱۴۳-۱۵۲).

ه- وجوه و ساخت‌های متعدد فعلی، از جمله ساخت فعل مستقل آینده با فعل معین «خواستن»، و همچنین موارد دیگر که خارج از بحث فعلی ماست.

در فارسی دری مضارع التزامی در فعل‌های ساده، اغلب با جزء پیشین «ب»، و گاه «می/همی» همراه است. در فعل‌های مرکب، غالباً با جزء پیشین، و در فعل‌های پیشوندی بدون آن به کار می‌رود. این مختصات کم‌وبیش در مضارع اخباری نیز دیده می‌شود (نک. خانلری، ۱۳۶۹: ۲۷۶/۲ و ۳۱۱-۳۱۳).

متروک شدن شناسه‌های خاص مضارع التزامی در فارسی دری، اغلب موجب درآمیختگی ساخت آن با مضارع اخباری شده تا آنجا که به نظر برخی از زبان‌شناسان، در فارسی دری، مضارع اخباری و التزامی یکی شده‌است (نک. ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۲۰۹):

۱۸- به دست خویش چیزی تراشند و صورت کنند. آنگاه آن را به خدای گیرند و بپرستند (بیان‌الادیان، به نقل از خانلری، ۱۳۶۹: ۲۷۲/۲).

۱۹- چون آنجا برسی، هفتاد هزار صورت بر تو عرض کنند، هر صورتی را بر شکل خود بینی (تمهیدات عین‌القضا، به نقل از همان: ۲۷۵/۲).

۲۰- زنان خویش را بگوی تا در پرده می‌باشند (قصه یوسف و زلیخا، به نقل از همان: ۲۷۵/۲).

۲۱- فردا من بروم و شاه اسکندر را ببینم (اسکندرنامه، به نقل از همان: ۲۷۵/۲).

در فارسی دری، مضارع اخباری علاوه بر زمان حال و سایر کاربردها و معانی، متضمن

معنی آینده نیز هست:

۲۲- عیسی از آسمان فرود آید و عدل و داد کند (تاریخ بلعمی، به نقل از همان: ۲۷۵/۲).

۲۳- هرگاه که وقت آن شد، ترا خبر کنم (فردوس المرشديه، به نقل از همان: ۲۷۵/۲).

۲۴- فردا بامداد جواب تو بازدهیم (اسکندرنامه، به نقل از همان: ۲۷۵/۲).

همچنین از وجه دعایی نیز گاه در بیان معنی آینده استفاده شده‌است:

دشتی که وزد رایحه قهر تو آنجا تا حشر نروید دگر مهرگیایی

(ایرج میرزا، به نقل از ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۱۳۳)



علاوه بر این در فارسی دری، فعل مستقل «آینده» نیز به وجود آمد که از ترکیب فعل معین «خواستن» (در وجه مضارع اخباری و غالباً بدون جزء پیشین) با مصدر کامل یا کوتاه فعل واژگانی ساخته می‌شده است. البته در متون اولیه، به نظر می‌رسد که فعل «خواستن» در این ساخت هنوز کاملاً دستوری نشده و معنی واژگانی خود را کم‌وبیش حفظ کرده است. به همین دلیل، برخی از محققان آن را مستقبل نما یا مستقبل‌واره نامیده‌اند (نک. احمدی گیوی، ۱۳۸۰: ۶۳۹/۱-۶۳۸). اما به تدریج «خواستن» در نقش فعل معین در ساخت فعل جدید «آینده» به کار رفت و در زبان نوشتاری تا امروز هم ادامه یافته است:

۲۵- هرچه خواهد بودن او را معلوم است (قصه‌ی بن یقظان، به نقل از خانلری، ۱۳۶۹: ۲۸۹/۲).

۲۶- و اندرین باب‌ها ذکر این ثقبه بسیار خواهد آمد (ذخیره خوارزمشاهی، به نقل از همان: ۲۹۱/۲).

۲۷- آنچه زنده‌اند جمله بخواهند مرد (ترجمه تفسیر طبری، به نقل از احمدی گیوی، ۱۳۸۰: ۶۴۴/۱).

۲۸- این حدیث می‌خواهد بود تا قیامت (اسرارالتوحید، به نقل از همان: ۶۵۸/۱).

از انواع دیگر فعل آینده که در فارسی دری به وجود آمد، می‌توان فعل «آینده در گذشته» را نام برد. این فعل از ترکیب فعل معین «خواستن» (در وجه ماضی ساده یا استمراری و غالباً بدون جزء پیشین) با مصدر کوتاه یا کامل فعل واژگانی ساخته می‌شده است و «کاربرد آن در شواهد به دست آمده، از سده هشتم [هجری] به این سو نمی‌گذرد» (همان: ۷۲۱/۱):

۲۹- فردای آن روز رمضان خواست بود (چهارمقاله، به نقل از همان: ۷۲۵/۱).

۳۰- میان ایشان قطع خواست افتادن (منتخب روتق المجالس، به نقل از همان: ۷۲۷/۱).

۳۱- از شعله انال‌الحق بخواستند سوخت (مرصاد العباد، به نقل از همان‌جا).

۳۲- آن روز رومیان خواستندی تاخت کرد (پنج اثر کسروی، به نقل از همان: ۷۲۶/۱).

## ۵- فارسی امروز

هرچند فعل آینده با ساخت فعل معین «خواستن» (در وجه مضارع اخباری بدون جزء پیشین) و مصدر کوتاه فعل واژگانی، متأثر از سنت ادبی، در زبان نوشتاری امروز متداول است، ولی در زبان گفتاری به ندرت به کار می‌رود. در عوض، مضارع اخباری در زبان گفتاری امروز صرف‌نظر از لحظه‌ای یا تداومی بودن آن، غالباً بر آینده دلالت دارد. تغییر قلمرو و دلالت زمانی مضارع اخباری از زمان «حال» به «آینده» موجب به وجود آمدن ساخت جدیدی به نام «مضارع مستمر» در زبان فارسی امروز شده که قبلاً در زبان فارسی دری سابقه نداشته و حتی این ساخت به زبان نوشتاری نیز راه پیدا کرده است. بر همین اساس، برخی از محققان بر این باورند که «در فارسی گفتاری، آینده وجود ندارد و مضارع اخباری هم بر حال دلالت می‌کند و هم بر آینده» (وحیدیان کامیار، به نقل از فروتن، ۱۳۸۷: ۱۵۹).

### ۶- فعل «آینده» در گویش‌های ایرانی

گویش‌های ایرانی در بیان مفهوم آینده از شیوه‌ها و امکانات مختلفی استفاده می‌کنند که دو نوع آن از نظر تاریخی و زبانی، و همچنین فراوانی کاربرد، اهمیت دارد: ۱- کاربرد دوگانه مضارع اخباری در معنی «حال» و «آینده»؛ ۲- استفاده از فعل مستقل «آینده». در نوع اول که به نظر می‌رسد بیشتر گویش‌های ایرانی را شامل می‌شود، تمایز «حال» و «آینده» با توجه به بافت کلام و موقعیت، و همچنین بسته به نوع قیده‌های زمان مشخص می‌شود. با این حال، وجود «مضارع مستمر» در بسیاری از این گویش‌ها نشان می‌دهد «مضارع اخباری» همچون فارسی گفتاری از سطح کاربرد و دلالت دوگانه «حال» و «آینده» خارج شده، و بیشتر به سوی «آینده» سوق پیدا کرده‌است<sup>(۳)</sup>. اما در نوع دوم، فعل مستقل «آینده» با ساختار مشخص و متمایز دیده می‌شود که در شکل «ساده» یا «ترکیبی» و احیاناً هر دو شکل به کار می‌رود.

از نوع اول می‌توان به گویش‌های زیر اشاره کرد: گیلکی (نک. پورهادی، ۱۳۸۷: ۶۶-۷۲؛ هاشمی تکلیمی، ۱۳۹۱: ۴۲۰-۴۲۲؛ کریستین‌سن، ۱۳۷۴: ۴۵؛ سبزیلیور، ۱۳۹۱: ۳۱۵-۳۱۷؛ مازندرانی (نک. شکر، ۱۳۸۵: ۸۵-۸۷؛ همو، ۱۳۷۴: ۱۲۴-۱۲۵؛ کلباسی، ۱۳۷۶: ۹۳-۹۴؛ مؤمنی، ۱۳۸۲: ۱۰۲-۱۰۳؛ هومند، ۱۳۶۹: ۳۳-۳۶)؛ تاتی جنوبی (نک. یارشاطر، ۱۹۶۹: ۲۱۸-۲۲۱؛ سبزیلیور، ۱۳۸۹: ۷۶-۷۷؛ همو، ۱۳۹۱: ۱۰۶-۱۰۴ و ۱۱۱-۱۱۳)؛ تالشی جنوبی (نک. نغزگوی کهن، ۱۳۷۳: ۴۵؛ پورشفق، ۱۳۸۵: ۱۵۹-۱۶۰ و ۱۷۲)؛ قصرانی (نک. دبهیم، ۱۳۸۴: ۲۷)؛ دماوندی (نک. علمداری، ۱۳۸۴: ۳۳-۳۵)؛ زرگری (نک. وثوقی، ۱۳۸۳: ۳۷۲-۳۸۰)؛ بهدینان یزد (نک. مزداپور، ۱۳۷۴: ۱۲۸-۱۲۹)؛ سمنانی (نک. همایون: ۱۳۷۱: ۳۳-۲۹؛ فخرو و اسماعیلی، ۱۳۸۹: ۸۳ و ۹۲)؛ کلیمیان اصفهان و یزد (نک. کلباسی، ۱۳۷۳: ۷۷-۷۸؛ همایون، ۱۳۸۳: ۵۴)؛ سیوندی (نک. آندریاس، ۱۳۹۴: ۳۲-۶۱)؛ خوانساری (نک. اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۵۴-۵۶)؛ تفرشی (لُکوک، ۱۳۸۳: ۵۲۳؛ رضائی باغبیدی، ۱۳۸۳: ۲۸-۲۹)؛ کردی (نک. مکنزی، ۱۹۶۶: ۳۷)؛ کلباسی، ۱۳۸۵: ۲۱ و ۲۷؛ خرسند، ۱۳۶۷: ۹۵ و ۹۹)؛ رودباری کرمان (نک. مطلبی، ۱۳۸۵: ۱۰۴-۱۰۹)؛ فارس (نک. سلامی، ۱۳۸۳: ۴۴ و ۴۷؛ همو، ۱۳۸۴: ۴۴-۴۵ و ۴۷-۴۸؛ همو، ۱۳۸۵: ۴۱-۴۴؛ همو، ۱۳۸۶: ۶۴-۶۵؛ همو، ۱۳۸۸: ۷۸-۷۹؛ مرادی، ۱۳۸۶: ۸۲)؛ لری (نک. طاهری، ۱۳۸۵: ۹۷-۱۰۰)؛ لُکوک، ۱۳۸۳: ۵۶۹؛ صامی، ۱۳۸۶: ۵۴-۵۷؛ ظفری، ۱۳۸۳: ۴۵۷-۴۵۸؛ رستمی، ۱۳۸۸: ۱۱۴-۱۱۶؛ مقیمی، ۱۳۷۳: ۵۹-۶۰)؛ بلوچی (نک. الفنباین، ۱۳۸۳: ۵۸۷؛ آهنگر و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۷-۲۸).

در این گویش‌ها «مضارع اخباری» از ترکیب ماده حال، ضمائر متصل فاعلی (شناسه فعل)، و غالباً جزء پیشین ساخته می‌شود. علاوه بر این، نوعی فعل آینده ترکیبی نیز در اغلب این گویش‌ها به کار می‌رود که از «خواستن» (در شکل مضارع اخباری) و یک فعل دیگر (در شکل مضارع التزامی) به دست می‌آید. معادل این ساخت، در زبان فارسی از دیرباز وجود

داشته‌است. مانند: «می‌خواهم بروم». از آنجا که این ساخت، مرکب از دو فعلِ واژگانی قابل صرف است، و هردو در معنی اصلی خود کاربرد دارند، نمی‌توان آن را یک ترکیب فعلی مستقل به حساب آورد.

اما از نوع دوم گویش‌ها که فعل مستقل «آینده» دارند، می‌توان به گویش‌های تالشی (مرکزی و شمالی)، گویش‌های آذری (کلاسوری، هرزندی، کرینگانی)، گویش‌های خراسانی (قائنی، بیرجندی، سبزواری)، گویش‌های مرکزی (قهرودی، ابوزیدآبادی، ابیان‌های بادرودی، فریزندی، میمه‌ای، راجی هنجن)، گویش‌های لارستانی (گراشی، قلاتی، کاریانی، اسیری، اهلی و خنجی)، و کردی کرمانجی اشاره کرد.

۱-۶- گویش‌های تالشی: در تالشی مرکزی و شمالی، فعل «آینده» از «مضارع اخباری» جداست و ساخت آن از افعال ساده به شرح زیر است (نک. پورشقی، ۱۳۸۵: ۱۷۲-۱۷۶):

جزء پیشین ba- + ماده ماضی + شناسه خاص مضارع اخباری

| فعل آینده ساده | تالشی مرکزی  | تالشی شمالی     |
|----------------|--------------|-----------------|
| خواهم خوابید   | ba-xət-im(a) | ba-(hə)t-ime    |
| نخواهم خوابید  | ni-ma-xət    | ni-ba-(hə)t-ime |

در تالشی شمالی ساخت «آینده» از افعال پیشوندی مثل افعال ساده است، جز اینکه پیشوند بر سر فعل افزوده می‌شود، اما در تالشی مرکزی شناسه به جای ماده فعل، به آخر پیشوند اضافه می‌شود (نک. همان: ۱۷۳-۱۷۴):

| فعل آینده پیشوندی | تالشی مرکزی  | تالشی شمالی        |
|-------------------|--------------|--------------------|
| باز خواهی کرد     | â-ša-kard    | u-ba-kâ(rd-e)-š    |
| باز نخواهی کرد    | â-ni-ša-kard | u-ni-ba-kâ(rd-e)-š |

علاوه بر این، در تالشی شمالی «با صرف کردن صفت مفعولی آینده مختوم به anin- (که براساس ماده ماضی ساخته می‌شود) یک نوع آینده اجباری حاصل می‌شود» (نک. لکوک، ۱۳۸۳: ۴۹۵): «کردن» مفرد: ۱. kârd-anin-im، ۲. kârd-anin-iš، ۳. kârd-anin-e.

در تالشی مرکزی ساخت‌های دیگری به نام «آینده نزدیک» و «آینده در گذشته» وجود دارند که به ترتیب با افزودن پیشوند kâ- به آغاز فعل «آینده» و «ماضی استمراری» درست می‌شوند (نک. رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۸۶: ۸۴-۸۵ و ۹۰-۹۱):

|                        |                |                    |
|------------------------|----------------|--------------------|
| آینده نزدیک ساده       | می‌خواهم گفت   | kâ ba-vât-im(a)    |
| آینده نزدیک پیشوندی    | می‌خواهم گرفت  | kâ vi-ma gat       |
| آینده در گذشته ساده    | می‌خواستم خفت  | kâ a-xəs-im(a)     |
| آینده در گذشته پیشوندی | می‌خواستم گرفت | kâ vir a-ger-im(a) |

علاوه بر این، در ساخت «مضارع و ماضی مستمر» (مضارع و ماضی در جریان) تالشی مرکزی نیز از پیشوند *kâ(r)* استفاده می‌شود (نک. همان: ۸۳-۸۴ و ۸۸-۸۹):

|                         |             |                              |
|-------------------------|-------------|------------------------------|
| <i>kâ(r-i)-ma še</i>    | مضارع مستمر | در رفتن‌ام (دارم می‌روم)     |
| <i>kâ(r) b-im(a) še</i> | ماضی مستمر  | در رفتن بودم (داشتم می‌رفتم) |

۶-۲- گویش‌های آذری: در تاتی هرزندی، کلاسوری و کرینگانی، فعل «آینده» متمایز از «مضارع اخباری» است و در ساخت آن مثل تالشی از ماده ماضی (در شکل صفت فاعلی یا مفعولی گذشته) و شناسه‌های فعلی استفاده می‌شود (نک. مرتضوی، ۱۳۸۴: ۱۶۹-۱۷۰؛ لُکوک، ۱۳۸۳: ۵۰۰؛ اصغری، ۱۳۸۵: ۲۰):

هرزندی «بستن»: مفرد: ۱. *bəsdâ-nin/ninen*. ۲. *bəsdâ-ni*. ۳. *bəsdâ-niya*.  
جمع: ۱. *bəsdâ-nom*. ۲. *bəsdâ-nur*. ۳. *bəsdâ-not*

کلاسوری «خوردن»: مفرد: ۱. *hârda-nim*. ۲. *hârda-niš*. ۳. *hârda-niya*. جمع: ۱. *hârda-nimun*. ۲. *hârda-nir*. ۳. *hârda-nind*

کرینگانی «خوردن»: مفرد: ۱. *hârd-eyni*. ۲. *hârd-eyše*. ۳. *hârd-niye*

«مضارع اخباری» نیز در هرزندی، کلاسوری و کرینگانی از ماده ماضی ساخته می‌شود: «هرزندی *kond-en* [می‌آکنم]، *kond-or* [می‌آکنید]؛ کرینگانی *mun-an be-kârde* [می‌آکنم] (تحت اللفظی «من به کردن هستم»)) (لُکوک، ۱۳۸۳: ۵۰۰)؛ کلاسوری *târest-im* می‌ترسم، *târest-iš* می‌ترسی، *târest-a* می‌ترسد (سبزعلیپور، ۱۳۹۰: ۱۰۳).

به نظر لُکوک (۱۳۸۳) در تاتی کجلی یک نوع صفت مفعولی آینده نیز وجود دارد که از مصدر و *-in* ساخته می‌شود: *hordon-in* خوردنی، آنچه باید/می‌تواند خورده شود.

۶-۳- گویش‌های خراسانی: در گویش‌های قائنی، بیرجندی و سبزواری علاوه بر کاربرد دوگانه «مضارع اخباری» در معنی حال و آینده، فعل مستقل «آینده» نیز به کار می‌رود. در قائنی «آینده» از ترکیب فعل معین *xasta* (خواستن) و فعل واژگانی به شرح زیر ساخته می‌شود: صیغه‌های سه‌گانه مفرد، از شکل تصریفی مضارع اخباری *xasta* و ماده ماضی فعل واژگانی، صیغه‌های سه‌گانه جمع، از سوم شخص مفرد مضارع اخباری *xasta*، و صیغه‌های جمع گذشته ساده فعل واژگانی درست می‌شود (نک. زمردیان، ۱۳۶۸: ۹۲-۹۳):

| جمع                    |              | مفرد               |             |
|------------------------|--------------|--------------------|-------------|
| <i>m-e-x-ε mast-em</i> | خواهیم خواست | <i>mo-x-om mas</i> | خواهم خواست |
| <i>m-e-x-ε mast-ei</i> | خواهید خواست | <i>me-x-ei mas</i> | خواهی خواست |
| <i>m-e-x-ε mast-an</i> | خواهند خواست | <i>me-x-ε mas</i>  | خواهد خواست |

در گویش سبزواری فعل «آینده» از ترکیب غیرتصریفی xa به‌عنوان فعل معین، و شکل تصریفی گذشته ساده فعل واژگانی ساخته می‌شود (بروغنی، ۱۳۸۱: ۷۹):

| جمع       |            | مفرد      |           |
|-----------|------------|-----------|-----------|
| xa reftim | خواهیم رفت | xa reftum | خواهم رفت |
| xa refte  | خواهید رفت | xa refti  | خواهی رفت |
| xa reften | خواهند رفت | xa ref    | خواهد رفت |

در گویش بیرجندی علاوه بر «مضارع اخباری»، فعل مستقل «آینده» نیز با شش ساخت، و هر ساخت با دو گونه مختلف به کار می‌رود که از ترکیب فعل معین xāstə (خواستن) و احياناً bodə (بودن)، با فعل واژگانی ساخته می‌شود (نک. رضائی، ۱۳۷۷: ۲۸۲-۲۹۱):

| آینده ساده (گونه ۱)           |                         | آینده ساده (گونه ۲)           |                         |
|-------------------------------|-------------------------|-------------------------------|-------------------------|
| bexom raft                    | خواهم رفت               | bexā raftom                   | خواهم رفت               |
| exan raft                     | خواهند رفت              | bexā raftan                   | خواهند رفت              |
| آینده استمراری (گونه ۱)       |                         | آینده استمراری (گونه ۲)       |                         |
| moxom raft                    | می‌خواهم رفت            | mexā raftom                   | می‌خواهم رفت            |
| mexan raft                    | می‌خواهند رفت           | mexā raftan                   | می‌خواهند رفت           |
| آینده دور (گونه ۱)            |                         | آینده دور (گونه ۲)            |                         |
| beraftə xom bod               | رفته خواهم بود          | beraftə xā bodom              | رفته خواهم بود          |
| beraftə xan bod               | رفته خواهند بود         | beraftə xā bodan              | رفته خواهند بود         |
| آینده دور استمراری (گونه ۱)   |                         | آینده دور استمراری (گونه ۲)   |                         |
| maraftə xom bod               | می‌رفته خواهم بود       | maraftə xā bodom              | می‌رفته خواهم بود       |
| maraftə xan bod               | می‌رفته خواهند بود      | maraftə xā bodan              | می‌رفته خواهند بود      |
| آینده دورتر (گونه ۱)          |                         | آینده دورتر (گونه ۲)          |                         |
| beraftə bodə xom bod          | رفته بوده خواهم بود     | beraftə bodə xā bodom         | رفته بوده خواهم بود     |
| beraftə bodə xan bod          | رفته بوده خواهند بود    | beraftə bodə xā bodan         | رفته بوده خواهند بود    |
| آینده دورتر استمراری (گونه ۱) |                         | آینده دورتر استمراری (گونه ۲) |                         |
| maraftə bodə xom bod          | می‌رفته بوده خواهم بود  | maraftə bodə xā bodom         | می‌رفته بوده خواهم بود  |
| maraftə bodə xan bod          | می‌رفته بوده خواهند بود | maraftə bodə xā bodan         | می‌رفته بوده خواهند بود |

۴-۶- گویش‌های مرکزی: برخی از گویش‌های مرکزی ایران (شمال شرقی)، مثل راجی هنجن، میمه‌ای، قهرودی، ابیان‌ای، ابوزیدآبادی، بادرودی و فریزندی، علاوه بر مضارع اخباری، دارای آینده ترکیبی هستند. در قهرودی و ابوزیدآبادی برای ساخت آینده، از شکل تصریفی فعل معین kom- / kem- / kam- و مصدر مرخم (ماده ماضی) فعل واژگانی استفاده می‌کنند: قهرودی kem-u dā «خواهم داد»؛ ابوزیدآبادی kem-e vā «خواهی گفت» (نک. لکوک، ۱۳۸۳: ۵۲۸-۵۲۷).

در راجی هنجن نیز فعل «آینده» از ترکیب شکل تصریفی kem- با ماده ماضی فعل واژگانی ساخته می‌شود. در افعال پیشوندی، فعل معین kem- بین پیشوند و فعل واژگانی قرار می‌گیرد (نک. آقاریع، ۱۳۸۳: ۴۶):

| جمع             |               | مفرد            |              |
|-----------------|---------------|-----------------|--------------|
| kem-men yošd    | خواهند یافت   | kem-un yošd     | خواهم یافت   |
| dar-kem-en xoss | خواهند انداخت | dar-kem-un xoss | خواهم انداخت |

اما در میمه‌ای ساخت فعل «آینده» اندکی متفاوت است. در این گویش فعل معین komī به شکل تصریفی فعل واژگانی (ماضی ساده) اضافه می‌شود: komī dīyon «خواهم دید»، komī dīyenda «خواهند دید» (نک. فتحی بروجنی، ۱۳۹۲: ۱۱۵).

۵-۶- گویش‌های لارستانی: در برخی از گویش‌های لارستانی، از جمله گویش‌های موسوم به «اچمی» بین فعل‌های «مضارع اخباری» و «آینده» تفاوت وجود دارد. در اغلب این گویش‌ها مضارع اخباری با افزودن شناسه به آخر مصدر، و در برخی دیگر با افزودن فعل معین mavâ- «دارم» و kar- «دارم» قبل از فعل اصلی، و زمان آینده نیز در برخی گویش‌ها با افزودن فعل معین may- به مضارع اخباری ساخته می‌شود<sup>(۴)</sup> (نک. سلامی، ۱۳۸۶: ۶۴-۶۵):

| آینده     |                | مضارع اخباری |          |         |
|-----------|----------------|--------------|----------|---------|
| خواهم رفت | maye-očom/ačom | می‌روم       | čedâjom  | خُنجی   |
| خواهم رفت | a-čam          | می‌روم       | čedâ am  | گراشی   |
| خواهم رفت | a-čam          | می‌روم       | čedâhâm  | قلاتی   |
| خواهم رفت | a-čam          | می‌روم       | čedâjom  | کاریانی |
| خواهم رفت | may ošam/ešam  | می‌روم       | mavâ šam | اسیری   |
| خواهم رفت | may ošam       | می‌روم       | kar-ošam | اهلی    |

طبق نظر اقتداری (نک. ۱۳۷۱: ۴۹۶-۴۹۷) در لارستانی فعل «آینده» از فعل معین avessa «خواستن» و شکل مصدری فعل واژگانی ساخته می‌شود: mavi čeda «خواهم رفت».

۶-۶- گویش کردی کرمانجی<sup>(۵)</sup>: فعل «آینده» در کرمانجی، همان «مضارع التزامی» است با این مشخصه که فاعل قبل از آن، اگر ضمیر منفصل فاعلی باشد، با نشانه ê- و اگر ضمیر منفصل غیرفاعلی یا اسم باشد، با پسوند -wê / -dê همراه است. «مضارع التزامی» در کرمانجی از جزء پیشین bi- / b-، ماده مضارع و شناسه‌های خاص مضارع ساخته می‌شود. در آینده منفی، ne- جایگزین bi- / b- می‌گردد (نک. بلو و باراک، ۱۳۸۷: ۵۶-۶۱):

|                           |                        |
|---------------------------|------------------------|
| ez-ê emir bi-d-im.        | من دستور خواهم داد.    |
| îro hûn-ê bi-nihêr-in.    | امروز نگاه خواهید کرد. |
| sib-ê hewa wê sar bi-b-e. | فردا هوا سرد خواهد شد. |

|  |                             |
|--|-----------------------------|
| ew-ê ne-y-ê-n Mêrdîn-ê.                  | آنها به ماردین نخواهند آمد. |
| Azad dê sêv-ek-ê bi-kirr-e û wê bi-xw-e. |                             |
| آزاد یک سیب خواهد خرید و خواهد خورد.     |                             |

در کنار فعل «آینده»، مضارع اخباری و مضارع مستمر هم در گویش کرمانجی به کار می‌رود (نک. همان: ۴۹-۵۳).

## ۷- نتیجه‌گیری

در ایرانی باستان فعل آینده صورت ساختوازی داشت و از ماده آینده ساخته می‌شد، اما محدودیت کاربرد و صورت تصریفی آن در متون اوستایی و استفاده نشدن از آن در متون موجود فارسی باستان نشان می‌دهد که این فعل از همان روزگاران در حال فروپاشی و نابودی بوده‌است.

در ایرانی میانه روند تحول فعل آینده متفاوت بوده‌است. در گروه زبان‌های غربی (پهلوی و پارتی)، همچنان که در ایرانی باستان معمول بود، استفاده از وجه مضارع التزامی و اخباری در اشاره به حال و آینده براساس قرائن متنی و بافتی ادامه یافت. اما در گروه زبان‌های شرقی (سغدی و خوارزمی)، با الحاق اجزای غیرتصریفی به مضارع اخباری ساخت نوینی به‌عنوان فعل آینده به وجود آمد.

در فارسی دری ضمن ادامه استفاده از مضارع اخباری در اشاره به آینده، ساخت نوینی به وجود آمد که از ترکیب فعل معین «خواستن» با فعل واژگانی ساخته می‌شده‌است. این ساخت هرچند در متون نوشتاری تا امروز به حیات خود ادامه می‌دهد، اما در فارسی گفتاری امروز کاربردی ندارد. در عوض، مضارع اخباری در زبان گفتاری امروز غالباً از قلمرو زمان «حال» به «آینده» تغییر کاربرد داده‌است و این امر، موجب به وجود آمدن ساخت فعلی جدیدی به نام «مضارع مستمر» در زبان فارسی امروز شده که قبلاً در زبان فارسی دری سابقه نداشته و حتی به زبان نوشتاری نیز راه پیدا کرده‌است.

در اغلب گویش‌های ایرانی، به نظر می‌رسد «مضارع اخباری» همچون فارسی گفتاری از سطح کاربرد و دلالت دوگانه «حال» و «آینده» خارج شده، و بیشتر به سوی «آینده» سوق پیدا کرده‌است. با این حال، در برخی دیگر از گویش‌ها فعل مستقل «آینده» با ساختار مشخص و متمایز دیده می‌شود که در مواردی متأثر از زبان نوشتاری فارسی است، و در مواردی نیز رد پای آن را می‌توانیم در زبان‌های میانه شرقی از جمله سغدی و خوارزمی ببینیم.

## پی‌نوشت

۱. چکیده‌مقاله‌ای با همین عنوان (زمان آینده در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی غربی) به قلم استاد بزرگوار، جناب آقای دکتر حسن رضایی باغبیندی در خلاصه‌مقالات نخستین همایش ایران‌شناسی در سال ۱۳۸۱ به چاپ رسید، ولی متأسفانه اصل آن مقاله هرگز منتشر نشد.
۲. در «شدن» مادهٔ آینده *būšīia* برخلاف قاعده از صورت ضعیف ریشه ساخته شده‌است (نک. کلنز، ۱۳۸۲).
۳. بیشتر مواد زبانی این مقاله مبتنی بر منابع مکتوب و کتابخانه‌ای است. از آنجا که اطلاعات مربوط به فعل «مضارع اخباری» در اغلب گویش‌نامه‌ها خارج از بافت و حداکثر در قالب یک جمله آمده‌است، دقیقاً مطمئن نیستیم که در گویش‌های مختلف دلالت آن بر «آینده» تا چه اندازه است. در برخی از گویش‌ها، از جمله تالشی جنوبی، تاتی و گونه‌های مختلف گیلکی، غالباً بر آینده دلالت می‌کنند و ظاهراً امروزه دیگر فعل «آینده» به حساب می‌آیند. مخصوصاً وجود «مضارع مستمر» و کاربرد فراوان آن در این گویش‌ها، خلأ وجود «مضارع اخباری» را پر کرده‌است.
۴. ظاهراً آنچه آقای سلامی مضارع اخباری می‌نامد، در اصل همان مضارع مستمر است. مضارع مستمر در برخی از گویش‌های ایرانی، مثل تالشی از ترکیب شکل تصریفی *kâ/kâr* با مصدر فعل واژگانی ساخته می‌شود: *kâma/kârima še* (رفتن دارم/ دارم می‌روم). در گیلکی این فعل از ترکیب *kæra* و مضارع اخباری ساخته می‌شود: *kæra ayəm* (دارم می‌آیم). البته در گیلکی شکل دیگری از مضارع مستمر وجود دارد که از ترکیب مصدر، و شکل تصریفی *dar* ساخته می‌شود: *amun daram* (آمدن دارم/ دارم می‌آیم). بنابراین، ساخت مضارع مستمر در گویش‌های موسوم به «اُجُمی» با تالشی و گیلکی شباهت زیادی دارد. اما آنچه با عنوان آینده آمده‌است، چیزی جز مضارع اخباری نیست. با این توضیح که با کاربرد مضارع مستمر در این گویش‌ها، مضارع اخباری جای خالی آینده را پر کرده و عملاً به سمت و مفهوم آینده سوق پیدا کرده‌است. علاوه بر این، معلوم نیست *may-* به عنوان فعل معین در ساخت فعل آینده، صرف می‌شود یا شکل ثابتی دارد. به نظر می‌رسد که این فعل، هنوز دستوری نشده و مفهوم اولیهٔ خود (اراده کردن) را همچنان حفظ کرده‌است. در این صورت، این ترکیب همچون معادل متناظر فارسی خود (می‌خواهم بروم) نمی‌تواند ساخت آینده تلقی شود.
۵. گویش کرمانجی ایران ظاهراً فعل آینده ندارد. کرمانجی مورد بحث بلو، کرمانجی شهر دیاربکر ترکیه است که جمعیتی بالغ بر یک میلیون و پانصد هزار نفر دارد.



## منابع

- آقاریع، ا. ۱۳۸۳. گویش راجی هنجن، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- آموزگار، ژ. و ا. تفضلی. ۱۳۷۳. *زبان پهلوی ادبیات و دستور آن*، تهران: معین.
- آهنگر، ع. م. محمودزهی و ف. جمال‌زهی. ۱۳۹۲. «ساختار تصریفی فعل در بلوچی سرحدی گرنچین». *مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران*، (۳): ۲۳-۴۸.
- ابوالقاسمی، م. ۱۳۸۷. *دستور تاریخی زبان فارسی*، تهران: سمت.
- احمدی گیوی، ح. ۱۳۸۰. *دستور تاریخی فعل*، تهران: قطره.
- اشرفی خوانساری، م. ۱۳۸۳. *گویش خوانساری*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اصغری، ا. ۱۳۸۵. «فعل در گویش تاتی کلاسور». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، (۱۹۸): ۱-۲۵.
- اقتداری لارستانی، ا. ۱۳۷۱. *لارستان کهن و فرهنگ لارستانی*، تهران: جهان معاصر.
- الفنباين، ی. ۱۳۸۳. «بلوچی». *راهنمای زبان‌های ایرانی*، ج ۲، ویراسته ر. اشمیت، ترجمه فارسی زیر نظر ح. رضائی باغبیدی. تهران: ققنوس. ۵۷۷-۵۹۷.
- اندریاس، ک. ف. ۱۳۹۴. *گویش‌های ایرانی (سیوندی، یزدی، سویی)*، ترجمه علی نورزاد. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بروغنی، ا. ۱۳۸۱. *بررسی زبان‌شناسانه گویش سبزوار، سبزوار: ابن‌یمین*.
- بلو، ج. و. و. باراک. ۱۳۸۷. *دستور زبان کردی (کرمانجی)*، ترجمه ع. بلخکانلو. تهران: مترجم.
- پورشفقی، م. ۱۳۸۵. *توصیف دستگاه فعل در گویش تالشی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. رشت: دانشگاه گیلان.
- پورهادی، م. ۱۳۸۵. *زبان گیلکی*، رشت: فرهنگ ایلیا.
- خانلری، پ. ن. ۱۳۶۹. *تاریخ زبان فارسی*، تهران: نشر نو.
- خرسند، ا. ۱۳۶۷. «توصیف ساختمان فعل در لهجه کرماشاهی». *مجله زبان‌شناسی*، (۹): ۹۰-۱۰۸.
- دیهیم، گ. ۱۳۸۴. *بررسی خرده‌گویش‌های منطقه قصران به انضمام واژه‌نامه قصرانی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- راستارگویوا، و. س. ۱۳۴۷. *دستور زبان فارسی میانه*، ترجمه و. شادان. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- رستمی، م. ۱۳۸۸. *گویش نهلوندی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رضایتی کیشه‌خاله، م. ۱۳۸۳. «فعل‌های مرکب ضمیری در زبان فارسی». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی*، (۱۴۴): ۱۹۱-۲۰۵.
- \_\_\_\_\_ . ۱۳۸۶. *زبان تالشی*، رشت: فرهنگ ایلیا.
- \_\_\_\_\_ . ۱۳۸۸. «فعل‌های پیشوندی در آثار منثور فارسی از آغاز تا پایان قرن پنجم»، *دستور (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)*، (۵): ۲۷-۵۰.

- رضایی باغبیدی، ج. ۱۳۸۱. دستور زبان پارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب پارسی.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۸۱. *زمان آینده در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی غربی*، خلاصه‌مقالات نخستین همایش ملی ایران‌شناسی، گردآورده م. تهرانی‌زاده، تهران: بنیاد ایران‌شناسی
- \_\_\_\_\_ ۱۳۸۳. «گویش ویدری». *گویش‌شناسی (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)*، (۳): ۲۰-۳۸.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۸۸. *تاریخ زبان‌های ایرانی*، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- رضائی، ج. ۱۳۷۷. بررسی گویش بیرجند، به اهتمام م. رفیعی. تهران: هیرمند.
- زمردیان، ر. ۱۳۶۸. بررسی گویش قاین، مشهد: آستان قدس رضوی.
- زوندرومان، و. ۱۳۸۲. «زبان‌های ایرانی میانه غربی». *راهنمای زبان‌های ایرانی*، ج ۱، ویراسته ر. اشمیت، ترجمه فارسی زیر نظر ح. رضائی باغبیدی. تهران: ققنوس. ۱۷۹-۱۸۹.
- سبزه‌علیپور، ج. ۱۳۸۹. *زبان تاتی*، رشت: فرهنگ ایلیا.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۹۰. «پیرامون تاتی کلاسور». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، (۲۲۳): ۸۹-۱۱۳.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۹۱. *بررسی تطبیقی ساخت فعل در گویش‌های تاتی، تالشی و گیلکی*، رشت: دانشگاه گیلان.
- سبزه‌علیپور، ج. و ر. ایزدی فر. ۱۳۹۱. «تحول مضارع اخباری به مضارع مستمر در گویش‌های ایرانی شمال غربی». *نخستین همایش بین‌المللی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی (گذشته و حال)*، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. ۱۴۹-۱۷۶.
- اسلامی، ع. ۱۳۸۳-۱۳۸۸. *گنجینه گویش‌شناسی فارس. دفتر اول تا پنجم*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- سوکولوف، س. ن. ۱۳۸۸. *زبان اوستایی*، ترجمه ر. بهزادی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- سیمز و بلیامز، ن. ۱۳۸۲. «ایرانی میانه شرقی». *راهنمای زبان‌های ایرانی*، ج ۱، ویراسته ر. اشمیت، ترجمه فارسی زیر نظر ح. رضائی باغبیدی. تهران: ققنوس. ۲۶۱-۲۷۱.
- شکری، گ. ۱۳۷۴. *گویش ساری*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۸۵. *گویش رامسری*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- صادقی، ع. ا. ۱۳۵۷. *تکوین زبان فارسی*، تهران: دانشگاه آزاد ایران.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۸۰. «درباره فعل‌های جعلی». *مسائل تاریخی زبان فارسی*. تهران: سخن.
- صارمی، س. ۱۳۸۶. «ساخت فعل در گویش ملایری». *گویش‌شناسی (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)*، (۶): ۴۵-۶۵.
- طاهری، ا. ۱۳۸۵. «فعل در گویش بختیاری». *گویش‌شناسی (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)*، (۵): ۸۶-۱۰۶.

- ظفری، و. ۱۳۸۳. «مختصات آوایی و دستوری گویش نهاوندی». مجموعه مقالات نخستین همایش ایران‌شناسی: زبان و زبان‌شناسی، ج ۱. تهران: بنیاد ایران‌شناسی. ۴۳۱-۴۷۰.
- علمداری، م. ۱۳۸۴. گویش دماوندی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فتحی بروجنی، ش. ۱۳۹۲. گویش میمه‌ای، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فخرو، ع. ا. و ع. اسماعیلی. ۱۳۸۹. توصیف دستوری گویش سرخه‌ای، سمنان: دانشگاه سمنان. فروتن، ف. ۱۳۸۷. دستور زبان بختیاری، اهواز: کردگار.
- قربب، ب. ۱۳۷۲. «نظام فعل در زبان سغدی». مجله زبان‌شناسی، (۱۹): ۱-۵۴.
- کریستوفر، ج. ب. ۱۳۷۶. نحو زبان‌های ایرانی میانه غربی، ترجمه س. عریان. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- کریستین‌سن، آ. ۱۳۷۴. گویش گیلکی رشت، ترجمه جعفر خمایی‌زاده. تهران: سروش.
- کلباسی، ا. ۱۳۶۲. گویش کردی مهابادی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۷۳. گویش کلیمیان اصفهان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۷۶. گویش کلاردشت، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کلنز، ژ. ۱۳۸۲. «اوستایی». راهنمای زبان‌های ایرانی، ج ۱، ویراسته ر. اشمیت، ترجمه فارسی زیرنظر ح. رضائی باغبیدی. تهران: ققنوس. ۷۰-۱۰۹.
- لُکوک، پ. ۱۳۸۳. «گویش‌های حاشیه دریای خزر و شمال غرب ایران». راهنمای زبان‌های ایرانی، ج ۲، ویراسته ر. اشمیت، ترجمه فارسی زیرنظر ح. رضائی باغبیدی. تهران: ققنوس. ۴۸۹-۵۱۵.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۸۳. «گویش‌های مرکزی ایران». راهنمای زبان‌های ایرانی، ج ۲، ویراسته ر. اشمیت، ترجمه فارسی زیرنظر ح. رضائی باغبیدی. تهران: ققنوس. ۵۱۷-۵۳۹.
- مرادی، ف. ۱۳۸۶. فرهنگ گویش خلاری، تهران: کاکتوس.
- مرتضوی، م. ۱۳۸۴. زبان دیرین آذربایجان، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- مزدآپور، ک. ۱۳۷۴. واژه‌نامه گویش بهدینان یزد، ج ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مطلبی، م. ۵-۱۳۸۴. بررسی گویش رودباری کرمان. رساله دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مقیم، ا. ۱۳۷۳. بررسی گویش بوییر احمد و...، شیراز: نوید.
- مولایی، چ. ۱۳۸۴. راهنمای زبان فارسی باستان، تهران: مهرنامک.
- مؤمنی، ف. ۱۳۸۲. «ساختمان فعل در گویش تنکابنی از زبان مازندرانی غربی». مجله زبان‌شناسی، (۳۵): ۱۰۱-۱۱۵.
- نغزگوی کهن، م. ۱۳۷۳. «توصیف ساختمان دستگاه فعل در گویش تالشی دهستان طاسکوه ماسال». مجله زبان‌شناسی، (۲۱): ۳۸-۵۷.

- هاشمی تکلیمی، ن. ۱۳۹۱. پژوهشی در گویش رودباری، رشت: حرف نو.
- همایون، ه. ۱۳۷۱. گویش/فتری، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ . ۱۳۸۳. گویش کلیمیان یزد، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هومباخ، ه. ۱۳۸۲. «خوارزمی». راهنمای زبان‌های ایرانی، ج ۲، ویراسته ر. اشمیت، ترجمه فارسی زیر نظر ح. رضائی باغبیدی. تهران: فقنوس. ۳۰۳-۳۱۸.
- هومند، ن. ۱۳۶۹. پژوهشی در زبان تبری مازندرانی، آمل: کتاب‌سرای طالب آملی.
- وثوقی، ح. ۱۳۸۳. «توصیف زبان‌شناختی گویش زرگری رایج در روستای زرگر». مجموعه مقالات نخستین همایش ملی ایران‌شناسی (زبان و زبان‌شناسی)، ج ۲. ۳۶۱-۳۹۶.
- Jackson, A. V. W. 2004. *Avesta Grammar and Reader. with an introduction in Persian* by H. Rezai Baghbidi. Asatir: Tehran.
- Kent, R. G. 1953. *Old Persian Grammar, Texts, Lexicon*. American Oriental Society, New Haven.
- Mackenzie, D, N. 1966. *The Dialect of Awroman (Hawrāmān-ī Luhōn). Grammatical sketch. Texts and Vocabulary*. Kobenhaven.
- Yarshater, E. 1969. *A Grammar of Southern Tāti Dialects*. Mouton. The Hague. Paris.

# زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

سال اول، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۵، شماره پیاپی ۱

## نمونه‌هایی از بومی‌سازی اسامی خاص در متن کتیبه بیستون

دکتر اورنگ ایزدی<sup>۱</sup>

الناز نگارش<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۴/۸/۱۵

### چکیده

بومی‌سازی یکی از شیوه‌های ترجمه است که نظریه‌پردازانی چون ونوتی، برای توصیف روش‌های مشترک در ترجمه، در فرهنگ انگلیسی - آمریکایی ابداع کرده‌اند. بدین صورت که مترجم یک روش روان و شفاف اقتباس می‌کند تا از خارجی بودن متن خارجی برای خوانندگان زبان مقصد بکاهد. مقصود از بومی‌سازی در تحقیق حاضر، بررسی فرآیندهای واجی و تا حدی واژشناسی (صرف) اسامی خاص، در زبان عیلامی، آکدی و یونانی است. البته به سبب آشنایی ذهنی خواننده امروز، تاحدی فارسی نو را هم بررسی می‌کنیم. اسامی خاص درون کتیبه به عنوان داده یا مصداق‌های اصلی تحت فرآیندهای بومی‌سازی قرار گرفته و در هریک از زبان‌های مذکور بررسی شده‌اند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که نظام واجی هر زبانی خاص خودش است و این فرآیند از زبانی به زبان دیگر فرق می‌کند. ممکن است زبانی فاقد واجی باشد، در نتیجه نزدیک‌ترین واج را به جای واج مورد نظر به کار می‌برد.

**واژگان کلیدی:** بومی‌سازی، اسامی خاص، زبان یونانی، زبان عیلامی، زبان آکدی

✉ abifarna@yahoo.com

۱. استادیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه علامه طباطبایی

۲. کارشناس ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی

## ۱- مقدمه

پس از اینکه داریوش شاهنشاهی ایران را به دست گرفت و با ۱۹ نبرد به موقعیت خود تقریباً در همه بخش‌های امپراتوری استحکام بخشید، آگاهانه تصمیم گرفت تا همه مردم امپراتوری خویش را در جریان فرمانروایی خود قرار دهد. به همین منظور، دستور داد که از کتیبه بیستون نسخه‌هایی به سرتاسر قلمرو امپراتوری هخامنشی فرستاده شود (کخ، ۱۳۷۶: ۱۸). محل سنگ‌نگاره داریوش، بگستان، بغستان<sup>۱</sup>، «جایگاه خدایان» نامیده می‌شود و برطبق شواهد یونانی «βαγιστανον» [vāgistānon] نامیده شده و بعدها بر اثر گذر زمان، در فرهنگ عامه تغییر معنی داد و به مفهوم بدون ستون (بیستون) درک شد (اشمیت<sup>۲</sup>، ۱۹۹۷: ۷۷). در سمت چپ کتیبه، متن آگدی در دو ستون حک شده، متن فارسی باستان در پنج ستون، و متن عیلامی چهار ستون دارد (لوکوک<sup>۳</sup>، ۱۹۹۷؛ همو، ۱۳۸۶: ۸۷-۸۸). داریوش در کتیبه‌های هخامنشی به نام «Dārayava<sup>h</sup>uš» شناخته شده در حالی که در منابع یونانی و عیلامی و آگدی به صورتی دیگر نوشته و خوانده می‌شود. در منابع یونانی این اسم Darius یا Dareios نوشته و خوانده می‌شود. کتیبه‌ها اسنادی اصیل و تاریخی هستند و به همان صورتی که دوهزار و پانصد سال پیش نقر شده به دست ما رسیده‌اند و دستخوش هیچ‌گونه دستکاری و تصحیح نگشته‌اند. کتیبه بیستون، علاوه بر اهمیت تاریخی و جغرافیایی خود که امپراتوری پهناوری را به تصویر می‌کشد، از لحاظ زبانی هم حائز اهمیت است. این کتیبه به‌تنهایی لغات و مواد زبانی زیادی در بردارد. زبان مادی، زبان فارسی باستان، زبان عیلامی و زبان آگدی که ذیلاً بررسی می‌گردد. این زبان‌ها هر یک تأثیر زیادی بر هم داشته و سبب کشف و خواندن دیگری شده‌اند. بدین وسیله ما می‌توانیم با هر یک از نظام‌های آوایی این زبان‌ها آشنا شویم.

در این پژوهش، پس از نگاهی گذرا به همخوان‌های فارسی باستان، عیلامی، آگدی و یونانی، فرآیندهای بومی‌سازی اسامی خاص آنها به‌اختصار بررسی می‌شود.

1. бага-стана

2. Schmitt

3. Lecoq

جدول ۱- همخوان‌های فارسی باستان (کنت<sup>۱</sup>، ۱۹۵۳: ۳۱)

|                      |                  | labial<br>لیبی | dental<br>دندانی | palatal<br>کامی | uvular<br>ملازی | glottal<br>چاکنایی | Dental-palatal<br>دندانی کامی |
|----------------------|------------------|----------------|------------------|-----------------|-----------------|--------------------|-------------------------------|
| انسدادی<br>Plosive   | بی‌واک<br>واکدار | p<br>b         | t<br>d           |                 | k<br>g          |                    |                               |
| انسایشی<br>Affricate | بی‌واک<br>واکدار |                |                  | č<br>č̣         |                 |                    |                               |
| سایشی<br>Fricative   | بی‌واک           | f              | s<br>θ           | š               | x               | h                  |                               |
| خیشومی<br>Nasal      | واکدار           | m              |                  | n               |                 |                    |                               |
| روان<br>Liquid       | واکدار           |                |                  | r l             |                 |                    |                               |
| صفیری<br>sibilant    | بی‌واک           |                |                  |                 |                 |                    | ç                             |

\* به سبب پاره‌ای ملاحظات، واج‌های عیلامی به دقت فارسی باستان که ادوار قبل و بعد مشخصی دارد، معرفی نشده‌است.

جدول ۲- همخوان‌های زبان عیلامی (استولپر<sup>۲</sup>، ۲۰۰۴: ۱۲)

|      |      |      |   |      |      | نحوه تولید |
|------|------|------|---|------|------|------------|
| p    | b    | k    | g | t    | d    | انسدادی    |
| f(?) | v(?) | h(?) | z | s    | š    | سایشی      |
|      |      |      |   | r    | l    | روان       |
|      |      |      |   | n    | m    | خیشومی     |
|      |      |      |   | y(?) | w(?) | غلت        |

جدول ۳- واژه‌های زبان عیلامی (همان: ۱۳)

|       |     |        |
|-------|-----|--------|
| /a/   | /i/ | /u/    |
| /īa/ | /e/ | ? /au/ |

1. Kent
2. Stolper

جدول ۴- همخوان‌های زبان آگدی (گلب<sup>۱</sup>، ۱۹۶۱: ۳۴)

|         |        | لی | دندانی - لثوی | کامی | نرمکامی | چاکنایی          |
|---------|--------|----|---------------|------|---------|------------------|
| خیشومی  |        | m  | n             |      |         |                  |
| انفجاری | بی‌واک | p  | t             | K    |         | (ʔ) <sup>۴</sup> |
|         | واکدار | b  | d             | G    |         |                  |
|         | تأکیدی |    | t'            | ǰ    |         |                  |
| سایشی   | بی‌واک |    | s             | š    | x (h)   |                  |
|         | واکدار |    | z             |      |         |                  |
|         | تأکیدی |    | ś             |      |         |                  |
| لرزشی   |        |    | r             |      |         |                  |
| نزدیکی  |        |    | l             | j(y) | w       |                  |

جدول ۵- واکه‌های زبان آگدی (همان: ۳۴)

|       | پیشین | مرکزی | پسین |
|-------|-------|-------|------|
| بسته  | i     |       | u    |
| میانی | e     |       |      |
| باز   |       | a     |      |

جدول ۶- همخوان‌های یونانی (زاخاریو<sup>۲</sup>، ۲۰۱۱: ۹)

| ردیف | حرف بزرگ | حرف کوچک | تلفظ |            | اسم حرف   |
|------|----------|----------|------|------------|-----------|
| 1.   | A        | α        | α    | art        | alfa      |
| 2.   | B        | β        | v    | very       | vita      |
| 3.   | Γ        | γ        | g    | continuous | gama      |
| 4.   | Δ        | δ        | đ    | The        | delta     |
| 5.   | E        | ε        | e    | end        | epsilon   |
| 6.   | Z        | ζ        | z    | zebra      | zita      |
| 7.   | H        | η        | i    | Ski        | ita       |
| 8.   | Θ        | θ        | th   | thin       | thita     |
| 9.   | I        | ι        | i    | ski        | yota+iota |
| 10.  | K        | κ        | k    | keen       | kapa      |
| 11.  | Λ        | λ        | l    | lion       | lamda     |
| 12.  | M        | μ        | m    | me         | mi        |
| 13.  | N        | ν        | n    | no         | ni        |
| 14.  | Ξ        | ξ        | ks   | thanks     | ksi       |
| 15.  | O        | ο        | o    | or         | omikron   |

1. Gelb
2. Zachario



|     |   |     |    |       |         |
|-----|---|-----|----|-------|---------|
| 16. | π | π   | p  | press | pi      |
| 17. | P | ρ   | r  | -     | ro      |
| 18. | Σ | σ,ς | s  | so    | sigma   |
| 19. | T | τ   | t  | atlas | taf     |
| 20. | Υ | υ   | i  | ski   | ipsilon |
| 21. | Φ | φ   | f  | fee   | fi      |
| 22. | X | χ   | h  | he    | hi      |
| 23. | ψ | ψ   | ps | pepsi | psi     |
| 24. | Ω | ω   | o  | or    | omega   |

## ۲- پیشینه تحقیق

در مورد این موضوع، اثر مستقلی در دست نیست. لذا نگارندگان از منابع مختلف که به طور غیرمستقیم به موضوع اصلی ارتباط داشته‌است بهره برده و در صدد گردآوری آنها برآمده‌اند. پیشینه تحقیق به پنج دسته کلی تقسیم می‌شود: ۱- پژوهش‌های ایران باستان؛ ۲- تطور تاریخی واج‌ها؛ ۳- پژوهش‌های یونانی کهن؛ ۴- پژوهش‌های نظری ترجمه؛ ۵- پژوهش‌های عیلامی-آکدی. در میان محققان ایرانی، باطنی (۱۳۷۴) به اسامی عام و خاص اشاره کرده و باقری (۱۳۸۶) به بررسی تحولات تاریخی واج‌ها پرداخته‌است. تحولات تاریخی هر زبان عبارت‌اند از: ۱- تحول آواها و اصوات؛ ۲- تحول ساخت کلمات (تحولات صرفی)؛ ۳- تحول رابطه هم‌نشینی کلمات در جمله (تحولات نحوی)؛ ۴- تحول واژگان؛ ۵- تحول معانی (باقری، ۱۳۸۶: ۲۱). امیرخسروی (۱۳۸۸) در مقاله «پژوهشی بر نام‌های باستانی» اسامی اشخاص و مبنای نامگذاری اسامی خاص را بررسی کرده‌است. در میان محققان خارجی، ادوین لی<sup>۱</sup> (۱۹۱۷) به بررسی زبان فارسی باستان پرداخته‌است. کخ (۱۳۷۶) دین را عامل بسیار مهمی در نامگذاری اسامی اشخاص دانسته‌است. اشمیت (۱۹۹۷) اسامی سلطنتی هخامنشی را از نظر ریشه‌شناسی و معنانشناسی بررسی کرده‌است. در زمینه تطور تاریخی واج‌ها، گِری<sup>۲</sup> (۱۸۹۹)، کنت (۱۹۵۳)، لوکوک (۱۹۹۷) و تاورنیه<sup>۳</sup> (۲۰۰۷) به بررسی ریشه‌شناسی و ساخت اشتقاقی اسامی خاص پرداخته‌اند. در زمینه پژوهش‌های یونانی کهن، می‌توان باک<sup>۴</sup> (۱۹۱۰) سوتر<sup>۵</sup> (۱۹۱۷)، استونسیر<sup>۶</sup> (۱۹۱۸) و زاخاریو (۲۰۱۱) را نام برد. در زمینه پژوهش‌های نظری ترجمه، ونوتی<sup>۷</sup> (۱۹۹۵) و یانگ<sup>۸</sup>

1. Edwin lee
2. Gray
3. Tavernier
4. Buck
5. Souter
6. Stonecipher
7. Venuti

یانگ<sup>۱</sup> (۲۰۱۰) به بررسی راهکارهای ترجمه، از جمله بومی‌سازی پرداخته‌اند. در زمینه پژوهش‌های عیلامی-آکدی می‌توان از گلب (۱۹۶۱)، خاچیکیان<sup>۲</sup> (۱۹۹۸) و استولپر (۲۰۰۴) نام برد.

### ۳- بومی‌سازی

معمولاً زبان‌ها از همدیگر تأثیر می‌پذیرند. چون هر زبانی قوانین آوایی و محدودیت‌های واج‌آرایی و هجایی خاص خودش را دارد، وقتی واژه‌های تازه وارد آن زبان می‌شود، زبان مقصد<sup>۳</sup> مقصد<sup>۳</sup> واژه زبان مبدأ<sup>۴</sup> را عیناً به کار نمی‌برد، بلکه براساس قوانین واجی، واج‌آرایی و دیگر قواعد خود هماهنگ می‌کند تا برای اهل زبان کاربرد آن راحت‌تر باشد.

### ۴- بومی‌سازی در علم ترجمه

بومی‌سازی یک روش ترجمه است، بدین صورت که مترجم یک روش روان و شفاف اقتباس می‌کند تا از خارجی بودن متن خارجی برای خوانندگان زبان مقصد بکاهد (ونوتی، ۱۹۹۵: ۱۷). از سوی دیگر، یانگ نقل می‌کند که «یکی از طرفداران بومی‌سازی، نیدا است که بومی‌سازی را نوعی ترجمه می‌داند که در آن سبکی شفاف اقتباس می‌شود. بدین منظور که بیگانه بودن متن خارجی را برای خوانندگان زبان مقصد کم کند. وی همچنین بیان می‌کند که ترجمه، ارتباط برقرار کردن است و متنی که توسط خواننده خوانده می‌شود، باید قابل فهم و خوانا باشد و مترجم باید آن متن را به زبان خواننده نزدیک کند تا وی شباهت و برابری را با زبان مادری خود احساس کند» (یانگ، ۲۰۱۰: ۷۷).

### ۵- اسامی خاص

در ساختمان معنایی زبان فارسی تمایزی وجود دارد که باعث می‌شود طبقه اسم به دو زیرطبقه عام و خاص تقسیم شود. اسم خاص فقط به یک فرد اشاره می‌کند و در اصل همه معنی‌دار هستند، زیرا عموماً واژه‌هایی هستند که به واژگان عمومی زبان تعلق دارند، یا از آنها ترکیب یافته‌اند (باطنی، ۱۳۷۴: ۱۷۸ و ۱۸۲). اسامی خاص در کتیبه بیستون شامل اسامی اشخاص و اماکن جغرافیایی است. اسامی اشخاص در این کتیبه به چهار دسته تقسیم می‌شوند: ۱- اسامی

8. Yang

1. Khačikjan

2. Target language

3. Source Language

خاندان شاهی؛ ۲- هفت تن (کسانی که در به سلطنت رسیدن داریوش به او یاری رسانیدند)؛ ۳- اسامی شورشیان و فرمانروایان محلی؛ ۴- اسامی فرماندهان سپاه داریوش. به عنوان نمونه «گشتاسپ»، نام پدر داریوش را بررسی می‌کنیم.

جدول ۷- صورت فارسی باستان Vištāspa

| آوانویسی | حرف‌نویسی       |              |
|----------|-----------------|--------------|
| Vištāspa | Vi-i-š-t-a-s-p  | فارسی باستان |
|          | uš-ta-as-pa     | آکدی         |
|          | mi-iš-da-aš-ba  | عیلامی       |
| Υστασπης | Υ-σ-τ-α-σ-π-η-ς | یونانی       |
| گشتاسپ   |                 | فارسی نو     |

۶- فرآیندهای بومی‌سازی صورت فارسی باستان Vištāspa

۶-۱- بومی‌سازی صورت فارسی باستان vištāspa در فارسی باستان

višta از had- به معنی نشستن (بارتولومه، ۱۹۰۴: ستون، ۱۷۵۴). viš صورت ضعیف ریشه، صورت افزوده آن - vaiš و اوستایی آن vaēs است: آمادگی برای انجام کاری، و سانسکریت آن vis: واردشدن (کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۹). višta- دو معنی دارد: ۱- آزاد، افسارگسیخته؛ ۲- تعلیم دیده (تاورنیه، ۲۰۰۷: ۵۶۴).

قسمت دوم این واژه aspa است. به معنی اسب. a آغازی aspa و پایانی višta در هم ادغام شده و از ادغام آنها ā به وجود آمده‌است. بنابه گفته لوکوک این واژه پارسی نیست بلکه مادی است و فارسی باستان این واژه به معنی اسب، asa است. ولی در فارسی باستان، asa برای اسامی خاص استفاده نمی‌شده و به جای آن از گونه مادی‌اش aspa استفاده می‌کردند. گویا واژه asa یک واژه نظامی بود، مانند asabāra «برده‌شده توسط اسب» (لوکوک، ۱۹۹۷: ۴۶ و استونسیفر، ۱۹۱۸: ۱۸).

معانی متعددی برای واژه vištāspa بیان شده‌است:

الف- دارای اسب وحشی (امیرخسروی، ۱۳۸۸: ۱۲).

ب- اسب‌های بی‌جان (استونسیفر، ۱۹۱۸: ۹۹ و کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۹).

ج- افسار نداشتن اسب‌ها (مایرهوفر، ۱۹۷۹: ستون اول، ۹۷ به نقل از تاورنیه، ۲۰۰۷: ۲۲).

۶-۲- بومی‌سازی صورت فارسی باستان vištāspa در عیلامی

|    |    |    |   |   |    |
|----|----|----|---|---|----|
| vi | š  | t  | ā | s | pa |
| mi | iš | da | A | š |    |

/mi/ عیلامی در برابر /vi/ فارسی باستان، عیلامی /v/ ندارد، در نتیجه نزدیک‌ترین واج به /v/، /m/ دولبی است. /v/ فارسی باستان توسط /m/ عیلامی نشان داده می‌شود. عیلامی به جای /t/، جفت واکدار آن، یعنی /d/ را به کار برده‌است.

عیلامی /b/ را به جای /p/ فارسی باستان قرار داده، در عیلامی، تلفظ انسدادی‌های لبی مشخص نیست. در عیلامی هخامنشی، بین /b/ و /p/ تمایز واجی بوده، و این نکته را می‌توان در اسامی خارجی یافت. معمولاً اگر واژه‌ای خارجی از زبان فارسی باستان به عیلامی وارد می‌شد و با /b/ آغاز می‌شد، در عیلامی به جای آن واج، از /p/ استفاده می‌شد. این تمایز ریشه در تقابل صدایی بین /b/ و /p/ ندارد، بلکه این تقابل، ریشه در سخت<sup>۱</sup> یا نرم<sup>۲</sup> بودن این واج‌ها داشت. واج‌های انسدادی (k و t و p) به عنوان انسدادی‌های سخت؛ و (g، d، b) به عنوان انسدادی‌های نرم به حساب می‌آیند (استولپر ۲۰۰۴: ۳۳).

### ۳-۶- بومی‌سازی صورت فارسی باستان vištāspa در اکدی

وقتی /š/ بعد از /i/ به کار می‌رفت /i/ به /u/ بدل می‌شد، مانند iš>uš (گلب، ۱۹۶۱: ۸۵). در فارسی باستان /ā/ کشیده، در نتیجه ادغام a آغازی واژه aspā و پایانی واژه višta پدید آمد و این دو /a/ در هم ادغام شد و به /ā/ تبدیل شد، در اکدی کشش واکه‌ها سبب تمایز معنا می‌شد. احتمالاً /a/ اکدی، کشیده تلفظ می‌شد و به همین دلیل دو /a/ در هم‌نشینی یکدیگرند.

### ۴-۶- بومی‌سازی صورت فارسی باستان vištāspa در یونانی

|    |   |   |   |   |   |    |
|----|---|---|---|---|---|----|
| vi | š | t | ā | s | P | a  |
| y  | σ | τ | α | σ | π | hç |

یونانی زبان، /y/ (epsilon) را به جای /v/ فارسی باستان اتخاذ کرده، در قرن ششم، یونانی (F) digamma داشت که صدایی شبیه /v/ بوده، ولی یونانی (گویش‌های ایونی و آتنی) این صدا را حذف کرد و در نتیجه واج‌های دیگری را به جای /v/ به کار می‌برد از جمله /β/ و /y/ در واکه‌های مرکب، av، ev، av، ev، ηυ، (قبل از اصوات واکدار) و if، ef، af (قبل از اصوات

1. Tense  
2. Lax

بی‌واک)، /y/ در اینجا نقش /v/ را به عهده گرفت، اما با حذف /v/ صدای /i/ در این کلمه حفظ شد. /σ/ در یونانی به جای /š/ به کار رفت، چون یونانی /š/ نداشت (باک، ۱۹۱۰: ۲۳۲).  
 /α/ در مقابل /ā/، هیچ نشانه‌ای دال بر کشیدگی این واژه در یونانی نیست. کشیدگی در یونانی در گفتار نبود، بلکه در شعر، برای حفظ وزن، کشیدگی وجود داشت. /ηç/ به عنوان یکی از پایانه‌های تصریفی مفرد مذکر و در آخر اسامی مذکر به کار می‌رفت در مقابل /a/ فارسی باستان که در آخر اسامی مذکر کاربرد داشته‌است (زاخاریو، ۲۰۱۱: ۲۰). این واژه ریشه یونانی ندارد. یونانی‌زبان، واژه فارسی باستان را در سیستم آوایی خود تغییر داد و واژه یونانی را جایگزین آن نکرد، چون در یونانی "ιππος" به معنی اسب است (سوتر، ۱۹۱۷: ۱۱۷).

#### ۶-۵- بومی‌سازی صورت فارسی باستان vištāspa در فارسی نو

گونه فارسی این واژه، گشتاسب است. اگر مصوت پس از /v/ آغازی، /i/ باشد، در تحول تاریخی بدل به /g/ می‌گردد و مصوت پسین /v/ آغازی به /o/ بدل می‌شود. vi>go (باقری، ۱۳۸۶: ۲۲۷).

جدول ۸- صورت فارسی باستان bardiya

| آوانویسی | حرف‌نویسی     |              |
|----------|---------------|--------------|
| bardiya  | b-r-di-i-y    | فارسی باستان |
|          | bar-zi-ja     | اکدی         |
|          | bir-ti-ja     | عیلامی       |
| Σμερδης  | Σ-μ-ε-ρ-δ-η-ς | یونانی       |
| بردیا    |               | فارسی نو     |

#### ۷- فرآیندهای بومی‌سازی صورت فارسی باستان bardiya

##### ۷-۱- بومی‌سازی صورت فارسی باستان bardiya در فارسی باستان

این واژه از brd- یا bard- به معنی بالا (بلندمرتبه)، مشتق شده و معادل مادی آن [barzi] است. در اوستا [barez] و [bərəz] به معنی بالا و بلند است. در آلمانی [berk] یعنی کوه، چیزی مرتفع، و در کردی برزی است (لوکوک، ۱۹۷۷: ۵۱؛ کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۰).

##### ۷-۲- بومی‌سازی صورت فارسی باستان bardiya در عیلامی

|   |         |    |    |
|---|---------|----|----|
| b | ar / ir | di | ya |
|---|---------|----|----|

|   |    |    |    |
|---|----|----|----|
| b | ir | ti | ia |
|---|----|----|----|

عده‌ای معتقدند که /r/ در فارسی باستان تلفظ مشخصی ندارد و شاید مطابق گونهٔ سانسکریت /r/ خوانده شود، یا /ar/ یا /ra/ باشد، ولی صورت /ar/ نسبت به صورت‌های دیگر پذیرفته‌تر است. /r/ هجایی در فارسی باستان در واقع قلّهٔ هجا را تشکیل می‌دهد و قبل از /r/ هجایی<sup>۱</sup>، یک واکهٔ<sup>۲</sup> /i/ باید درج شود تا قابل خواندن باشد؛ و چنانچه /r/ نیم‌واکهٔ بالانده باشد، /rā/ یا /ār/ خوانده می‌شود (ادولین لی، ۱۹۱۷: ۸۲). /ti/ عیلامی در برابر /di/ قرار گرفته‌است، در عیلامی، انسدادی دندانی t و t' دلالت بر نشانه‌های d و t دارند. با وجود تعداد قابل ملاحظهٔ کلمات با /i/ وجود نیم‌واکهٔ /y/ مورد تردید است. در عیلامی برای نشان دادن /y/ نیم‌واکه در فارسی باستان، از /ia/ استفاده می‌کردند و بین /i/ و /a/ یک نیم‌واکهٔ /y/ قرار می‌گرفت که به عنوان غلت<sup>۳</sup> آوایی<sup>۴</sup> به کار می‌رفت (خاچیکیان، ۱۹۸۸: ۹).

### ۷-۳- بومی‌سازی صورت فارسی باستان *bardiya* در اکدی:

|     |    |    |
|-----|----|----|
| bar | di | ya |
| bar | zi | ia |

اکدی‌ها صورت مادی این کلمه (*barziya*) را استفاده کردند و این نشان می‌دهد که آنها به سنت بین‌النهرین وفادار بودند و این تلفظ را تا زمان هخامنشیان نگه داشتند. /zi/ اکدی در برابر /di/ فارسی باستان قرار گرفت، /d/ فارسی باستان انسدادی دندانی است. /z/ اکدی، سایشی دندانی - لثوی است و هردو از نظر جایگاه تولید شبیه هم هستند، با این تفاوت که از نظر روش تولید با هم فرق دارند. در /d/ فارسی باستان، هوا در پشت دهان محبوس می‌شود و به محض باز شدن گرفتگی، به یکباره بیرون می‌جهد. /ia/ در برابر /ya/ فارسی باستان است. /ia/ توسط یک غلت آوایی /y/ تلفظ می‌شود. اکدی هر چند نیم‌واکهٔ /y/ را دارد ولی بین /i/ و /a/ نیم‌واکهٔ /y/ قرار می‌گیرد.

### ۷-۴- بومی‌سازی صورت فارسی باستان *bardiya* در یونانی

|   |   |    |    |    |
|---|---|----|----|----|
| - | b | ar | di | ya |
| Σ | μ | ερ | δ  | ης |

1. syllabic
2. epenthesis
3. Glide
4. vocalic

/σ/ یا /Σ/ یونانی در اول این واژه آمده‌است که هیچ توجیه زبان‌شناسی ندارد. یونانی‌زبان /μ/ دولبی را جایگزین واج /b/ کرده‌است. /y/ intervocalic (بین دو مصوت) در نوشتار نیست، بلکه در گفتار است، ولی /iy/ در فارسی باستان حفظ می‌شود؛ اما بعد از صامت‌ها iy نوشته می‌شود و در بسیاری از نمونه‌ها iy تلفظ می‌شود (ادوین لی، ۱۹۱۷: ۱۶۷). /εp/ به جای /ar/ استفاده شده‌است، در یونانی گاه /ε/ یا /e/ به جای /a/ فارسی باستان به کار می‌رود و این در بین گویش ایونی، رایج بوده‌است. e هندواروپایی در دوره آریایی به a تبدیل می‌شود و این زمانی پدید آمد که e و نرمکام پیشین کامی شده‌است: qe > ce > ca. بارتولومه معتقد است که این تغییر در دوره هندواروپایی پدید آمد، ولی باور کلی بر این است که این تغییر به دوره آریایی تعلق دارد. یونانی ویژگی هندواروپایی را حفظ و از صورت /e/ استفاده نموده و مانند فارسی باستان، آن را به /a/ تبدیل نکرده‌است (ادوین لی، ۱۹۱۷: ۱۰۳، ۱۰۲). در بسیاری از گویش‌های یونانی، از جمله دُری a حفظ شده، اما در گویش ایونی، a به ε بدل می‌شود. /δ/ یونانی در برابر /d/ فارسی باستان است. یونانی، هیچ‌گاه /d/ را به عنوان یک واج نداشت، در نتیجه به جای آن، همیشه /δ/ واکدار سایشی به کار می‌برد. /ηç/ یونانی، یکی از پایانه‌های تصریفی مفرد مذکر است که به آخر اسامی مذکر اضافه می‌شود. این واژه، ریشه یونانی ندارد. یونانی‌زبان، واژه bardiya را در نظام آوایی خود، تغییر داد ولی کلمه‌ای را جایگزین این واژه نکرد. نزدیک‌ترین واژه یونانی به μερος, Σμερδης است که به معنی قسمت و منطقه است و ارتباطی با اصل واژه فارسی باستان ندارد (سوتر، ۱۹۱۷: ۲۰۳).

#### ۷-۵- بومی‌سازی صورت فارسی باستان bardiya در فارسی نو

/y/ فارسی باستان نیم‌واکه بوده‌است. این واج در فارسی نو در حکم یک میانجی است که برای جلوگیری از التقای مصوت<sup>۱</sup> به کار می‌رود (گری، ۱۸۹۹: ۲۷). ɾ هندوایرانی در اوستا ar و در فارسی باستان ar است. در فارسی نو جایگاه ɾ (ar) به همخوانی بستگی دارد که در مجاورتش قرار می‌گیرد. صدای معمولی که از ɾ پدید می‌آید a است؛ اما در مجاورت همخوان‌های لبی u(r) و در کنار سایشی‌ها به i(r) تبدیل می‌شود. صورت دیگری از این واژه، برزو [bu/orzu] است. واژه‌های i یا a قبل از r به مرور زمان، بعد از همخوان‌های لبی به /o/ یا /u/ بدل می‌شود. برزو، برزان barzān برز، برزویه، از جمله اسم‌هایی هستند که در فارسی نو به کار می‌روند.

1. hiatus

جدول ۹- صورت فارسی باستان vahyazdāta

| آوانویسی   | حرف نویسی       |              |
|------------|-----------------|--------------|
| vahyazdāta |                 | فارسی باستان |
|            | u-mi-iz-da-a-tu | اگدی         |
|            | mi-iš-da-ad-da  | عیلامی       |
|            |                 | یونانی       |
| بهداد      |                 | فارسی نو     |

## ۸- فرآیندهای بومی‌سازی صورت فارسی باستان vahyazdāta

## ۸-۱- بومی‌سازی صورت فارسی باستان vahyazdāta در فارسی باستان

این واژه به دو قسمت تقسیم می‌شود، vahya و vahya.dāta از صورت سانسکریت vasyas به معنای بهتر و dāta به معنی داد یا قانون (کنت، ۱۹۵۳: ۴۲). sd در واژه vahyasdāta طبق قاعده همگونی<sup>۱</sup> به vahyazdāta بدل می‌شود (ادوین لی، ۱۹۱۷: ۱۸۱). در فارسی باستان vahya به عنوان یکی از پیشوندهایی است که در ترکیب با اسامی دیگر واژه‌های جدیدی ساخته‌است؛ از جمله، vahyagauša به معنی «دارنده گوش بهتر» (تاورنیه، ۲۰۰۷: ۳۳۷).

## ۸-۲- بومی‌سازی صورت فارسی باستان vahyazdāta در عیلامی

|     |     |       |    |
|-----|-----|-------|----|
| vah | yaz | dā    | Ta |
| mi  | iš  | da.ad | Da |

عیلامی /m/ دولبی را به جای /v/ فارسی باستان به کار برده‌است. برای بیان سایشی‌ها و انسایشی‌ها از /s/ و /š/ استفاده می‌کند و /z/ کمتر به کار می‌رود (استولپر، ۲۰۰۴: ۹).

## ۸-۳- بومی‌سازی صورت فارسی باستان vahyazdāta در اگدی

|     |       |      |    |
|-----|-------|------|----|
| vah | yaz   | dā   | Ta |
| u   | mi.iz | da.a | Tu |

1. assimilation



آکدی به جای /v/ از /m/ استفاده کرده‌است. در آکدی تحت شرایط خاص (هنوز در حال بررسی) واژهٔ i قبل از همخوان دولبی واکدار به u تبدیل می‌شود (گلب، ۱۹۶۱: ۱۲۶).

#### ۸-۴- بومی‌سازی صورت فارسی باستان vahyazdāta در فارسی نو

تحول صوتی دیگر زبان فارسی از دورهٔ باستان به دورهٔ میانه که موجب آسانی تلفظ این زبان شد، حذف هجاهای پایانی کلمات بود. vahyah در فارسی میانه به weh و در فارسی نو به beh تبدیل شده‌است. /t/ باستان وقتی در کنار مصوت‌ها قرار می‌گیرد به جفت واکدار خود تبدیل می‌شود. در نتیجه، /t/ به /d/ بدل می‌شود (باقری، ۱۳۸۶: ۱۲۸). واژهٔ «داد» در کلماتی همچون دادآفرید، دادبرزین، دادبه، دادفر، دادمهر، تیرداد، مهرداد، و فرداد ... در فارسی نو به صورت اسم خاص به کار می‌رود. داد از واژه‌هایی است که از گذشته تا به امروز مبنای نامگذاری بوده‌است.

جدول ۱۰- صورت فارسی باستان Varkāna

| آوانویسی | حرف نویسی         |              |
|----------|-------------------|--------------|
| Varkāna  |                   | فارسی باستان |
|          |                   | آکدی         |
|          | mi-ir-qa-nu-ia-ip | عیلامی       |
|          | Υρκανιά           | یونانی       |
| گُرگان   |                   | فارسی نو     |

#### ۹- فرآیندهای بومی‌سازی صورت فارسی باستان varkāna

##### ۹-۱- بومی‌سازی صورت فارسی باستان varkāna در فارسی باستان

صورت اوستایی این واژه vāhrka- و شکل سانسکریت آن -ka vr̥ به معنی گُرگ است (کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۶) که به نظر تاورنیه (۲۰۰۷: ۷۷) «سرزمین گُرگ» معنی می‌دهد.

##### ۹-۲- بومی‌سازی صورت فارسی باستان varkāna در عیلامی

|    |    |    |    |    |    |
|----|----|----|----|----|----|
| va | r  | kā | na | -  | -  |
| mi | ir | qa | nu | ia | Ip |

عیلامی /m/ را به جای /v/ فارسی باستان استفاده می‌کند. انسدادی‌های نرم‌کامی k و k̄ از طریق نشانه‌های q و k و g نشان داده می‌شوند. در عیلامی هخامنشی به فراوانی دیده می‌شود اما تلفظش مشخص نیست (خاچیکیان، ۱۹۹۸: ۵، ۹، ۱۱).

۹-۳- بومی‌سازی صورت فارسی باستان *varkāna* در یونانی

|   |    |    |     |
|---|----|----|-----|
| v | ar | kā | Na  |
| y | ρ  | kα | Niā |

در گویش‌های یونانی غربی و مرکزی به‌ندرت از digamma استفاده می‌شد. اما در ایونی شرقی /F/ حتی در کتیبه‌ها هم وجود نداشت. به طور کلی در گویش‌های دیگر F آغازین وجود داشت و دیرتر از F (میان دو مصوت) مفقود شد. با وجود این در گویش ایونی و اکثر گویش‌ها این واج حذف شد و جای خود را به واج‌های دیگری داد و یونانی‌ها از طریق واج‌های جدید، نبود این واج را جبران کردند (باک، ۱۹۱۰: ۲۳۲). این واژه در زبان‌های غربی Hyrcania است. در ۵۰۰ ق.م یا قبل‌تر، یعنی قبل از اینکه آتن الفبای ایونی را در ۴۰۳ ق.م اقتباس کند، /h/ قبلاً به عنوان یک نشانهٔ دمشی<sup>۱</sup> بود و مانند h در واژهٔ have انگلیسی تلفظ می‌شد. اما بعد از تصویب و اقتباس الفبای ایونی، نقش دمشی بودن این واج حذف شد و به صورت h(η) [ita] تلفظ شد (نقش همخوانی بودن حذف شد و نقش واکه را بر عهده گرفت). در نتیجه کاربرد /h/ به عنوان واج دمشی مانند: h در have از زمان‌های باستان تا به حال حذف شد و در سال ۱۹۷۶ این نشانه از جانب دولت یونان منسوخ شد. ولی اروپاییان h را به همان تلفظ و کاربرد نادرست تلفظ می‌کنند و به جای تلفظ درست *irkāniā* از تلفظ *hirkāniā* استفاده می‌کنند. مانند واژهٔ Hellen که ellen است اما اروپاییان Hellen تلفظ می‌کنند (زاخاریو، ۲۰۱۱).

۹-۴- بومی‌سازی صورت فارسی باستان *varkāna* در فارسی نو

ʔ هندوایرانی در اوستا به ər و در فارسی باستان به ar بدل می‌شود. در فارسی نو ʔ به e و u و i و a بدل می‌شود. جایگاه i، u، e، a به همخوانی بستگی دارد که در مجاورت ʔ قرار می‌گیرد. صدای ʔ معمولاً به a(r) و در مجاورت لبی‌ها به i(r) و در کنار سایشی‌ها به i(r) بدل می‌شود (گری، ۱۸۹۹: ۱۰).

اگر مصوت پس از و v= آغازی یا ə یا u یا a باشد در تحول تاریخی به گ=g بدل می‌گردد و مصوت بعد از v به o بدل می‌شود؛ مانند: vō = go، vu = go، vi = go. یکی از مهم‌ترین تحولات آوایی فارسی از دورهٔ میانه به دورهٔ جدید، تحول سه بستواج پ= p، ت=t، ک=k است. این سه، صامت انسدادی بی‌واک هستند و مخرج‌های آنها به ترتیب لبی، دندانی، نرمکامی است. هرگاه این صامت‌ها در کنار مصوت و یا صامت‌های n= و r=

---

1. aspiration

قرار بگیرند به فرم واکدار خود تبدیل می‌شوند. در این نمونه ک=k در فارسی نو چون بعد از r= قرار گرفته‌است به جفت واکدار خود گ=g بدل می‌شود (باقری، ۱۳۸۶: ۱۳۷، ۱۵۳).

جدول ۱۱- صورت فارسی باستان <sup>h</sup>uvārazmī

| آوانویسی              | حرف نویسی                   |              |
|-----------------------|-----------------------------|--------------|
| <sup>h</sup> uvārazmī |                             | فارسی باستان |
|                       | h <sub>u</sub> -ma-ri-iz-ma | اگدی         |
|                       | ma-ra-iš-mi-iš              | عیلامی       |
| χωρασμη               |                             | یونانی       |
| خوارزم                |                             | فارسی نو     |

#### ۱۰- فرآیندهای بومی‌سازی صورت فارسی باستان <sup>h</sup>uvārazmī

##### ۱-۱۰ بومی‌سازی صورت فارسی باستان <sup>h</sup>uvārazmī در فارسی باستان

h قبل از u نوشته نمی‌شود ولی خوانده می‌شود. y و v بعد از صامت‌ها به صورت iy و uv ظاهر می‌شوند. ریشه‌شناسی متعددی برای این واژه آمده‌است. از جمله: uva به معنی خود و razm از rasman اوستایی (از raz) به معنی رزم یا جنگ در مقایسه با sva-rājya به معنی پادشاهی یا سلطه خود (تاورنیه، ۲۰۰۷: ۳۱).

گونه اوستایی این واژه x<sup>v</sup>airizəm از <sup>h</sup>u به معنی خوب و vāra? و zmī (اوستایی: zam) به معنی سرزمین است (کنت، ۱۹۵۳: ۱۷۷). شاید xwar همان خورشید و هم به معنی سرزمین باشد که مجموعاً به معنی سرزمین برآمدن خورشید است. اما مکنزی نظر متفاوتی ارائه می‌دهد. او آغاز این واژه یعنی hwāra را از ریشه xuār به معنی «پست»، و zmī را همان «زمین»، و معنی کل این واژه را «سرزمین پست» می‌داند.

##### ۱۰-۲ بومی‌سازی صورت فارسی باستان <sup>h</sup>uvārazmī در عیلامی

|     |    |    |    |    |
|-----|----|----|----|----|
| uvā | ra | z  | mi | -  |
| ma  | ra | iš | mi | Iš |

در عیلامی /m/ جانشین /v/ فارسی باستان می‌شود. چون عیلامی همانند اگدی f و v (آواهای لب-دندانی) ندارد. عیلامی به جای z و č و θ فارسی باستان، از /š/ و گاهی از /s/ استفاده می‌کند (خاچیکیان، ۱۹۹۸: ۷).

##### ۱۰-۳ بومی‌سازی صورت فارسی باستان <sup>h</sup>uvārazmī در اگدی

|                |    |    |    |    |
|----------------|----|----|----|----|
| <sup>h</sup> u | vā | ra | z  | Mi |
| hu             | ma | ri | iz | Ma |

در آگدی، /x/ h تلفظ می‌شود و نرمکامی سایشی است. /h/ در نسخه آگدی کتیبه بیستون دیده نمی‌شود. اما این واژه، h را قبل از u حفظ کرده‌است. /m/ جانشین /v/ فارسی باستان شده‌است، چون آگدی /f/ و /v/ ندارد (ادوین لی ۱۹۱۷: ۶۶-۶۸).

#### ۱۰-۴- بومی‌سازی صورت فارسی باستان <sup>h</sup>uvārzmi در یونانی

|     |    |   |    |   |
|-----|----|---|----|---|
| uvā | ra | z | mi | - |
| χω  | ρα | Σ | μι | H |

وقتی /χ/ یونانی قبل از ω /o/ قرار گیرد، در نرمکام (عقب زبان) تولید می‌شود. این صدا مانند h در have تلفظ می‌شود. /σ/ قبل از همخوان واکدار /μ/ قرار گرفته‌است. وقتی /σ/ قبل از یک همخوان واکدار قرار گیرد، صدای (ک) می‌دهد بعدها فقط (ک) برای نشان دادن z استفاده شد. بعد از t، η قرار گرفته‌است که خود نشان‌دهنده گویش ایونی است. اگر آتنی بود بعد از t، ā حفظ می‌شد، ولی ā به η بدل شده‌است. این فرآیند تحول در گویش ایونی در همه‌جا حفظ می‌شود ولی در آتنی بعد از t و ρ و ε حفظ می‌شود و گرنه مانند ایونی به η بدل می‌شود (باک، ۱۹۱۰: ۲۵۸).

#### ۱۰-۵- بومی‌سازی صورت فارسی باستان <sup>h</sup>uvārzmi در فارسی نو

uv فارسی باستان، در فارسی میانه به xw و در فارسی نو به x بدل می‌شود. یکی از موارد جالب توجه حذف میانی که از جمله تغییرات مهم صوتی است و موجب ساده‌تر شدن تلفظ فارسی شده‌است، حذف و=v از گروه صوتی <sup>v</sup>x=خو می‌باشد. البته چون در اوایل دوره جدید که خط فارسی تغییر کرد و به جای خط پهلوی از خط عربی برای نگارش فارسی استفاده شد، هنوز تلفظ این گروه صوتی رایج بود. در رسم‌الخط جدید نیز صورت خو ثبت شد و در سده‌های بعدی با اینکه در تحول صوتی تلفظ و=v از بین رفت. املاهای تاریخی هنوز صورت قدیمی واژه‌ها را ثبت می‌کند. مانند: x<sup>v</sup>ārizm اوستایی که در فارسی نو به xārazm بدل شده‌است (باقری، ۱۳۸۶: ۱۵۰).

#### ۱۱- نتیجه‌گیری

اسامی خاص در کتیبه بیستون شامل اسامی اشخاص و اماکن جغرافیایی است. اسامی اشخاص شامل نام‌های خاندان شاهی، اسامی هفت‌تن، اسامی شورشیان و فرمانروایان محلی، و

اسامی فرماندهان سپاه داریوش می‌شود. لازم به ذکر است که تعداد این اسم‌ها بسیار است و در حوصله این مقاله مختصر نمی‌گنجد؛ لذا نگارندگان تنها نمونه‌هایی از فرآیندهای بومی‌سازی این اسامی را ذکر کرده‌اند.

در فرآیند بومی‌سازی نتایج نشان داد که نظام واجی هر زبان، خاص خودش است و از زبانی به زبان دیگر فرق می‌کند. ممکن است زبانی واجی را نداشته باشد، در نتیجه نزدیک‌ترین واج را جایگزین واج مورد نظر می‌کند.

در جریان بومی‌سازی اسامی فارسی باستان به فارسی نو، این نکته قابل توجه است که اگرچه اسامی فارسی باستان همانند vahyazddāta (شورشگر پارسی در کتیبه بیستون)، در فرهنگ نام‌ها استفاده نمی‌شود، اما صورت بهداد (با تغییرات آوایی) در فرهنگ نام‌ها موجود است (اسمی بازیافته است) و باید بگوییم اسامی فارسی باستان (اسامی ذکر شده در کتیبه بیستون) هنوز در بطن بسیاری از اسامی فارسی نو زنده‌اند.

### منابع

- امیرخسروی، ا. ۱۳۸۸. «پژوهشی بر نام‌های باستانی». فصلنامه جمعیت، (۶۷ و ۶۸): ۱۹-۵۵.
- باقری، م. ۱۳۸۶. تاریخ زبان فارسی، تهران: ابن سینا.
- باطنی، م. ر. ۱۳۷۴. مسائل زبان‌شناسی نوین، تهران: آگاه.
- کخ، م. ۱۳۷۶. از زبان داریوش، ترجمه پرویز رجبی. تهران: دانشگاه تهران.
- لوکوک، پ. ۱۳۸۶. کتیبه‌های هخامنشی، ترجمه نازیلا خلخالی. تهران: فرزانه روز.
- Buck, c. 1910. Introduction to the study of the Greek dialects. university of chicago.
- Edwin lee . 1917. Historical grammar of the Ancient Persian language, American book company.
- Gray, L.H (1899. Certain parallel Developments on pāli and New Persian phonology. Journal of the American oriental Society .vol.20, pp.229-243.
- Gelb, I.J .1961. old Akkadian writing And Grammar. The university of Chicago press, Chicago, Illinois.
- Kent, R.G. 1953. Old Persian, New Haven, American oriental society.
- Khačikjan, M .1998. The elamite language. Roma.
- Lecoq, p. 1997. Les inscriptions de la perse Achemenide. Gallimard.
- Schmitt, R. 1997. Thyodnnamenbei den Achaimeniden. beitrage, zur Namenforschung, Neue Folge, pp, 422-425.
- Souter, A. 1917. Pocket lexican to the Greek New Testament, Oxford at the clarendon press.
- Stolper, M. 2004. Encyclopedia of the words ancient language. Cambridge.

- Stonecipher, A. 1918. Graeco-persian names, American book company.
- Tavernier, J. 2007. Iranica in the Achaemenid period, Leuven-paris-Dudley, Ma, orientalia Lovaniensia Analecta.
- Venuti, L. 1995. The translator's invisibility: As history of translation. Routledge.
- Yang, w. (2010), "brief study on domestication and foreignization in translation", Journal of language Teaching and research, vol 1. No. 1. pp. 77-80.
- Zachario, ph. (2011), Reading & pronouncing bibilical Greek, Historical evidence of Authentic sounds, Greek Language & Linguistics.

# زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

سال اول، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۵، شماره پیاپی ۱

## مطالعه خروج بند موصولی در متون روایی زبان فارسی با رویکردی نقش‌گرا: شواهدی از جلد‌های پنجم تا هفتم تاریخ بیهقی

حامد مولایی کوهبنانی<sup>۱</sup>

دکتر علی‌علیزاده<sup>۲</sup>

دکتر شهلا شریفی<sup>۳</sup>

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۲۶

تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۲۴

### چکیده

فرایند خروج بند موصولی هنگامی رخ می‌دهد که بند موصولی از مجاورت هسته خارج شود و به جایگاهی در انتهای جمله حرکت کند. به بررسی فرایندهایی همچون خروج بند موصولی، پس از ظهور دستور نقش‌گرای بی‌ش از پیش توجه شده‌است. با توجه به آنکه جملات فارسی در صورت وقوع و یا عدم وقوع این فرایند، همچنان دستوری باقی خواهند ماند، بسیاری از زبان‌شناسان دلایل غیرنحوی را عامل این حرکت می‌دانند. نگارندگان با این فرض که وقوع این فرایند، دلایل نقشی همچون طول بند موصولی، ساخت اطلاعی، یکسان بودن فعل بند اصلی و موصولی و نوع فعل دارد، به بررسی فرایند خروج در ۶۶ بند از ۱۵۰ بند استخراج‌شده در بخش‌هایی از تاریخ بیهقی پرداخته‌اند تا بستری برای مقایسه نتایج این فرایند در متون روایی و ادبی با متون فارسی رسمی معاصر فراهم گردد. براساس داده‌های پژوهش از چهار فرضیه عنوان‌شده جز ساخت اطلاعی، سه عامل دیگر تأثیر مستقیمی بر خروج بند موصولی دارند. طول بند موصولی مهم‌ترین عامل خروج آن در تاریخ بیهقی است که تأییدکننده ادعای هاوکینز مبنی بر تمایل سازه‌های سنگین‌تر در زبان‌های فعل‌پایانی به حرکت به انتهای جمله و قرارگرفتن پس از فعل است. همچنین، مقایسه نتایج این پژوهش با نتایج راسخ‌مهند و دیگران (۱۳۹۱) نشان می‌دهد که تفاوت چشمگیری میان نحوه عملکرد این فرایند در فارسی رسمی معاصر و تاریخ بیهقی دیده نمی‌شود.

**واژگان کلیدی:** خروج بند موصولی، تاریخ بیهقی، طول بند موصولی، ساخت اطلاعی

✉ Alalizadeh@um.ac.ir

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد

۲. دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد

۳. دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد

## ۱- مقدمه

بند موصولی از ساخت‌های نحوی پربسامد در اکثر زبان‌های دنیاست که زبان‌شناسان به دلیل ساخت نحوی نسبتاً پیچیده و بسامد بالای آن بدان توجه می‌کنند. بند موصولی بندی است که یک اسم یا عبارت را توصیف می‌کند و ضمیری که بند موصولی را معرفی می‌کند، ضمیر موصولی می‌نامند (ریچاردز و اسمیت، ۲۰۰۲: ۱۸۴). در واقع بند موصولی نقش صفتی را دارد که برای توصیف یک اسم به کار رفته‌است با این تفاوت که صفات معمولاً یک کلمه ساده یا مرکب هستند اما بند موصولی مانند شبه‌جمله عمل می‌کند (اندرسون، ۲۰۰۹). کروگر هر ساخت موصولی را متشکل از سه بخش هسته<sup>۱</sup>، بند توصیفگر<sup>۲</sup> و نشانه موصول<sup>۳</sup> می‌داند (نقل از راسخ‌مهند و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۲):

پسری (هسته) [که (نشانه موصول) در خیابان دیدی] (بند توصیفگر) برادر من است.

علی (هسته) [که (نشانه موصول) به مشهد رفته بود] (بند توصیفگر) برگشت.

نوع عملکرد بندهای موصولی در زبان باعث شده تا زبان‌شناسان بندهای موصولی را براساس دو دیدگاه عمده نحوی و معنایی تقسیم‌بندی کنند. یکی از پدیده‌های جالب در بند موصولی زمانی است که به دلایلی بند موصولی از مجاورت هسته خارج می‌شود و به انتهای جمله حرکت می‌کند که «خروج بند موصولی» نام دارد (بالتین، ۲۰۰۶: ۲۳۹). مثال (ب) در جملات زیر نمونه‌ای از خروج بند موصولی در فارسی است:

الف) چند تا از دوستانم را [که در بازار مغازه دارند] ملاقات کردم.  
ب) چند تا از دوستانم را ملاقات کردم [که در بازار مغازه دارند].

دلایل نحوی نقشی و آوایی مختلفی برای این پدیده معرفی شده‌است. این پدیده را در فارسی نو و در بسیاری از متون تاریخی می‌توان دید. هدف این پژوهش بررسی میزان و علت وقوع خروج بند موصولی در بخش‌هایی از اثر ماندگار *تاریخ بیهقی* بر پایه معیارهای نقشی است تا بستری برای مقایسه نتایج این فرایند در متون روایی و ادبی با متون فارسی رسمی معاصر فراهم گردد. متون روایی، متونی توصیفی و آهنگین هستند که حالتی ادبی دارند و نسبت به متون توصیفی طولانی‌ترند. در متن روایی نویسنده احساسات درونی خود را بیان می‌کند و به دلخواه آنچه را درست، زیبا و شیوا تشخیص می‌دهد بر کاغذ می‌آورد (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۹: ۲۳۸). انتخاب داده‌ها در این پژوهش به روش خوشه‌ای- تصادفی است و با مطالعه مجلدهای پنجم تا هفتم *تاریخ بیهقی* ۱۵۰ بند موصولی استخراج و با توجه به متن بررسی و تحلیل شده‌است.

1. Head
2. Modifier clause
3. Relative Marker



## ۲- پیشینه نظری پژوهش

اکثر زبان‌شناسان منشأ بندهای وابسته را جملات پیوسته می‌دانند و می‌گویند که وابستگی از پیوستگی می‌آید (شفایی، ۱۳۶۲: ۵۸). زبان فارسی انواع مختلفی از بندهای پیرو وابسته در جملات مرکب از جمله بند پیرو موصولی دارد. ساخت موصولی را می‌توان متشکل از یک گروه حرف تعریف مرکب تشکیل شده از یک هسته موصولی و بند موصولی دانست (محمودی، ۱۳۹۴: ۲۴۳). افراشی (۱۳۸۸: ۱۵۱) بند موصولی را فراکردی می‌داند که درباره یکی از عناصر جمله پایه اطلاعاتی می‌دهد. عنصری از جمله پایه که بند موصولی آن را توصیف می‌کند، هسته بند موصولی می‌نامند. بند موصولی از وابسته‌های اسم است که نقش توصیفگر دارد و درون گروه اسمی قرار می‌گیرد (گیون، ۲۰۰۱: ۱۷۶). عملکردهای متفاوت بند موصولی باعث شده تا زبان‌شناسان به شیوه‌های مختلف، از جمله براساس دو دیدگاه عمده نحوی و معنایی آن را تقسیم‌بندی کرده‌اند (نک. نعمت‌زاده و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۲۲).

از دیدگاه نحوی و طبق ادعای آناس (۲۰۰۴: ۴) هسته ساخت موصولی مبنای تقسیم‌بندی قرار می‌گیرد. براین اساس بندهای موصولی هسته‌دار با توجه به نقش نحوی هسته بر چهار نوع‌اند که در پی معرفی می‌شود و برای هر کدام یک مثال فارسی می‌آید.

الف) بند موصولی فاعلی-فاعلی<sup>۱</sup>:

مردی (فاعل) [که] (فاعل) لباس زرد پوشیده‌است [داور است].

ب) بند موصولی فاعلی-مفعولی<sup>۲</sup>:

مردی (فاعل) [که آنها او (مفعول) را تشویق می‌کنند] داور است.

ج) بند موصولی مفعولی-مفعولی<sup>۳</sup>:

من مردی (مفعول) را [که شما (مفعول) تشویق کردید] می‌شناسم.

د) بند موصولی مفعولی-فاعلی<sup>۴</sup>:

من مردی (مفعول) را [که] (فاعل) لباس زرد پوشیده‌است [می‌شناسم].

همان‌گونه که مشخص است هسته ساخت موصولی هم در بند پایه و هم در بند پیرو نقش دارد. صفوی (۱۳۷۳: ۱۸۶) نیز اشاره می‌کند که نقش هسته در بند پیرو می‌تواند مشابه نقش در بند پایه و یا متفاوت با آن باشد. در زبان فارسی نهاد، مفعول، متمم حرف اضافه، مضاف‌الیه و قید می‌توانند هسته بند موصولی واقع شوند (راسخ‌مهند و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۷). بررسی بندهای موصولی طبق این تقسیم‌بندی از لحاظ معیارهای روان‌شناختی نیز نتایج جالبی در پی

1. subject-subject
2. subject-object
3. object-object
4. subject-object

داشته‌است. نعمت‌زاده و دیگران (۱۳۹۱) در بررسی سطوح پیچیدگی بندهای موصولی در کودکان ۳ تا ۶ ساله فارسی‌زبان به این نتیجه رسیده‌اند که درک بندهای موصولی پرسشی و خبری فاعلی-مفعولی به صورت کاملاً شفاف پیچیده‌تر از بندهای موصولی فاعلی-فاعلی‌اند. نتایج این پژوهش شباهت معناداری با یافته‌های پژوهش آناس (۲۰۰۴) در باره ساخت بندهای موصولی زبان انگلیسی دارد.

علاوه بر نقش نحوی هسته، بندهای موصولی را با توجه به معرفگی و خاص بودن هسته آنها نیز به انواعی تقسیم می‌کنند (ویندفور، ۱۹۷۸: ۱۸۸). در این تقسیم‌بندی که بر مبنای معیارهای معنایی است بندهای موصولی یا تحدیدی<sup>۱</sup> اند و یا غیرتحدیدی<sup>۲</sup>. کامری (۱۹۹۶: ۲۴۴) زبان فارسی را جزء زبان‌هایی می‌داند که بین بندهای موصولی تحدیدی و غیرتحدیدی تمایز آشکار می‌گذارد. به نظر ایزومی (۲۰۰۳: ۲۹۴) بسامد کاربرد بندهای موصولی تحدیدی در زبان‌های دنیا بالاتر است. به دو مثال زیر دقت کنید:

الف) دانشجویی [که از کرمان آمده بود] مقاله‌اش را ارائه کرد.  
ب) علی [که از کرمان آمده بود] مقاله‌اش را ارائه کرد.

در جمله الف، بند موصولی [که از کرمان آمده بود] بندی تحدیدی است. هسته این نوع بندها می‌تواند معرفه یا نکره باشد (جهانی، ۲۰۰۸: ۱۴۳). بند تحدیدی گستره کاربرد معنایی هسته خود را تعیین و یا محدود می‌سازد. از نشانه‌های صرفی بندهای موصولی تحدیدی وجود پسوند «ی» بعد از هسته است (ماهوتیان، ۱۳۸۷: ۴۳؛ جهانی، ۲۰۰۸: ۱۴۳؛ و مشکوه‌الدینی، ۱۳۸۴: ۱۳۱). ماهوتیان (۱۳۸۷: ۴۳) پسوند «ی» به کار رفته در ساخت بندهای موصولی تحدیدی فارسی را با «ی» نکره متفاوت می‌داند. لازار (نقل از صفوی، ۱۳۷۳: ۱۸۸) نیز اشاره می‌کند که «ی» بند موصولی را نباید با پسوند «ی» در سایر سازه‌ها مشابه دانست چراکه نمی‌توان آنها را به‌جای یکدیگر به کار برد. بنابراین، در جمله ب بند موصولی [که از کرمان آمده بود] بندی غیرتحدیدی است چراکه بندهای غیرتحدیدی شیوه‌ای برای ارائه اطلاعات جدیدند بر پایه این فرض که مرجع برای خواننده مشخص و آشناست. در واقع بند موصولی غیرتحدیدی توضیحی اضافی در مورد هسته خود ارائه می‌دهد. ویندفور (۱۹۷۸: ۱۹۱) دو معیار کلی برای تشخیص بند تحدیدی از غیرتحدیدی در زبان فارسی بیان می‌کند:

الف) در بند موصولی تحدیدی، پسوند «ی» به هسته‌ای که بند آن را توصیف می‌کند متصل می‌شود؛

1. restrictive  
2. non-restrictive

ب) در بند موصولی غیرتجدیدی، بعد از هسته‌ای که بند آن را توصیف می‌کند، مکث اجباری وجود دارد.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که بندهای موصولی در فارسی دو نشانه صرفی دارند: پسوند «-ی» مخصوص بندهای تجدیدی، و حرف «که» در ابتدای تمام بندهای موصولی. استفاده از «که» در ابتدای بند تنها محدود به بندهای موصولی نیست بلکه بسیاری از بندهای پیرو فارسی در ساخت جملات مرکب با این حرف شروع می‌شوند. استاجی (۱۳۸۹: ۲) می‌گوید حرف «که» در فارسی نو نقش ضمیر پرسشی، نشانه بند موصولی، نشانه بند متممی و حرف ربط و نیز ضمیر مبهم و قید تکرار دارد. بررسی‌های تاریخی زبان فارسی نشان می‌دهد در ایرانی میانه و باستان چنین حالتی وجود نداشته‌است و این نقش‌ها نقش‌نماهای متفاوتی داشتند (همان: ۳؛ سهیلی اصفهانی، ۱۹۷۶: ۱۸۸). استاجی (۱۳۸۹: ۹) با بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که حرف «که» فارسی نو از «که» پرسشی دوران میانه مشتق شده‌است. تنوعات نقشی که حرف «که» در فارسی نو پیدا کرده باعث شده تا تعدادی از زبان‌شناسان برای تعیین تفاوت میان این کاربردها معیارهایی معرفی کنند. صفوی (۱۳۷۳: ۱۹۱) عقیده دارد «که» موصولی‌ساز را نمی‌توان از جمله حذف کرد اما «که» متممی حذف می‌شود. بنابراین «که» در زبان فارسی کارکردهای متفاوتی دارد و به همین دلیل درباره نقش آن در بندهای موصولی اختلاف نظر وجود دارد. آهنگر (۲۰۰۰: ۱۸۴)، تقوایی‌پور (۲۰۰۵: ۷۴) و کریمی (۲۰۰۲: ۶۴) حرف «که» بند موصولی را متمم‌نما<sup>۱</sup> می‌شمارند و می‌گویند در زبان فارسی ضمیر موصولی وجود ندارد اما ماهوتیان (۱۳۸۷: ۴۴) آن را ضمیر موصولی می‌دانند.

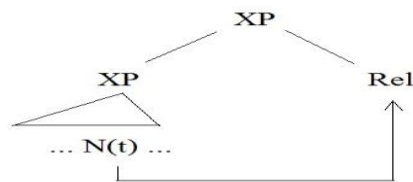
مطالعه بندهای موصولی فارسی از این‌رو جالب است که در رده‌شناسی، این زبان هم ویژگی زبان‌های اروپایی را دارد و هم ویژگی زبان‌های شرق آسیا. کریمی (۲۰۰۵: ۸) زبان فارسی را از حیث هسته‌پایانی بودن و وجود ضمیر تهی شبیه زبان‌های شرق آسیا می‌داند که ترتیب واژگانی آنها فاعل - مفعول - فعل<sup>۲</sup> است اما برخلاف زبان‌هایی نظیر کره‌ای، ژاپنی و چینی بندهای موصولی فارسی حالت هسته‌آغازی دارند و شبیه زبان‌های اروپایی عمل می‌کند. تقوایی‌پور (۲۰۰۵: ۱۲) نیز می‌گوید زبان فارسی علی‌رغم فعل‌پایانی بودن تعدادی سازه هسته‌آغازی دارد که مطابق ویژگی فعل‌پایانی این زبان نیست، از جمله مفاهیم مالکیت، صفت و موصوف و بندهای موصولی. انتخاب ترتیب واژگانی جملات فارسی وابسته به مفعول جمله است. فارسی این انعطاف را دارد که هرگاه مفعول در سطح غیرگروه (بند) باشد آن را به

1. complementizer

2. sov

انتهای جمله منتقل کند. از طرف دیگر، فارسی در بحث هسته‌وابسته نیز الگوی ثابتی ندارد. طبق ویژگی هسته‌پایانی بودن وابسته‌ها یعنی بند موصولی می‌بایست قبل از فعل قرار گیرد، اما در موارد زیادی بند موصولی به پس از فعل منتقل می‌شود و آن را «خروج بند موصولی» می‌نامند. زبان‌شناسان صورت‌گرا در ابتدا این پدیده را گشتار خروج بند موصولی در نظریهٔ حاکمیت و مرجع‌گزینی معرفی کردند و آن را حاصل حرکت دانستند (غلامعلی‌زاده، ۱۳۷۴: ۸۹). البته در بسیاری از زبان‌های دنیا علاوه‌بر بندهای موصولی مواردی از خروج گروه حرف اضافه‌ای، متممی و ... نیز هست. مطالعات در علت این فرایند به سه طبقهٔ نحوی، آوایی و نقشی تقسیم می‌شود.

بیشترین حجم مطالعات نحوی است. در این حوزه دو رویکرد کلی وجود دارد: تجزیه و تحلیل پایه‌زایی<sup>۱</sup> و تجزیه و تحلیل حرکت<sup>۲</sup>. رویکرد اول می‌گوید بند موصولی در برخی سازه‌ها از ابتدا در همان جایگاه افزوده<sup>۳</sup> تولید می‌شود و هیچ‌گونه حرکتی نیز در کار نیست. کولیکاور و روچمونت (۱۹۹۰: ۳۳) با بیان این فرضیه می‌گویند که خروج بند موصولی شبیه سایر حرکت‌های نحوی - همچون حرکت پرسشواره<sup>۴</sup> - نیست، خروج بند موصولی را نباید حاصل حرکت سازه دانست، چراکه هر بندی برای بازبینی مشخصه و یا به دلایل کاربردی و معنایی حرکت می‌کند اما در بند موصولی دقیقاً مشخص نیست حرکت به چه دلیل است. محمودی (۱۳۹۴: ۲۵۲) نیز می‌گوید بند از همان ابتدا در جایگاه افزوده و پس از فعل قرار دارد و به گروه حرف‌تعریفی که نهانی به پس از فعل ارتقا یافته‌است متصل می‌شود اما گروه حرف‌تعریف ارتقا یافته تلفظ نمی‌شود، یعنی بند موصولی در سمت چپ فعل ادغام با تأخیر می‌یابد. در مقابل، زبان‌شناسانی همچون مولر (۱۹۹۵: ۲۴۰) و بالتین (۲۰۰۶: ۲۶۵) فرایند خروج را حاصل حرکت سازه می‌دانند. براین اساس بند موصولی ابتدا به عنوان متمم<sup>۵</sup> در گروه اسمی ایجاد می‌شود و سپس طبق قواعد حرکت به جایگاه اولین و نزدیک‌ترین فرافکن بیشینهٔ سمت راست خود که بر آن تسلط سازه‌ای دارد حرکت می‌کند.



1. base-generated analysis
2. movement analysis
3. adjunct
4. wh-movement
5. complement

براساس این دیدگاه جهت حرکت بند موصولی را هسته‌پایانی و هسته‌آغازی بودن هر زبان تعیین می‌کند. پس این حرکت در زبان فارسی همان‌گونه که کریمی (۲۰۰۲: ۸۷) اشاره کرده به سمت چپ است. علاوه بر این دو دیدگاه براساس نظر فوکویی (۱۹۹۳: ۴۱۲) زبان‌های دنیا دارای توالی واژگانی ثابتی هستند که با عنوان «روابط تقدمی استاندارد»<sup>۱</sup> شناخته می‌شود. بر این اساس انگلیسی زبانی مفعول‌پایانی<sup>۲</sup> و فارسی و یا ژاپنی زبان‌هایی فعل‌پایانی<sup>۳</sup> محسوب می‌شوند. فوکویی (همان: ۴۱۲) می‌گوید هر نوع حرکت نحوی که باعث از بین رفتن توالی معمول واژگانی شود حرکتی هزینه‌بر<sup>۴</sup> و در غیر این صورت، حرکت بدون هزینه<sup>۵</sup> است. وی نتیجه می‌گیرد که در زبان‌های هسته‌آغازی مانند انگلیسی حرکت به سمت راست، بدون هزینه و حرکت به سمت چپ، هزینه‌بر و در زبان‌های هسته‌پایانی وضعیت برعکس است. عملیات هزینه‌بر در پاسخ به یک نیروی محرک همچون ویژگی حالت یا پرسشواژه رخ می‌دهد، مثل حرکت نحوی به سمت چپ در زبان انگلیسی که اجباری است. در زبان فارسی نیز بر این اساس خروج بند موصولی نوعی حرکت به سمت چپ است که بدون هزینه و اختیاری است. تقسیم‌بندی فوکویی تا حدی تعارض میان دو دیدگاه قبلی را حل می‌کند. محمودی (۱۳۹۴) در پژوهش «بررسی بندهای موصولی در زبان فارسی: فرایند حرکت بند» به مطالعه ساختاری و صوری بند موصولی پرداخته‌است. فرضیه اصلی وی بررسی امکان حرکت بند موصولی از جایگاه اشتقاق در بند پایه به انتهای جمله و چگونگی اتصال آن به گره‌های بالاتر است. وی که تحلیلی نحوی از حرکت بند موصولی دارد به معرفی سه دیدگاه موجود در زمینه حرکت بند می‌پردازد که عبارت‌اند از حرکت بند به سمت راست، دیدگاه ادغام با تأخیر و دیدگاه حرکت عناصری چون فعل به سمت چپ و سرگردانی بند در جایگاه پس از فعل. براساس تحلیل داده‌های وی با توجه به امکان وجود بندهای موصولی متوالی در جایگاه پس از فعل، حرکت اجباری بند از جایگاه متمم به جایگاه پایانی امکان‌پذیر است، و در نتیجه حرکت بند موصولی با هسته‌های همپایه در فارسی فقط به جایگاه پس از فعل صورت می‌پذیرد. وی می‌گوید بند موصولی حرکت‌یافته به گروه زمان یا گروه کانون افزوده می‌شود تا بر رد خود تسلط سازه‌ای داشته باشد.

علاوه بر استدلال‌های نحوی، ادوارد گوبل (۲۰۱۳) پدیده خروج بند موصولی را براساس استدلال‌های واجی بررسی کرده‌است. براین اساس، بندهای موصولی سبک از لحاظ آوایی در

- 
1. canonical precedence relation
  2. svo
  3. sov
  4. costly
  5. costless

حاشیهٔ راست جملات قرار می‌گیرند. وی می‌گوید چون بندهای موصولی دارای سازه‌های نوایی<sup>۱</sup> متفاوتی هستند باید انتظار داشت که محدودیت‌های آوایی عامل خروج بند موصولی باشد. به عبارت دیگر، گویل (همان: ۱۰۰) می‌گوید پیچیدگی‌های نحوی، وزن بند موصولی، کانون توجه<sup>۲</sup> و ... همگی در قالب ساخت‌های عروضی زبان بیان می‌شوند و در نتیجه فرایند خروج بند موصولی که اختیاری است در سطح صورت آوایی<sup>۳</sup> رخ می‌دهد و تنها باعث تغییرات ساختاری می‌شود و تأثیر معنایی ندارد. البته اینابا (۲۰۰۳: ۴۷) با بررسی شواهدی می‌گوید واجی/ آوایی بودن فرایند خروج بند موصولی در زبان‌ها متفاوت است. وی نشان می‌دهد که خروج بند موصولی در انگلیسی نحوی است و در سطح صورت منطقی<sup>۴</sup> رخ می‌دهد و در آلمانی واجی به حساب می‌آید و جهت حرکت و اختیاری بودن آن با انگلیسی تفاوت دارد.

### ۳- چارچوب نظری پژوهش

سومین جنبهٔ بررسی فرایند خروج بند موصولی بر معیارهای کاربردی و نقشی زبان استوار و چارچوب اصلی این پژوهش است. بحث اصلی نقش‌گراها اختیاری بودن این پدیده است. اگرچه خروج بند موصولی ترتیب بی‌نشان واژگانی زبان را بر هم می‌زند اما همچنان اجازهٔ ظهور دارد و حتی در برخی موارد صورت خروج یافته بر صورت خارج نشده ارجحیت دارد. آنها عقیده دارند که چنین آزادی عملی را نمی‌توان در قالب رویکردهای صورت‌گرا که قائل به وجود قواعد ثابت زبانی هستند توجیه کرد و در عوض باید به دنبال معیارهای نقشی برای این پدیده بود تا با توجه به گفتمان و بافت زبانی اختیاری بودن آن را توجیه کرد. چامسکی (۱۹۸۶: ۶۸) و روچمونت (۱۹۸۵: ۱۲۳) می‌گویند خروج بند موصولی پدیده‌ای سبکی<sup>۵</sup> است چراکه بندهای موصولی پیش و پس از اعمال فرایند خروج، دستوری‌اند. بر این اساس اعمال فرایند خروج بند موصولی تأثیری بر شرط صدق و یا تعبیر معنایی آن در بخش صورت منطقی<sup>۶</sup> نخواهد داشت. راسخ‌مهند و دیگران (۱۳۹۱: ۳۷) نیز طول بند موصولی و نسبت آن با طول گروه فعلی بند اصلی را مهم‌ترین عمل نقشی خروج بند موصولی فارسی می‌داند. آنها می‌گویند هرچه این نسبت بیشتر باشد احتمال خروج بیشتر است. آنها نوع فعل را نیز از عوامل نقشی مؤثر بر خروج می‌دانند. مشخصاً افعال ربطی بیشترین افعالی هستند که بندهای موصولی از آنها عبور می‌کنند و دلیلش این است که در اکثر موارد دارای اطلاع مفروض هستند.

1. prosodic
2. Focus
3. PF
4. LF
5. stylistic
6. LF

با وجود این، نقش‌گرایان نیز اختلاف‌هایی دارند. گیون (۲۰۰۱: ۲۰۶) می‌گوید خروج بند موصولی اختیاری و ارجح نیست و در شرایط خاصی رخ می‌دهد. حضور بند موصولی در کنار سته خود مؤید اصل تصویرگونگی<sup>۱</sup> زبانی است چراکه در این صورت درک بند موصولی به عنوان توصیفگر هسته برای مخاطب راحت‌تر می‌شود. بر همین اساس وی (همان‌جا) می‌گوید بندهای موصولی غیرتجدیدی در مقایسه با بندهای تجدیدی معمولاً یا خروج نمی‌کنند و یا محدودیت بیشتری برای خروج دارند. در مقابل فرانسیس (۲۰۱۰: ۲۸) می‌گوید با توجه سنگین‌تر بودن بند موصولی از گروه فعلی، طبق اصل سنگینی سازه‌ها و کینر انتقال آن به پس از فعل و انتهای جمله ارجح است. علی‌رغم این تفاوت‌ها رویکرد نقش‌گرایان دو دلیل عمده نقشی را در خروج بند موصولی معرفی کرده‌است:

۱. روچمونت و کولیکور (۱۹۹۰) و هاک و نا (۱۹۹۰) دلایل کلامی را عامل خروج بند موصولی می‌دانند. براساس نظر آنها بند موصولی خارج شده معمولاً نسبت به گروه فعلی دارای اطلاع نو بیشتری است و به همین دلیل به انتهای جمله منتقل می‌شود؛
  ۲. هاوکینز (۲۰۰۴) و واسو (۲۰۰۲) وزن بند موصولی را عامل خروج بند موصولی می‌دانند. براین اساس سازه‌های سنگین به انتهای جمله منتقل می‌شوند و هرگاه وزن بند موصولی نسبت به گروه فعلی بیشتر باشد به پس از فعل منتقل می‌شود.
- در این پژوهش نیز بررسی خروج بندهای موصولی تاریخ بیهقی برپایه این دو عامل اصلی نقش‌گرایان و دو عامل دیگر به عنوان چهار فرضیه اصلی بررسی خواهد شد.

#### فرضیه اول: تأثیر طول سازه

اندازه طول و سنگینی یک سازه مقوله دستوری محسوب نمی‌شود اما در ساخت زبان نقش مهمی ایفا می‌کند. از این‌رو، یکی از عوامل مهم نقشی زبان، حرکت سازه‌های طولانی‌تر به آخر جمله است که به عنوان «اصل سنگینی در انتهای جمله» شناخته می‌شود. دایک<sup>۲</sup> (۱۹۹۷: ۱۲۵) عقیده دارد در اکثر زبان‌های دنیا نظمی عادی خارج از زبان وجود دارد که طبق آن سازه‌های پیچیده‌تر - در شرایط همسان - بعد از سازه‌های ساده‌تر قرار می‌گیرند و دلیل آن تسهیل در پردازش ذهنی اطلاعات است. علاوه بر وی، گیون (۲۰۰۱: ۱۴۹)، واسو (۲۰۰۲: ۱۱۲) و هاوکینز (۲۰۰۴: ۸۷) گفته‌اند که حضور بندهای موصولی طولانی در وسط جمله باعث جدایی اجزای بند اصلی از هم و در نتیجه سخت‌تر شدن پردازش می‌شود. این افراد مهم‌ترین دلایل این جابه‌جایی را ساده‌تر شدن تولید گوینده و پردازش آسان‌تر شنونده می‌دانند. گوپل (۲۰۱۳:

1. Iconicity

2. Dik

۸۳) نیز اشاره می‌کند که نتایج آزمایش‌های روان‌شناسانه نشان داده‌است که طول سازه خروج‌یافته بر پردازش و تولید راحت‌تر گفتار تأثیر می‌گذارد. راسخ‌مهند (۱۳۹۱: ۳۳) می‌گوید در زبان فارسی نیز مانند اکثر زبان‌ها بندهای موصولی طولانی، راحت‌تر و بیشتر جابه‌جا می‌شود. هاوکینز تأکید بسیاری بر نقش پردازش و اهمیت آن در تعیین ساختارهای نحوی زبان دارد. مثلاً در زبان انگلیسی جابه‌جایی گروه اسمی نه در تمامی گروه‌های اسمی بلکه فقط در گروه‌های اسمی سنگین (طولانی) انجام می‌شود. بنابراین فرضیه نخست می‌گوید: هر چه طول و سنگینی بند موصولی بیش از گروه فعلی باشد احتمال خروج آن افزایش می‌یابد.

#### فرضیه دوم: تأثیر ساخت اطلاعی

هر گوینده هدف ویژه‌ای از بیان پاره‌گفتار دارد و جابه‌جایی عناصر سازنده هر جمله می‌تواند انتقال پیام را تغییر دهد. بررسی توزیع اطلاع در سطح جمله، در حوزه ساخت اطلاعی جمله مطرح می‌شود. این را نخستین بار ویلم متسیوس<sup>۱</sup> در مکتب زبان‌شناسی پراگ معرفی کرد. ساخت اطلاعی جنبه‌ای از دستور جمله است که تعیین می‌کند در موقعیت‌های ارتباطی و کلامی خاص چه ترتیب سازه‌ای انتخاب شود. هر گوینده به صورت ذهنی پیش‌فرض‌هایی از نوع اطلاعات مخاطبش بر موضوع دارد که به آن پیش‌انگاره می‌گویند. به این ترتیب بخشی از جمله به لحاظ اطلاعی دارای اطلاع کهنه است در حالی که بخش‌های دیگر آن اطلاع نو دارند. حوزه‌هایی که مخاطب نسبت به آنها آگاهی دارد یا گوینده فرض می‌کند که مخاطب قادر به شناسایی آن است اطلاع کهنه نامیده می‌شود، درمقابل، اطلاع نو قصد اصلی گوینده از بیان پاره‌گفتار است (سوارز<sup>۲</sup>، ۲۰۰۴: ۱۲۵). در بخش‌های قبلی اشاره شد که علی‌رغم تنوعات موجود، ساخت بی‌نشان زبان فارسی به صورت فاعل، مفعول، فعل<sup>۳</sup> است. با این حال، در موارد زیادی اهل زبان عناصر تشکیل‌دهنده جمله را جابه‌جا می‌کنند و ساخت بی‌نشان جملات را تغییر می‌دهند تا ساخت‌های نشان‌دار زبانی تولید شود. یکی از دلایل مطرح شده برای توجیه چنین تنوع ساختی، چگونگی انتقال اطلاعات از طریق صورت‌بندی‌های متفاوت جملات است، یعنی گوینده هر صورتی را به منظوری خاص و برای انتقال اطلاعاتی مشخص به کار می‌برد. محمودی (۱۳۹۴: ۲۴۸) می‌گوید خروج بند موصولی می‌تواند به دلیل مؤلفه‌های ساخت اطلاعی باشد، چراکه جایگاه پایانی جمله جایگاه اطلاع نو محسوب می‌شود و گوینده برای برجسته‌کردن اطلاع نو و کانونی، آن را به انتهای جمله می‌برد. بر این اساس دومین فرضیه

1. Matesius

2. Suarez

3. SOV



بدین صورت بیان می‌شود: خروج بند موصولی با ساخت اطلاعاتی جمله مرتبط و هدف آن برجسته کردن اطلاع نو در برابر اطلاع کهنه است.

#### فرضیه سوم: تأثیر یکسان بودن فعل بند اصلی و بند موصولی

غلامعلی‌زاده (۱۳۷۴: ۴۷) و محمودی (۱۳۹۴: ۲۵۳) می‌گویند در زبان فارسی هرگاه فعل بند اصلی و بند موصولی یکسان باشد، برای جلوگیری از پشت سر هم واقع شدن این دو فعل، بند موصولی به پایان جمله منتقل می‌شود. پس سومین فرضیه می‌گوید: یکسانی فعل بند اصلی و بند موصولی احتمال خروج بند موصولی را افزایش می‌دهد.

#### فرضیه چهارم: تأثیر نوع فعل

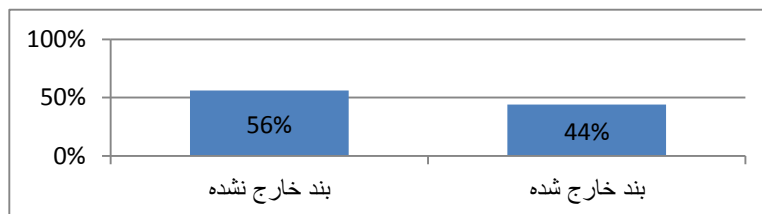
بر اساس نظر راسخ‌مهند و دیگران (۱۳۹۱: ۳۴) افعال ربطی احتمال خروج را افزایش می‌دهند و در بندهایی که فعل اصلی آنها متعدی است احتمال خروج پایین‌تر می‌آید. محمودی (۱۳۹۴: ۲۵۷) نیز می‌گوید افعال متمم‌پذیر چون «دیدن» و «شنیدن» احتمال خروج را افزایش می‌دهند و افعال ایستایی مثل «دانستن» و «بودن» که مفهوم دوام و استمرار دارند - به دلیل نظام اقتصادی زبان - حرکت بند در محور زمان و تداوم را اجباری می‌کنند. با وجود این کولیکاور و روچمونت (۱۹۹۰: ۳۴) این فرضیه را رد کرده‌اند. آنها می‌گویند چون تمامی افعال اجازه خروج به بند موصولی را می‌دهند نمی‌توان تفاوتی میان نوع فعل دید و بافت زبانی تعیین‌کننده خروج بند موصولی است. در این مقاله نیز با استفاده از تقسیم‌بندی افعال بر مبنای نظام گذرایی در مدل دستور نقش‌گرای نظام‌مند هالیدی به بررسی تأثیر نوع فعل بر خروج بند موصولی پرداخته‌ایم. در این دستور مفهوم گذرایی با مفهوم سنتی فرق دارد. گذرایی تنها برای اشاره به وجود داشتن یا نداشتن مفعول برای یک فعل به کار نمی‌رود بلکه به هر عضو جمله برچسبی می‌دهد. به عبارت دیگر، در این نظام به جای صحبت درباره فعل درباره فرایند که کلی‌تر است صحبت می‌شود. هالیدی عقیده دارد که نوع فعل تأثیری مستقیم بر انتخاب و عملکرد سایر اجزای جمله دارد. شش طبقه افعال از نظر وی عبارت‌اند از: ۱. افعال فرایند مادی<sup>۱</sup>: افعالی چون اتفاق افتادن، ساختن، خلق کردن، نوشتن، رنگ کردن، باز کردن، رفتن و ... که اعمال فیزیکی دال بر انجام کار یا رخداد واقعه را نشان می‌دهند (هالیدی و متسین، ۲۰۰۴: ۱۷۹-۱۹۰).

۲. افعال فرایند ذهنی<sup>۱</sup>: افعالی که به تجربه ما از جهان خودمان مربوط‌اند، مانند درک کردن، فکر کردن، خواستن، تصمیم گرفتن، دوست داشتن، ترسیدن و ... (همان: ۱۹۷).

۳. افعال فرایند رابطه‌ای<sup>۲</sup>: افعالی که به توصیف یا شناسایی مربوط می‌شوند و با افعال ربطی بودن، شدن، به نظر رسیدن، تبدیل شدن و ... بیان می‌شوند (همان: ۲۱۰-۲۲۸).
۴. افعال فرایند رفتاری<sup>۳</sup>: افعالی که به رفتارهای جسمانی و روان‌شناختی انسان مربوط می‌شوند مانند نگاه کردن، گریه کردن، لبخند زدن، نفس کشیدن، آواز خواندن، نشستن و ... (همان: ۲۴۸).
۵. افعال فرایند کلامی<sup>۴</sup>: افعالی از فرایندهایی از نوع سخن گفتن مانند گفتن، اظهار کردن، بیان کردن، شرح دادن، توضیح دادن، صحبت کردن، گزارش دادن، پرسیدن، دستور دادن و ... (همان: ۲۵۲-۲۵۶).
۶. افعال فرایند وجودی<sup>۵</sup>: افعالی که وجود داشتن یا اتفاق افتادن چیزی را بیان می‌کنند، چون وجود داشتن، ظاهر شدن، آویزان بودن، باقی ماندن و ... (همان: ۲۵۶).
- براین اساس چهارمین فرضیه این پژوهش بدین شرح است: نوع فعل بند اصلی از لحاظ قرارگیری در نظام گذرایی هالیدی بر خروج بند موصولی تأثیر مستقیم دارد.

#### ۴- تجزیه و تحلیل داده‌ها

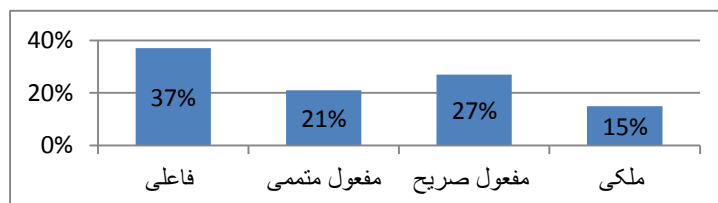
در بررسی داده‌های تاریخ بیهقی پرسش اصلی این است که چه عواملی بر خروج بند موصولی در آن تأثیرگذار است و کدام عامل بیشترین تأثیر را دارد؟ برای پاسخ چهار فرضیه معرفی شده را بررسی می‌کنیم. از مجموع ۱۵۰ بند موصولی استخراج شده، در ۶۶ مورد بند موصولی از جایگاه خود حرکت کرده و به پس از فعل منتقل شده است که ۴۴ درصد از بندها است. از این تعداد ۲۴ بند از مجلد پنجم، ۲۴ بند از مجلد ششم و ۱۸ بند از مجلد هفتم انتخاب شده است. درصد نسبتاً بالای خروج بند موصولی اهمیت مطالعه این فرایند را در این اثر نشان می‌دهد.



نمودار ۱: درصد خروج بندهای موصولی در مجله‌های پنجم تا هفتم تاریخ بیهقی

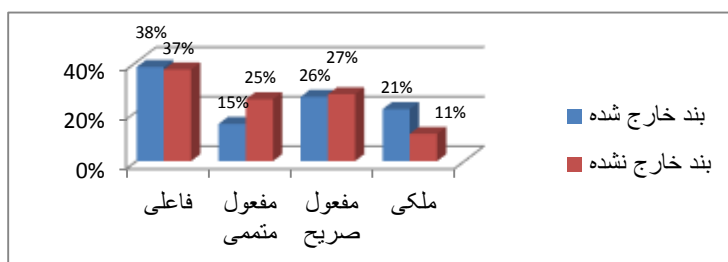
1. Mental
2. Relational
3. Behavioral
4. Verbal
5. Existential

علاوه بر این، بررسی بندهای موصولی نشان می‌دهد که احتمال موصولی‌سازی در تمامی جایگاه‌های نحوی قابل مشاهده است و طبق ادعای کنین و کامری (۱۹۷۷: ۹۰) بسامد موصولی‌سازی فاعل بیش از سایر جایگاه‌هاست. براساس داده‌های این پژوهش موصولی‌سازی از جایگاه فاعلی ۵۶، مفعول متممی ۳۱، مفعول صریح ۴۰ و ملکی ۲۳ مورد است:



نمودار ۲: درصد جایگاه موصولی‌سازی در کل بندهای موصولی مجلدهای پنجم تا هفتم تاریخ بیهقی

بررسی تفکیکی بندهای موصولی خارج‌شده و خارج‌نشده نیز تأییدکننده درصد بیشتر جایگاه فاعلی برای موصولی‌سازی است؛ از میان ۶۶ بند موصولی خارج‌شده موصولی‌سازی در ۲۵ مورد از جایگاه فاعلی، ۱۰ مورد از جایگاه مفعول متممی، ۱۷ مورد از جایگاه مفعول صریح و ۱۴ مورد از جایگاه ملکی رخ داده‌است. از بین ۸۴ بند موصولی خارج‌نشده نیز موصولی‌سازی ۳۱ مورد در جایگاه فاعلی، ۲۱ مورد در جایگاه مفعول متممی، ۲۳ مورد در جایگاه مفعول صریح و ۹ مورد در جایگاه ملکی رخ داده‌است.

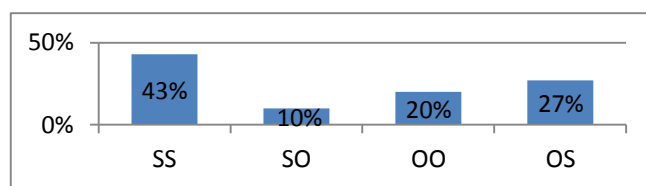


نمودار ۳: درصد تفکیکی جایگاه موصولی‌سازی بندهای موصولی مجلدهای پنجم تا هفتم تاریخ بیهقی

با مقایسه نتایج نمودار تفکیکی به این نتیجه می‌رسیم که درصد موصولی‌سازی در بندهای موصولی خارج‌شده از جایگاه ملکی بیش از بندهای موصولی خارج‌نشده‌است و در جایگاه مفعول متممی شرایط برعکس است. درصد موصولی‌سازی از جایگاه‌های فاعلی و مفعول صریح در هر دو نوع بند نزدیکی معناداری به هم دارد. به‌طور کلی در اکثر زبان‌های دنیا درصد موصولی‌سازی از جایگاه فاعلی بیش از سایر جایگاه‌هاست. علاوه بر این، نتایج پژوهش‌هایی چون اگردی و لی و چو (۲۰۰۳)، گیبسون و دیگران (۲۰۰۵)، بور<sup>۱</sup> (۱۹۷۰)، مک

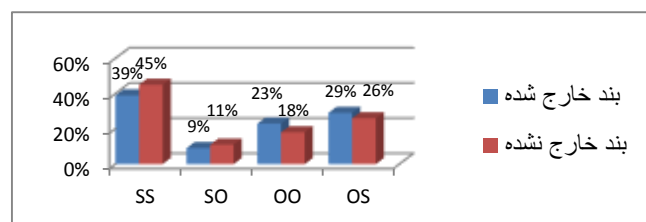
رنوالد و کریستیانسن (۲۰۰۲) بر انگلیسی، چین جار و بور (۲۰۰۶) بر چینی و نعمت‌زاده و دیگران (۱۳۹۲) و رحمانی و دیگران (۲۰۱۰) بر فارسی نشان می‌دهد که درک بندهای موصولی فاعلی به دلایلی چون حفظ ترتیب واژگانی درون بند، فاصله سازه‌ای بین هسته و بند<sup>۱</sup> و فاصله خطی بین هسته و بند<sup>۲</sup> راحت‌تر از بندهای موصولی مفعولی است.

تقسیم‌بندی بندهای موصولی این اثر با توجه به نوع هسته بند موصولی براساس الگوی فری‌من و موری‌کا (نقل شده در آناس، ۲۰۰۴: ۹۳) نیز نشان می‌دهد که بند موصولی فاعلی-فاعلی<sup>۳</sup> با ۶۴ مورد بیشترین درصد و بند موصولی فاعلی-مفعولی<sup>۴</sup> با ۱۵ مورد کمترین درصد را دارد. در سایر بندها نیز مفعولی-مفعولی<sup>۵</sup> ۳۰ و مفعولی-فاعلی<sup>۶</sup> ۴۱ مورد است.



نمودار ۴: انواع بندهای موصولی براساس نوع هسته در مجلد‌های پنجم تا هفتم تاریخ بیهقی

بررسی تفکیکی بندهای موصولی خارج‌شده و خارج‌نشده در این دیدگاه نیز تأییدکننده درصد بیشتر بندهای موصولی فاعلی-فاعلی در هر دو نوع بند موصولی است. بر این اساس ۲۶ مورد بند فاعلی-فاعلی در بندهای خارج‌شده و ۳۸ مورد در بندهای خارج‌نشده، ۶ مورد بند فاعلی-مفعولی در بندهای خارج‌شده و ۹ مورد در بندهای خارج‌نشده، ۱۵ مورد بند مفعولی-مفعولی در بندهای خارج‌شده و ۱۵ مورد در بندهای خارج‌نشده و در نهایت ۱۹ مورد بند مفعولی-فاعلی در بندهای خارج‌شده و ۲۲ مورد در بندهای خارج‌نشده هست:



نمودار ۵: انواع تفکیکی بندهای موصولی براساس نوع هسته در مجلد‌های پنجم تا هفتم تاریخ بیهقی

1. structural distance
2. linear distance
3. SS
4. SO
5. OO
6. OS

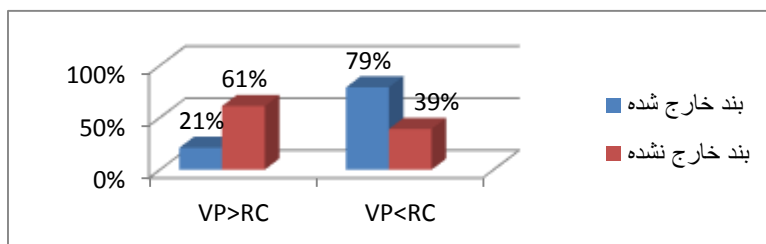
از آنجاکه موضوع ما بررسی عوامل مؤثر بر خروج انواع بندهای موصولی است نوع بند موصولی در این مقاله متغیری خنثی است. پس برای آزمایش فرضیه‌های پژوهش تأثیر عوامل نقشی مفروض روی همه بندهای موصولی خارج شده را بررسی می‌کنیم.

#### ۴-۱- تأثیر طول سازه بر خروج بند موصولی

بر اساس فرضیه اول احتمال خروج بند موصولی در صورتی که طول بند نسبت به طول گروه فعلی بیشتر باشد، افزایش می‌یابد. پس ابتدا طول بند موصولی<sup>۱</sup> در مقایسه با طول گروه فعلی<sup>۲</sup> در بندهای موصولی خارج نشده بر اساس تعداد کلمات سنجش شدند که نتایج نشان داد در ۶۱ درصد از این بندها گروه فعلی بزرگ‌تر از بند موصولی است و در ۳۹ درصد باقی‌مانده وضعیت برعکس است. در مقابل، نتایج بررسی بندهای موصولی خارج شده نشان داد که از ۶۶ بند خارج شده در ۵۲ مورد بند موصولی بزرگ‌تر از گروه فعلی است و تنها در ۱۴ مورد از بندهای موصولی خارج شده طول بند موصولی کوچک‌تر از گروه فعلی است. به عبارت دیگر، در ۷۹ درصد از بندهای موصولی خارج شده بند موصولی سنگین‌تر از گروه فعلی و در ۲۱ درصد گروه فعلی سنگین‌تر از بند موصولی است. نمونه‌های زیر از خروج بند موصولی در تاریخ بیهقی، مؤید این فرضیه است:

و ما همه در حسرت دیدار وی \* ماندیم که هفته‌یی بود تا که ندیده بودیم (مجلد پنجم: ۵۱).  
و به هیچ حال این کار از وی \* بر نیاید که جز به نشاط و لهو مشغول نیست (مجلد پنجم: ۵۵).  
آن رکابدار \* پیش آمد که به فرمان سلطان محمود رضی ... عنه گسیل کرده آمده بود (مجلد پنجم: ۶۰).

بررسی آمار در نمودار ۶ نشان می‌دهد که در این اثر طول بند موصولی بسیار بر خروج بند موصولی تأثیر مستقیم می‌گذارد. پس هرچه بند موصولی از نظر تعداد واژگان بزرگ‌تر از گروه فعلی باشد یا به عبارتی، بند موصولی سنگین‌تر از گروه فعلی باشد احتمال خروج بند موصولی افزایش می‌یابد و بدین ترتیب فرضیه ما اثبات می‌گردد.



نمودار ۶: تأثیر طول سازه بر خروج بند موصولی در مجلدهای پنجم تا هفتم تاریخ بیهقی

1. RC  
2. VP

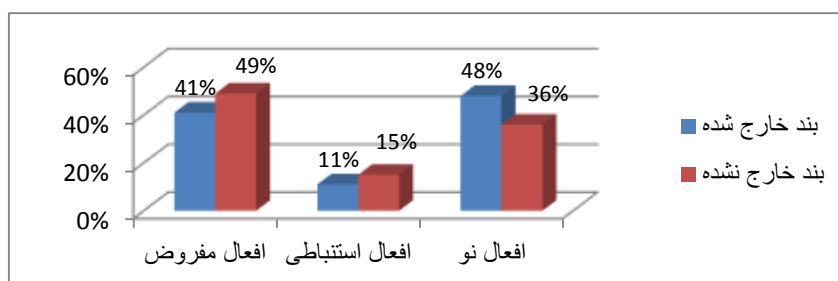
#### ۴-۲- تأثیر ساخت اطلاعی بر خروج بند موصولی

برای آزمایش فرضیه دوم از روش راسخ‌مهند و دیگران (۱۳۹۱: ۳۲) استفاده شده است. آنها براساس دیدگاه فرانسیس (۲۰۱۰: ۱۷) دو فرضیه زیر را در نظر می‌گیرند:

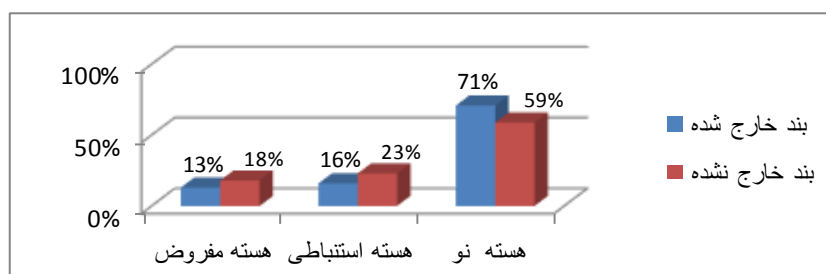
- در بندهای موصولی خارج‌شده، تعداد افعال بند اصلی مفروض بیشتر است.

- در بندهای موصولی خارج‌شده، تعداد هسته‌های بند موصولی نو بیشتر است.

برای اثبات فرضیه در دو مرحله، افعال بندهای اصلی و هسته بند موصولی به سه گروه مفروض، استنباطی و نو تقسیم شدند. افعال مفروض، افعال بندهای اصلی هستند که حداقل در ۱۰ جمله قبل از بند موصولی بررسی شده عیناً به کار رفته‌اند. افعالی را که در همین محدوده هم‌معنی با افعال بندهای اصلی به کار رفته‌اند افعال استنباطی، و فعلی که هیچ‌یک از این ویژگی‌ها را ندارد فعل نو می‌نامند. این حالت در هسته بند موصولی نیز وجود دارد. پس از بررسی اثر نتایج تقسیم‌بندی‌ها بدین شرح است:



نمودار ۷: ساخت اطلاعی افعال در مجله‌های پنجم تا هفتم تاریخ بیهقی



نمودار ۸: ساخت اطلاعی هسته در مجله‌های پنجم تا هفتم تاریخ بیهقی

نمودار ۷ نشان می‌دهد که در بندهای موصولی خارج‌شده افعال نو با ۴۸ درصد بیشترین درصد را دارند و افعال مفروض با ۴۱ درصد نزدیکی معناداری با آنها دارند. به عبارتی دیگر، ۵۲ درصد از افعال در بندهای موصولی خارج‌شده دارای اطلاع کهنه (مجموع مفروض و

استنباطی) هستند، درحالی‌که در بندهای موصولی خارج‌نشده ۴۹ درصد از افعال ساخت اطلاعاتی مفروض و ۳۶ درصد ساخت اطلاعاتی نو دارند. بنابراین بخش اول این فرضیه که در بندهای موصولی خارج‌شده، تعداد افعال بند اصلی مفروض بیشتر است رد می‌شود چراکه در داده‌های این پژوهش در بندهای موصولی خارج‌نشده افعال مفروض بالاترین درصد را دارند و در بندهای موصولی خارج‌شده اگرچه اختلاف بسیار نزدیکی بین افعال نو و مفروض وجود دارد اما افعال نو درصد بیشتری دارند.

دومین بخش این فرضیه با توجه به نتایج نمودار ۸ تا حدودی تأیید می‌شود. بر این اساس در ۷۱ درصد از بندهای موصولی خارج‌شده ساخت اطلاعاتی دارای هسته نو، ۱۶ درصد استنباطی و ۱۳ درصد مفروض است. از طرف دیگر تناسب نسبتاً یکسانی نیز در ساخت اطلاعاتی هسته در بندهای موصولی خارج‌نشده وجود دارد - ۵۰ درصد نو، ۲۳ درصد استنباطی و ۱۸ درصد مفروض - پس در بندهای موصولی خارج‌شده و خارج‌نشده درصد هسته با ساخت اطلاعاتی نو نسبت به دو مورد دیگر بالاتر است. در نتیجه این عامل نمی‌تواند بر خروج بند موصولی تأثیر شایانی داشته باشد. با این حال، از آنجا که در بخش‌های پژوهش درصد هسته با ساخت اطلاعاتی نو در بندهای خارج‌شده در مقایسه با بندهای خارج‌نشده بالاتر است می‌توان تا حدی این فرضیه را که در بندهای موصولی خارج‌شده، تعداد هسته‌های بند موصولی نو بیشتر است تأیید کرد. در مجموع براساس داده‌ها نمی‌توان تأثیرگذاری زیادی برای ساخت اطلاعاتی بر خروج بند موصولی در مجلدهای پنجم تا هفتم تاریخ بیهقی قائل شد.

#### ۴-۳- تأثیر یکسان بودن فعل بند اصلی و بند موصولی بر خروج بند موصولی

برای اثبات فرضیه سوم افعال بندهای اصلی و موصولی در تمام ۱۵۰ بند موصولی این پژوهش بررسی شد که در ۱۱ مورد از کل بندها، فعل بند اصلی و بند موصولی یکسان بود. در همه این ۱۱ مورد، فرایند خروج بند موصولی رخ داده‌است. مثال‌هایی که می‌آید چهار مورد از یکسان بودن فعل بند اصلی و بند موصولی را در تاریخ بیهقی نشان می‌دهد که باعث خروج بند موصولی از جایگاه اصلی شده‌است:

و کارها همه بر غازی حاجب\* بود که سپاه سالار بود (مجلد پنجم: ۸۲).

چند کرامت\* است که نیافته‌است (مجلد ششم: ۱۰۸).

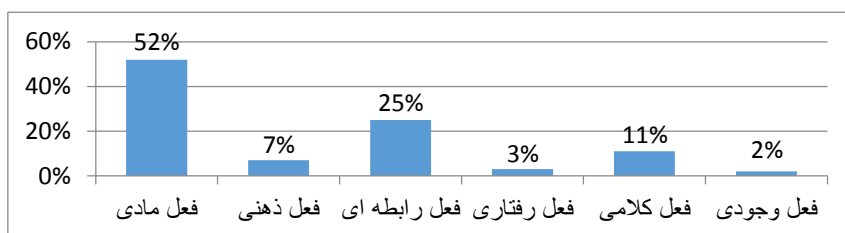
و هیچ‌کس این کارهای بزرگ\* نکرد که این پادشاه محتشم کرد (مجلد ششم: ۱۳۹).

او از بزرگانی\* بود که استاد عبدالرحمن سفارش کرده بود (مجلد ششم: ۱۴۲).

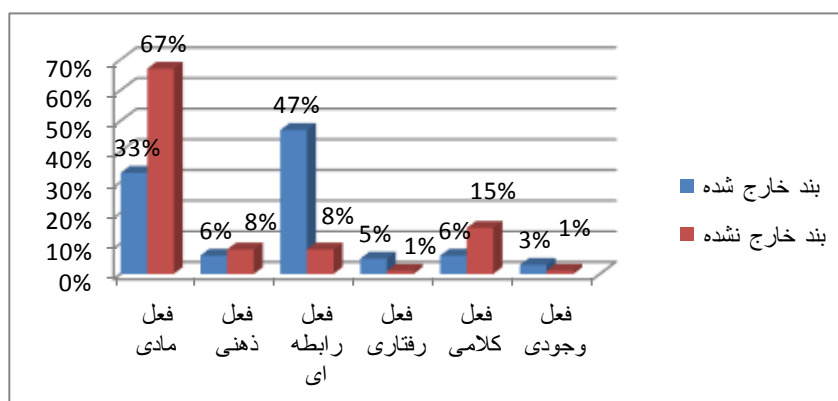
با توجه به این شواهد در صورت یکسان بودن فعل بند اصلی و بند موصولی فرایند خروج بند موصولی قطعاً رخ خواهد داد. پس فرضیه سوم دربارهٔ خروج بند موصولی در تاریخ بیهقی نیز به طور کامل تأیید می‌گردد.

#### ۴-۴- تأثیر نوع فعل بر خروج بند موصولی

در این بخش براساس مفهوم گذرایی که هستهٔ اصلی دستور نظام‌مند نقش‌گرایی هالیدی است (هالیدی و متسین، ۲۰۰۴: ۴۵) افعال را در شش طبقه قرار دادیم. بررسی افعال بندهای موصولی نشان داد که ۷۸ بند دارای فعل مادی، ۱۱ بند فعل ذهنی، ۳۸ بند فعل رابطه‌ای، ۴ بند فعل رفتاری، ۳ بند فعل وجودی و ۱۶ بند هم فعل کلامی دارند:



نمودار ۹: درصد نوع فعل در کل بندهای موصولی در مجلدهای پنجم تا هفتم تاریخ بیهقی



نمودار ۱۰: درصد تفکیکی نوع فعل در بندهای موصولی در مجلدهای پنجم تا هفتم تاریخ بیهقی

داده‌های نمودار ۱۰ نشان می‌دهد که بیشترین درصد افعال در بندهای جدا شده رابطه‌ای هستند در حالی که در بندهای جدا نشده درصد بالاتر متعلق به فرایند مادی است. تعداد افعال در بندها به صورت تفکیکی به شرح زیر است: ۲۲ مورد فعل مادی در بندهای خارج شده و ۵۶ مورد در بندهای خارج نشده، ۴ مورد فعل ذهنی در بندهای خارج شده و ۷ مورد در بندهای



خارج‌نشده، ۳۱ مورد فعل رابطه‌ای در بندهای خارج‌شده و ۷ مورد در بندهای خارج‌نشده، ۳ مورد فعل رفتاری در بندهای خارج‌شده و ۱ مورد در بندهای خارج‌نشده، ۴ مورد فعل کلامی در بندهای خارج‌شده و ۱۲ مورد در بندهای خارج‌نشده و ۲ مورد فعل وجودی در بندهای خارج‌شده و ۱ مورد در بندهای خارج‌نشده. با توجه به نزدیکی درصد افعال ذهنی، رفتاری، کلامی و وجودی در هر دو نوع بند جداشده و جدا نشده مشخص می‌شود که این افعال تأثیری بر خروج بند موصولی ندارند در حالی که درصد معکوس افعال مادی و رابطه‌ای نشان‌دهنده تأثیر مستقیم این افعال بر خروج بند موصولی است. ۴۷ درصد از بندهای خارج‌شده دارای فعل رابطه‌ای‌اند که نسبت به سایر افعال به طرز معنی‌داری بیشتر است. مثال‌های زیر از تاریخ بیهقی نشان‌دهنده خروج بند موصولی در جملاتی است که فعل اصلی آنها ربطی است:

و روزی\* بود که مانند آن کس یاد نداشت (مجلد پنجم: ۷۵).

و کارها همه بر غازی حاجب\* بود که سپاه‌سالار بود (مجلد پنجم: ۸۲).

چند مهم دیگر\* است که ناگفته مانده است (مجلد ششم: ۱۰۸).

و تمام‌مردی\* باشد که چنین تواند کرد و گردن حرص و آز تواند شکست (مجلد هفتم: ۲۶۲).

این غلامی\* بود که از میان هزار غلام چنو بیرون نیاید (مجلد هفتم: ۲۶۰).

در بندهای جدا نشده اما ۶۷ درصد افعال مادی و تنها ۸ درصد از افعال رابطه‌ای‌اند. در مثال‌های زیر در ساخت موصولی فعل اصلی مادی است و بند موصولی در جایگاه خود حفظ شده و خروج نکرده است:

از احوال لشکر منصور که امروز اینجا مقیم‌اند نبشتند (مجلد پنجم: ۵۷).

و امیر رضی ا... عنه حسن سلیمان را که او از بزرگان امیران جبال هرا هرا بود، بخواند و بناخت و گفت (مجلد پنجم: ۵۹).

عبد... طاهر که حاجب بزرگ بود پیش امیرالمؤمنین مأمون رفت (مجلد پنجم: ۶۶).

غلامی که او را قماش گفتندی درآمد (مجلد ششم: ۱۴۳).

حسن سهل با بزرگی‌ای که در روزگار خویش تو را بود پیاده شد (مجلد هفتم: ۱۵۵).

بنابراین نوع فعل نیز یکی از عوامل مؤثر بر خروج بند موصولی است و بندهایی که فعل اصلی‌شان ربطی باشد احتمال خروج بیشتری دارند در حالی که بندهایی که فعل مادی دارند کمتر اجازه خروج می‌دهند.

## ۵- نتیجه‌گیری

هدف این پژوهش بررسی عملکرد فرایند خروج بند موصولی براساس معیارهای نقشی بر تاریخ بیهقی بود تا بستری برای مقایسه نتایج این پژوهش با پژوهش‌های صورت‌گرفته بر

متون معاصر فراهم گرد. با توجه به حجم اثر و نیز افزایش ضریب دقت ۱۵۰ بند موصولی از مجلد‌های پنجم، ششم و هفتم تاریخ بیهقی به صورت خوشه‌ای-تصادفی استخراج و برپایه چهار فرضیه تحلیل و بررسی شد. وجود ۶۶ بند موصولی خروج‌یافته در بین ۱۵۰ بند موصولی موجود نشان از تشابه نسبی رخداد این فرایند با زبان فارسی معاصر دارد. این پژوهش نشان می‌دهد فرضیه‌های تأثیر طول سازه، یکسان بودن فعل بند اصلی و موصولی و نوع فعل تأثیر مستقیمی بر خروج بند موصولی دارند درحالی‌که تأثیر ساخت اطلاعی بر خروج بند موصولی در تاریخ بیهقی به اثبات نرسید. در این بین بیشترین تأثیر مربوط به طول سازه و یکسان بودن فعل بند اصلی و موصولی بود چراکه نتایج نشان داد که هر قدر طول بند موصولی از لحاظ تعداد واژگان در مقایسه با گروه فعلی بیشتر باشد احتمال خروج بند موصولی افزایش می‌یابد. همچنین مشاهده شد که در تمامی بندهای موصولی که فعل بند اصلی و موصولی یکسان بود فرایند خروج بند موصولی رخ می‌دهد تا از کنار هم واقع شدن دو فعل یکسان در انتهای جمله پیشگیری شود. این نتیجه هم‌سو با نظر بهار (۱۳۷۳: ۸۸-۸۹) است که می‌گوید از ویژگی‌های نثر فارسی دوران بیهقی پرهیز از تکرار فعل در جمله است. به نظر وی در این دوره تکرار جای خود را به حذف به قرینه داده‌است و جملات این دوره نسبت به جملات عصر پیش‌تر - سامانیان - بسیار بلندتر است و نویسندگان سعی کرده‌اند با آوردن یک فعل چند مفهوم را به خواننده القا کنند. تأثیر ساخت اطلاعی فعل و هسته نیز اگرچه به طور کامل تأیید نشد اما شواهد موجود بسیار به فرضیات فرانسیس (نقل شده از راسخ‌مهند و دیگران، ۱۳۹۱: ۳۲) نزدیک است. نتایج این پژوهش قرابت معناداری با نتایج پژوهش راسخ‌مهند و دیگران (۱۳۹۱: ۳۷) بر پیکره زبانی فارسی معاصر دارد و نشان می‌دهد که فرایند خروج بند موصولی در این دو گونه زبان فارسی از منظر عوامل نقش‌گرایی یکسان عمل می‌کند هر چند تفاوت‌های جزئی در میزان فراوانی عوامل دیده می‌شود.

#### پیوست

۶۶ بند موصولی خروج‌یافته استخراج‌شده در تاریخ بیهقی (مجلد پنجم ۲۴ بند، مجلد ششم ۲۴ بند و مجلد هفتم ۱۸ بند):

۱. و سایه بر مملکتی\* افکند که خلیفت آن بود (۴۴).
۲. مدتی بر سر ملک غزنین و خراسان و هندوستان\* نشیند که جایگاه امیران پدر و جدش بود (۴۳).
۳. و روزی\* گذشت که کس مانند آن یاد نداشت (۴۶).
۴. و ما همه در حسرت دیدار وی\* ماندیم که هفته‌ای ندیده بودیم (۵۱).
۵. وی\* باید این کار به دست گیرد که ولی عهد پدر است (۵۲).

۶. و سوی خراسان\* می‌رویم که سلطان بزرگ گذشته شد و کار مملکتی سخت بزرگ مهمل آنجا (۵۳).
۷. و به هیچ حال این کار از وی\* برنیاید که جز به نشاط و لهو مشغول نیست (۵۵).
۸. امیر گفت ما\* رفتنی‌ایم که شغلی بزرگ در پیش داریم و اصل آن است (۵۶).
۹. و این بندگان آنجا\* روند که طاهر دبیر می‌نشست (۵۷).
۱۰. و اعیان ری را به خیمه بزرگ\* آوردند که طاهر دبیر آنجا می‌نشست (۵۷).
۱۱. و من در اعتقاد این مرد\* سخن جز نیکویی نگویم که قریب سیزده و چهارده سال او را می‌دیدم (۶۰).
۱۲. و چیزی\* نگفت که از آن دلیلی توانستی کرد بر بدی اعتقاد وی (۶۰).
۱۳. آن رکابدار\* پیش آمد که به فرمان سلطان محمود رضی ... عنه گسیل کرده آمده بود (۶۰).
۱۴. و کاری\* ساختند که کسی به هیچ روزگار به آن جمله یاد نداشت (۶۰).
۱۵. و روزی\* بود که مانند آن کس یاد نداشت (۷۵).
۱۶. و کارها همه بر وی\* می‌رفت که سپاه‌سالار بود (۸۲).
۱۷. و چنین خبری\* رسید که حاجب بزرگ علی به اسفزار رسید با پیل و خزانه و لشکر هند و بنه‌ها (۸۳).
۱۸. و سلطان بر تختی اندر آن رواق\* بود که پیوسته است بدان (۸۴).
۱۹. و هرچند بندگان شایسته\* بسیارند که در رسیده‌اند و در خواهد رسید (۸۴).
۲۰. که فرجی به مکران خواهم فرستاد تا عیسی مغرور\* را براندازد که عاصی‌گونه شده‌است (۸۵).
۲۱. و در خانه‌ای\* بردند که در پهلوی آن صغه بود (۸۶).
۲۲. و جایی\* همه گرد خواهند آمد که رازها آشکارا شود (۸۷).
۲۳. چند مهم دیگر\* است که ناگفته مانده‌است (۱۰۸).
۲۴. چند کرامت\* است که نیافته‌است (۱۰۸).
۲۵. چنان گویم که فاضل‌تر ملوک گذشته گروهی\* هستند که بزرگتر بودند (۱۱۹).
۲۶. ناکامی دیدند و نادره‌ای\* افتاد که در این جهان بسیار دیده‌اند (۱۲۱).
۲۷. و هر مردی\* حال وی بر این جمله باشد که یاد کردم (۱۲۲).
۲۸. و چه بسیار مردم\* بینم که امر به معروف کنند و نهی از منکر (۱۲۵).
۲۹. یک روزی با بلعمی\* خلوتی کرد که بزرگتر وزیر وی بود (۱۲۷).
۳۰. و از جمله هفتاد و اند تن را\* به بخارا آوردند که رسمی و خاندانی و نعمتی داشتند (۱۲۸).
۳۱. و تاریخ‌ها\* دیده‌ام بسیار که پیش از من کرده‌اند (۱۲۹).
۳۲. و به حصار\* رسید که آن را برتر می‌گفتند (۱۳۵).
۳۳. و هیچ‌کس این کارهای بزرگ\* نکرد که این پادشاه محتشم کرد (۱۳۹).
۳۴. بر او دو قفل باشد و آن وقت\* گشایند که امیر مسعود به خواب آنجا رود (۱۴۰).
۳۵. و کلیدها به دست خادمی\* است که او را بشارت گویند (۱۴۰).
۳۶. و امیر محمود چند آشنا\* داشت که با این امیر فرزندش بودی پیوسته (۱۴۰).
۳۷. پدر بومطیع\* هستم که هنباز خداوند است (۱۴۵).

۳۸. و دیگر سال امیر به بلخ\* رفت که اینجا مهمات بود (۱۴۶).
۳۹. و این جواب به مشهد من\* داد که عبدلغفارم (۱۴۹).
۴۰. و فراشی پیر\* بود که پیغام‌های ایشان آوردی و بردی (۱۴۹).
۴۱. وی پادشاهی\* است که اندر جهان همتا ندارد (۱۵۱).
۴۲. و نامه‌ها به خط من\* رفت که عبدلغفارم (۱۵۲).
۴۳. جانب خویشتن می‌خواهد تا با وی\* استوار کند که مردی زیرک، پیر و دوربین است (۱۵۲).
۴۴. و شغل درگاه همه بر حاجب غازی\* می‌رفت که سپه‌سالار بود و ولایت بلخ و سمنگان او داشت (۱۵۴).
۴۵. و دلی\* آنجا نهاد که بدان برادرش را بکشت (۱۵۶).
۴۶. مگو صواب باشد که بونصر مشکان\* نیز اندر میان باشد، که مردی راست است (۱۷۹).
۴۷. افشین را\* دیدم که از در درآمد با کمر و کلاه (۱۸۹).
۴۸. و دو مرد\* پیک راست کردند با جامهٔ پیکان که از بغداد آمده‌اند (۱۹۶).
۴۹. پس به بغلان به ما\* بپیوندی که در راه سمنگان و هرجایی چندی به صید و شراب مشغولیم (۲۵۳).
۴۹. و چنین روزگار\* کس یاد نداشت که جهان عروسی را مانست و پادشاه محتشم بی‌منازع فارغ‌دل می‌رفت (۲۵۵).
۵۰. این غلامی\* بود که از میان هزار غلام چنو بیرون نیاید (۲۶۰).
۵۱. و این غلام را\* به تو بخشیدم که چنو بسیار است (۲۶۰).
۵۲. و تمام‌مردی\* باشد که چنین تواند کرد و گردن حرص و آز تواند شکست (۲۶۲).
۵۳. و چنان زحمتی\* بود که سخت رنج می‌رسید (۲۶۲).
۵۴. این روز و این شب\* چندان شادی و طرب و گشتن و شراب خوردن و مهمان رفتن و خواندن بود که کس یاد نداشت (۲۶۳).
۵۵. در علی دایه\* چه گوید که مردی محتشم و کاری است (۲۷۱).
۵۶. و آن تحریر من\* کردم که بولفضلیم (۲۹۷).
۵۷. آنچه نبشته بوده‌است آن تضریبی بوده‌است که بولفتح میان دو مهتر\* ساخت که با یکدیگر بد بودند. (۳۰۷).
۵۸. و این شهر را\* سخت دوست داشتی که آنجا روزگار به خوشی گذشته بود (۳۴۳).
۵۹. روزی\* گذشت که کس مانند آن یاد نداشت (۳۴۳).
۶۰. و این رسمی\* بود که در خراسان روا بود (۳۴۶).
۶۱. در شهری\* مقام مکنید که پادشاهی قاهر قادر و حاکمی عادل و بارانی دائم نباشد (۳۴۶).
۶۲. او از بزرگانی\* بود که استاد عبدالرحمن سفارش کرده بود (۳۴۷).
۶۳. و من آن\* گویم که وی گفته‌است و کس نکرده و نشنوده‌است در هیچ روزگاری (۳۴۸).
۶۴. بوسهل\* حمدوی آمد که مردی است شهیم و کافی (۳۴۹).
۶۵. پس لباس شرم\* می‌پوشد که لباس ابرار است (۳۴۹).

## منابع

- استاجی، ا. ۱۳۸۹. «بررسی تاریخی کارکردهای چندگانه «که» در فارسی امروز». *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*، (۳): ۱-۱۳.
- اسماعیل پور، و. ۱۳۸۹. «مقایسه سبک‌شناسانه بین نامه‌های تاریخ بیهقی و متن روایی». *علوم ادبی*، (۵): ۲۳۵-۲۶۰.
- افراشی، آ. ۱۳۸۸. *ساخت زبان فارسی*، تهران: سمت.
- بیهقی، م. ج. ۱۳۸۳. *تاریخ بیهقی*، تصحیح ع. ا. فیاض، به اهتمام م. ج. یاحقی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- بهار، م. ت. ۱۳۷۳. *سبک‌شناسی*، تهران: سپهر.
- راسخ‌مهند، م.، م. علیزاده صحرای، ر. ایزدی‌فر و م. قیاسوند. ۱۳۹۱. «تبیین نقشی خروج بند موصولی در زبان فارسی». *مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی*، (۱): ۲۱-۴۰.
- شفایی، ا. ۱۳۶۲. *مبانی علمی دستور زبان فارسی*، تهران: نشر نوین.
- صفوی، ک. ۱۳۷۳. «برخی از ویژگی‌های بندهای موصولی زبان فارسی». *مجموعه مقالات دومین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی*، دانشگاه علامه طباطبایی تهران. ۱۸۱-۱۹۷.
- غلامعلی‌زاده، خ. ۱۳۷۴. *ساخت زبان فارسی*، تهران: احیاء کتاب.
- ماهوتیان، ش. ۱۳۸۷. *دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناختی*، ترجمه م. سمایی. تهران: مرکز محمودی، س. ۱۳۹۴. «بررسی نحوی بندهای موصولی در زبان فارسی: فرایند حرکت بند». *جستارهای زبانی*، (۲۴): ۲۴۱-۲۶۹.
- مشکوه‌الدینی، م. ۱۳۸۴. *دستور زبان فارسی (واژگان و پیوندهای ساختی)*، تهران: سمت.
- نعمت‌زاده، ش.، ب. روشن، م. ا. غیاثیان، و م. غفاری. ۱۳۹۲. «سطوح پیچیدگی بندهای موصولی فاعل - فاعل و مفعول در کودکان فارسی‌زبان ۳ تا ۶ ساله». *جستارهای زبانی*، (۴): ۲۲۱-۲۴۴.
- Ahangar, A. A. 2000. *The Subordinate Clause Construction in Persian based on Government and Binding Theory*. PhD Dissertation. Tehran University, Iran.
- Anderson, R. 2009. *Grammar Teaching Unit -Relative Clauses*. 215C, Helt, CSUS. Retrieved 2012. form <http://pdfsb.com/grammar>, teaching unit relative clauses running head grammar.
- Annas, V. 2004. *Relative Clauses: Introducing Relative Clause Types According to Order of Difficulty and Frequency*. *Descriptive Linguistics*, EFL503 final paper.
- Baltin, M. 2006. *Extraposition*. M. Everaert, H.C. Riemsdijk, van, (eds.), *The Blackwell Companion to Syntax*, vol. 2. Blackwell, Malden, MA. 237-271.
- Bever, T. G. 1970. *The cognitive basis for linguistic structures*. In J. R. Hayes (ed.), *Cognition and the development of language*. New York Wiley.

- Chien-Jar, C. L. & T. Bever. 2006. Subject preference in the processing of relative clauses in Chinese. In D. Baumer, D. Montero, & M. Scanlon (eds.), *Proceedings of the 25th West Coast Conference on Formal Linguistics*. 254–260. Somerville, MA: Cascadilla Press.
- Chomsky, N. 1986. *Barriers*. Cambridge, Massachusetts: The MIT Press.
- Comrie, B. 1996. *Language Universals and Linguistic Typology: Syntax and Morphology*. Blackwell Publishers: Oxford.
- Culicover, P. & M. Rochemont. 1990. Extraposition and the Complement Principle. *Linguistic Inquiry*, (21): 23-47.
- Dik, Simon C. 1997. *The Theory of Functional Grammar, Part 1: The Structure of the Clause*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Fukui, N. 1993. Parameters and optionality. *linguistics inquiry*, (24): 399-420.
- Francis, E. J. 2010. Grammatical weight and relative clause extraposition in English. *Cognitive Linguistics*, (21): 7-35.
- Gibson, E., T. Desmet, D. Grodner, D. Watson & K. Ko. 2005. Reading Relative Clauses in English. *Cognitive Linguistics* (2-16): 313- 353.
- Givón, T. 2001. *Syntax: An Introduction*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
- Göbbel, E. 2013. Extraposition of relative clauses: Phonological solutions. *Lingua* 136. 77-102.
- Halliday, M & C. Matthiessen. 2004. *An Introduction to Functional Grammar*. Britain: Arnold.
- Hawkins, J. A. 2004. *Efficiency and Complexity in Grammars*. Oxford: Oxford University.
- Huck, Geoffrey J. & Na. Younghee 1990. Extraposition and Focus. *Language* 66 (1): 51-77.
- Inaba, J. 2003. extraposition and directionality of movement (in Japanese). Yoshida, M., & J. Okamoto (eds.). *Japanische Gesellschaft für Germanistik*, Tokyo: 35-49.
- Jahani, C. 2008. Restrictive Relative Clauses in Balochi and the Marking of the Antecedent –Linguistic Influence from Persian? The Bloch and others: linguistic, historical and socio-political perspectives on pluralism in Baluchistan, Wiesbaden: Reichert, pp 139-166.
- Izumi, S. 2003. Processing difficulty in comprehension and production of relative clauses by learners of English as a second language. *Language Learning*, (53): 285-323.
- Karimi, S. 2002. Persian Complex DPs: how mysterious are they?. *Canadian Journal of Linguistics*, (24): 63-96.
- . 2005. *a minimalist approach to scrambling: Evidence from Persian*. Mouton de Gruyter: Berlin, Germany.
- Keenan, E. & B. Cormier. 1977. Noun phrase accessibility and universal grammar. *Linguistic Inquiry*, (8): 63- 89.
- Kiss, T. 2005. Semantic constraints on relative clause extraposition. *Natural language and linguistics*, (23): 281-334.

- MacDonald, M. C. & M. Christiansen. 2002. Reassessing working memory: Comment on Just and Carpenter (1992) and Waters and Caplan (1999). *Psychological Review*, (109): 35-54.
- Müller, G. 1995. On extraposition & successive cyclicity. U. Lutz & J. Pafel (eds.): 213-243.
- O'Grady, W., M. Lee, & M. Choo. 2003. A subject- object asymmetry in the acquisition of relative clauses in Korean as a second language, *Studies in Second Language Acquisition*, (25): 433-448.
- Rahmany, R., H. Marefat & E. Kiddbc. 2010. Persian speaking children's acquisition of relative clauses. *European Journal of Developmental Psychology*, (8): 367-388.
- Richards, J. & R. Schmidt. 2002. *Longman Dictionary of Language Teaching And Applied Linguistic*. Longman: London.
- Rochemont, M. 1985. *A Theory of stylistics rule in English*. Garland: New York.
- Rochemont, M. S. & P. W. Culicover. 1990. *English Focus Constructions and the Theory of Grammar*. Cambridge: Cambridge University.
- Suarez-Casielles Eugenia. 2004. *The syntax- Information structure Interface*. Routledge Publication.
- Soheili-esfahani, A .1976. *Noun phrase complementation in Persian*. Doctoral dissertation. university of Illinois, Urbana.
- Taghvaipur, M .2005. *Persian Relative Clause in Head-driven Phrase Structure Grammar*. PhD Thesis. University of Essex.
- Wasow, T. 2002. *Postverbal Behavior*. Stanford: CSLI Publications.
- Windfuhr, G .L .1978 .*Persian Grammar: History and State of its study* .Mouton Publishe: USA.





# زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

سال اول، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۵، شماره پیاپی ۱

## زبان‌شناسی شناختی: الگوی شناختی چشم در بوستان سعدی

سلیمان قادری نجف‌آبادی<sup>۱</sup>

دکتر محمد عموزاده<sup>۲</sup>

دکتر منوچهر توانگر<sup>۳</sup>

تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۲۴

تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۱۶

### چکیده

در مطالعه حاضر که تلاشی میان‌رشته‌ای در حوزه‌های ادبیات و زبان‌شناسی شناختی است تعامل استعاره، شناخت، بدن و فرهنگ بررسی می‌شود. در این مقاله پاره‌ای از عبارات مبتنی بر واژه چشم (دیده) در بوستان سعدی براساس رویکرد زبان‌شناسی شناختی تجزیه و تحلیل می‌شود. بررسی داده‌ها نشان می‌دهد که چشم (دیده)، به شکل واژه‌ای زایا در تجسم ذهن فارسی‌زبانان از طریق یک الگوی شناختی مشارکت دارد و در آن به مفهوم‌پردازی «احساسات» (عشق، تمایل، شادی، حسادت)، «قوای ذهنی» (دانستن، درک کردن، فکر کردن)، «ارزش‌های فرهنگی» (احترام، مهمان‌نوازی)، «ویژگی‌های شخصیتی» (حرص، بی‌رحمی) و «پدیده‌های محسوس و جسمانی» (مرگ، زمان) می‌پردازد. نتایج همچنین نشان‌دهنده حضور قالب‌های شناختی استعاره، طرحواره‌های تصویری و مجاز در این مفهوم‌پردازی است. نیز تصور بشر پیرامون ساختار بدن و وظایف اعضای آن در تعامل با الگوهای فرهنگی مصدری برای ظهور استعاره و مجاز مفهومی در هر زبان محسوب می‌شود.

**واژگان کلیدی:** استعاره‌های بدنی، الگوی شناختی، بوستان، تنایش، زبان‌شناسی شناختی

✉ soleimanghadari@yahoo.com

۱. کارشناس ارشد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه اصفهان  
۲. دانشیار گروه زبان‌شناسی و زبان‌های خارجی دانشگاه اصفهان  
۳. دانشیار گروه زبان‌شناسی و زبان‌های خارجی دانشگاه اصفهان

## ۱- مقدمه

برخلاف عقاید گذشته مبنی بر اینکه استعاره ماهیتی منحصرأً زبانی و ادبی دارد، اغلب تحقیقات شناختی در چند دهه اخیر بر این عقیده‌اند که استعاره پدیده صرف زبانی و ادبی نیست، بلکه نگاشتی مفهومی است که تا حد زیادی بر قالب ذهنی، شیوه تفکر، استدلال و تصور بشر در زندگی روزمره‌اش تأثیر می‌گذارد (نک. لیکاف<sup>۱</sup> و جانسون<sup>۲</sup>، ۱۹۸۰؛ جانسون، ۱۹۸۷؛ لیکاف، ۱۹۸۷؛ لیکاف و ترنر<sup>۳</sup>، ۱۹۸۹؛ سویتسر<sup>۴</sup>، ۱۹۹۰؛ و کوچش<sup>۵</sup>، ۲۰۱۰). این تحقیقات ادعا کرده‌اند که شمار زیادی از مفاهیم، به‌خصوص از نوع انتزاعی از طریق استعاره در ذهن سازماندهی، و سپس درک می‌شوند.

بررسی عبارت‌های استعاری مبتنی بر واژه‌های اعضای بدن نیز در گذشته جزء صنایع ادبی کلام بود، اما مطالعات انجام‌شده دهه‌های گذشته در حوزه زبان‌شناسی شناختی به ابعاد شناختی این‌گونه استعاره‌ها توجه خاصی داشته‌اند (نک. یو<sup>۶</sup>، ۲۰۰۴ و ۲۰۰۸؛ شریفیان، ۲۰۰۸ و ۲۰۱۱؛ معالج، ۲۰۰۸ و ۲۰۱۱). این مطالعات حاکی از آن است که حیطة استفاده از عبارات مبتنی بر واژه‌های اعضای بدن مثل قلب یا چشم می‌تواند حاوی نمونه‌های جالبی برای بررسی تعامل بین نظام استعاری زبان با بدن، شناخت ذهنی و فرهنگ باشد. به عبارتی دیگر، جسم انسان به‌مثابه منبعی در درج<sup>۷</sup> و مفهوم‌پردازی<sup>۸</sup> استعاری جوانب مختلفی از مفاهیم و تجربیات داخل و خارج بدن وارد عمل می‌شود. این امر در کاربرد اعضای مختلف بدن هنگام صحبت درباره احساسات، افکار و ... خود را نشان می‌دهد. این کاربرد بدن در مفهوم‌پردازی استعاری از الگوهای فرهنگی<sup>۹</sup> متأثر می‌شود.

مطالعه یو (۲۰۰۸) درباره بدن، فرهنگ و استعاره نشان می‌دهد که استعاره‌های مفهومی در تعامل میان بدن و فرهنگ نمود می‌یابند. بدین معنی که فرهنگ تجارب بدنی مشترک انسانی را قبل از ظهور و نگاشت با مفاهیم انتزاعی در حوزه‌های مقصد غربال یا گزینش می‌کند. همچنین تحلیل وی (۲۰۰۴) در زمینه مقایسه عبارات حاوی واژه چشم در چینی و انگلیسی روشنگر ساختارپردازی مفاهیم مربوط به حوزه «دیدن» یا «فکرکردن» از طریق استعارات

- 
1. Lakoff
  2. Johnson
  3. Turner
  4. Sweetser
  5. Kovecses
  6. Yu
  7. embodiment
  8. conceptualization
  9. cultural models

«دیدن لمس کردن است» و «فکر کردن دانستن یا درک کردن دیدن است» و مجازهای «عضو حسی به جای حس»، «علت به جای معلول»<sup>۱</sup> و «حالت به جای ویژگی»<sup>۲</sup> در ساخت عبارات عبارات حاوی واژه چشم است.

شریفیان (۲۰۱۱) به بررسی مفهوم‌پردازی چشم و ادراک بصری در شمار محدودی از اصطلاحات حاوی واژه چشم در زبان فارسی پرداخته ولی به استعاره‌های مفهومی آن اشاره‌ای نکرده‌است. به عقیده این محقق چشم در مفهوم‌پردازی «عشق»، «حسادت»، «طمع» و ویژگی‌های شخصیتی «سادگی» (در عبارت چشم و گوش‌بسته) و «لجبازی» (در عبارت چشم‌سفید) نقش دارد.

معالج (۲۰۱۱) به مفهوم‌پردازی چشم و بررسی الگوی شناختی آن در عبارات زبان عربی تونسی پرداخته‌است. او ادعا کرده که پس از قلب، این عضو در مفهوم‌پردازی عناصری از حوزه‌های «احساسات»، «ارزش‌های فرهنگی»، «عملکردهای ذهنی»، «ویژگی‌های شخصیتی» و «وقایع محسوس و جسمانی» نقش بسیار دارد.

پژوهش حاضر نیز قصد دارد برای آشنایی با نظام استعاری، شناختی و فرهنگی فارسی‌زبانان و الگوی شناختی<sup>۳</sup> چشم، به تحلیل پاره‌ای از عبارات برگرفته از این عضو در بوستان بپردازد. در واقع، تلاش مقاله حاضر بر بررسی چگونگی شکل‌گیری عبارات مذکور به‌خصوص بر پایه استعارات مفهومی استوار است و اینکه چه مفاهیمی از طریق آن استعارات منتقل می‌شوند. علاوه بر این، نگاهی اجمالی به برخی از شباهت‌ها و تفاوت‌های شناختی و فرهنگی بین زبان‌های عربی، انگلیسی و چینی در زمینه مفهوم‌پردازی عضو چشم خواهد داشت. نیز به نقش چشم در ساختارپردازی مفاهیمی متنوع از حوزه‌های مقصد از نوع «عملکردهای ذهنی»، «پدیده‌های محسوس و جسمانی»، «احساسات»، «ویژگی‌های شخصیتی» و «ارزش‌های فرهنگی» اشاره خواهد شد.

## ۲- مبانی نظری

هر مفهوم در ذهن هر گویشور یک الگوی شناختی دارد. این الگو، مرکب از استعاره‌های مفهومی پیچیده، مجازهای مفهومی و مفاهیم مرتبط با آن است (همان: ۱۰۷). استعاره پیچیده خود آمیزه‌ای مفهومی و متشکل از استعاره‌های مفهومی اولیه<sup>۴</sup> - که اغلب پایه در طرحواره‌های تصویری دارند- و الگوهای فرهنگی است (لیکاف و جانسون، ۱۹۹۹: ۵۶). پس

1. cause for effect  
2. manner for attitude  
3. cognitive model  
4. primary metaphors

مفهوم‌پردازی عبارات مبتنی بر واژه‌های اعضای بدن از ابزارهای شناختی مثل استعاره‌های اولیه، طرحواره‌های تصویری، مجازهای مفهومی و الگوهای فرهنگی نشأت گرفته‌اند.

طرحواره‌های تصویری ساخت‌های مفهومی بنیادین ذهنی هستند که براساس فعالیت‌های بدنی و تجربیات فردی پدیدآمده‌اند و برای اندیشیدن دربارهٔ موضوعات انتزاعی‌تر به کار می‌روند. این طرحواره‌ها دارای منطق ساختاری اجزا و روابط بین اجزایند و در تجسم ذهن بشر نقش اساسی به عهده می‌گیرند. اغلب این طرحواره‌ها ساخت زیربنایی استعاره‌های اولیه را تشکیل می‌دهند (نک. جانسون، ۱۹۸۷). مثلاً حالت عمومی راست‌ایستادن بدن در فضا طرحوارهٔ «محور عمودی»<sup>۱</sup> را شکل می‌دهد که به‌عنوان حوزه‌ای مبدأ در کنار تجربیات پرشدن ظرف و بالا آمدن سطح آب، استعارهٔ اولیهٔ «بیشتر بالاست» را می‌سازد. «استعاره‌های اولیه چون مستقیماً از تجسم تجارب و نگاشت‌های اولیه مایه گرفته‌اند، توان بالقوهٔ بیشتری برای همگانی شدن دارند» (کوچش، ۲۰۱۰: ۱۳۹).

استعاره‌های مفهومی به شکل «حوزهٔ مقصد حوزهٔ مبدأ است» نشان داده می‌شوند و ساختاری متشکل از یک مجموعهٔ کم‌وبیش ثابت از نگاشت‌های صورت گرفته بین حوزه‌های مفهومی<sup>۲</sup> مجزا دارند. این نگاشت‌ها بین اجزای حوزهٔ مبدأ و مقصد رابطه ایجاد می‌کند و باعث درک مشخصات حوزهٔ مفهومی مقصد در چارچوب مشخصات حوزهٔ مفهومی آشنا تر یعنی مبدأ می‌شود. در این رابطه، استعاره انتقال‌دهندهٔ ساختار، روابط داخلی، منطق الگوی شناختی و کانون معنای اصلی<sup>۳</sup> حوزهٔ مبدأ به حوزهٔ مقصد است (کوچش، ۲۰۱۰: ۳-۱۴). در ضمن از یک حوزهٔ مبدأ مانند «بدن» ممکن است برای مفهوم‌پردازی چندین حوزهٔ مقصد همچون «ذهن» و «احساسات» بهره گرفته شود که این پدیده بیانگر قلمرو استعاره<sup>۴</sup> است.

استعاره‌های مفهومی روش‌های متداول درک مفاهیم انتزاعی و یا تفکر دربارهٔ آنها را تشکیل می‌دهند و عبارات استعاری<sup>۵</sup> روش‌های تثبیت‌شده گفتگو دربارهٔ این مفاهیم‌اند. اینها می‌توانند متعارف یا نو باشند، مثلاً استعاره مفهومی «زندگی سفر است» بسیار متعارف و استعارهٔ مفهومی «زندگی زندان است» تقریباً نو است. همچنین مردم عبارت استعاری متعارف «تو راه عشقش ثابت قدم باش» و یا نویی «تو راه عشق نمی‌شه هر جا خواستی پیاده شی» را براساس استعارهٔ مفهومی متعارف «عشق سفر است» می‌آفرینند. از آنجاکه در ساخت عبارات

1. verticality
2. conceptual domains
3. main meaning focus
4. the scope of metaphor
5. sexpression metaphor

استعاری از منابع لغوی حوزه مبدأ استفاده می‌شود «برای شناخت ماهیت مفاهیم استعاری و درک طبیعت استعاری فعالیت‌ها می‌توان عبارات استعاری آنها را بررسی کرد» (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۷).

استعاره‌های مفهومی و عبارات استعاری به گروه‌های منسجمی به نام نظام‌های استعاری<sup>۱</sup> دسته‌بندی می‌شوند. نمونه آن «نظام‌های پیچیده انتزاعی»<sup>۲</sup> است که به درک استعاری مفاهیم حوزه‌های پیچیده انتزاعی «جامعه» یا «ذهن» در اصطلاح مفاهیم چهار حوزه مبدأ «بدن»، «ساختمان»، «ماشین» و «گیاهان» کمک می‌کند (کوچش، ۲۰۱۰: ۱۴۹-۱۶۷). این نظام استعاری خالق استعاره‌های مفهومی «ذهن بدن است» و عبارات‌های استعاری «به دل گذشتن» می‌شود. گاه در زیربنای چندین استعاره مفهومی، یک ابراستعاره<sup>۳</sup> قرار دارد که به آنها انسجام منطقی می‌بخشد (همان: ۵۷)، مثلاً ابراستعاره «ارتباط ارسال غذاست» در زیربنای استعاره‌های مفهومی «کلمات ظرف هستند» و «افکار غذا هستند» قرار دارد.

مجاز عنصری دیگر در آفرینش الگوی شناختی مفاهیم است. مجاز از طریق یک ماهیت مفهومی (وسیله)<sup>۴</sup> از یک حوزه شناختی به یک ماهیت مجاور یا مربوط دیگر (هدف)<sup>۵</sup> در همان حوزه دسترسی ذهنی ایجاد می‌کند و از این‌رو، به صورت «وسیله به جای هدف» نشان داده می‌شود. برخی ادعا کرده‌اند که مجاز زیربنایی‌تر از استعاره است و شکل‌گیری یک استعاره ممکن است بر پایه یک مجاز صورت پذیرد (نک. بارسلونا<sup>۶</sup>، ۱۹۹۷؛ پنتر<sup>۷</sup> و رادن<sup>۸</sup>، ۱۹۹۹؛ کرافت<sup>۹</sup> و کروز<sup>۱۰</sup>، ۲۰۰۴). در تأیید می‌توان به تجسم استعاری احساسات اشاره کرد که بر پایه مجازهای مفهومی معرف پاسخ‌های رفتاری، ظاهری و یا فیزیولوژیکی بدن است (کوچش، ۲۰۱۰: ۱۱۶)، مثلاً عبارت «از این خبر آتش گرفت» بر پایه مجاز «گرما به جای خشم» است و معرف پاسخ فیزیولوژیکی بدن به احساس خشم.

گیبیس<sup>۱۱</sup> (۱۹۹۹: ۱۵۳) الگوهای فرهنگی را طرحواره‌های فرهنگی مشترک افراد جامعه می‌داند که عملکردشان تفسیر تجارب همگانی و خطدهی طرز عملکرد افراد در حوزه‌های

1. metaphor systems
2. Abstract complex systems
3. megametaphor
4. vehicle
5. target
6. Barcelona
7. Panther
8. Radden
9. Croft
10. Cruse
11. Gibbs

وسعی از رخدادها، رسوم و اشیای ملموس یا مسائل ذهنی است. براساس این الگوهای مشترک، افراد یک جامعه خاص در مقابل مفاهیم یک حوزه خاص از درک، بیان و عملکرد یکسانی برخوردارند، مثلاً در فارسی الگوی فرهنگی برآمده از طب سنتی قلب را گرم‌مزاج می‌داند پس عبارت «دلگرمی» مثبت پنداشته می‌شود.

استعاره، مجاز و الگوهای فرهنگی تعامل نزدیکی دارند و هر یک بر طرز شکل‌گیری دیگری و در مجموع بر ایجاد الگوی شناختی یک مفهوم چون «چشم» تأثیر ژرفی دارند.

### ۳- روش پژوهش

پژوهش حاضر تحقیقی بنیادی و توصیفی-تحلیلی است. عبارت استعاری گاه ساده روشن است مانند چراغِ دل که بر استعاره «دل چراغ است» بنا شده، اما گاه عبارت اصطلاحی<sup>۱</sup> با معنای تیره و ساختی ثابت است که استعاره، مجاز و سایر ابزارهای شناختی در شکل‌گیری معنی آن نقش دارند (نک. راسخ‌مهند و شمس‌الدینی، ۱۳۹۱: ۱۱)، مثلاً در درک عبارت اصطلاحی از چشم مردم افتادن، استعاره «چشم ظرف ارزشگذار است» نقش دارد. چون این تمایز به اهداف مقاله مربوط نیست هر دو نوع را عبارت نامیده‌ایم. بوستان را به سبب جاودانگی، نفوذ و کاربرد شعر و زبان سعدی در فرهنگ و زبان مردم ایران و نیز سرشار بودن آن از استعاره‌های مبتنی بر واژه‌های اعضای بدن برگزیده‌ایم.

پس از استخراج واژه چشم یا دیده از بوستان مجموعه‌ای جامع و غیر تکراری از مفهوم‌پردازی‌های این عضو ایجاد و مطابق الگوی معالج (۲۰۱۰) در پنج حوزه تقسیم گردید. اگر عبارتی به دو حوزه مفهومی وابسته بود حوزه مفهومی نزدیک‌تر انتخاب شد. در گام بعدی داده‌ها در چهارچوب رویکرد زبان‌شناسی شناختی و با بهره‌گیری از بوستان یوسفی (۱۳۶۹) و لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ فارسی عمید تحلیل شد و برخی از استعاره‌ها و مجازهای مفهومی زیربنایی مشخص گردید. همچنین تأثیر الگوهای فرهنگی در مفهوم‌پردازی استعاری این عضو بررسی شد. برای روشن‌سازی اشتراکات و افتراقات شناختی به برخی استعاره‌های مفهومی مربوط به مفهوم‌پردازی این عضو در زبان‌های چینی و انگلیسی (یو، ۲۰۰۴) و عربی (معالج، ۲۰۱۱) اشاره شد. شماره پس از بیت، شماره بیت در بوستان تصحیح و توضیح یوسفی است.

### ۴- حوزه‌های مفهوم‌پردازی چشم (دیده)

چهره متمایزترین قسمت بدن و آیینۀ بازتابنده دنیای درونی فرد است و کانون آن چشم

1. idiomatic expression

است. چشم‌های ما نه تنها به دلیل عملکرد بلکه به دلیل حالت ظاهری و نقش در بازنمایی حالات جسمی، روحی و شخصیتی ما اهمیت ویژه‌ای دارند. بررسی مفهومی استعاره‌های مبتنی بر واژه چشم نشان می‌دهد که این عضو در فارسی به‌عنوان یک مفهوم از حوزه مبدأ «اعضای بدن» یا بخش «حس بینایی» از حوزه «حواس» با یک قلمرو استعاری گسترده در مفهوم‌پردازی مفاهیمی متنوع از حوزه‌های مقصد از نوع «عملکردهای ذهنی»، «پدیده‌های محسوس و جسمانی»، «احساسات»، «ویژگی‌های شخصیتی» و «ارزش‌های فرهنگی» مشارکت دارد. گاه این مفهوم‌پردازی سلسله‌مراتبی رخ می‌دهد، یعنی در بعضی استعاره‌های اولیه، چون استعاره‌های هستی‌شناختی<sup>۱</sup> - که ماهیت جدیدی به یک مورد برای درک آن بخشیده می‌شود - «چشم» خود به صورت مفهومی انتزاعی در حوزه مقصد تحت مفاهیمی عینی‌تر چون «ظرف» و «شیء» مفهوم‌پردازی می‌شود و در ادامه مفهومی انتزاعی را ساختار می‌بخشد. این استعاره‌ها که خود مفهوم‌پرداز «چشم» هستند نیز در هر حوزه بررسی خواهند شد. تحلیل هر دسته از استعاره‌ها در هر حوزه اغلب آمده‌است. در استعاره‌های ویژه‌تر به تحقیقات در زبان‌های دیگر ارجاع داده شده و به زیربنایی مجاز و الگوهای فرهنگی در ساخت عبارات مبتنی بر واژگان دیداری چون «چشم» و «دیده» نیز اشاره شده‌است.

#### ۴-۱- چشم و حوزه عملکردهای ذهنی

اشاره شد که نظام استعاری از نوع «نظام‌های پیچیده انتزاعی» به درک استعاری مفاهیم پیچیده انتزاعی «ذهن» براساس برخی حوزه‌های مبدأ عینی حوزه «بدن» کمک می‌کند. در این رابطه، این نظام استعاری، پس از خلق نگاشت اولیه «ساختار جسمی» ساختار انتزاعی «ابراستعاره ذهن بدن است» یا «ذهنی بدنی است» را برپایه مجاز «عینی به جای انتزاعی» می‌آفریند که از آن استعاره‌های اولیه «عملکرد ذهنی عملکرد بدنی/تجربه حسی است»، «ذهن چشم است» یا «ذهن چشم دارد»، «فکرکردن دانستن و درک کردن دیدن است» نشأت می‌گیرند. استلزامات استعاری<sup>۲</sup> برآمده از این استعاره‌ها عبارت‌اند از نگاشت‌های «چشم ابزار فکرکردن، دانستن و درک کردن است».

سویتسر<sup>۳</sup> (۱۹۹۰: ۲۸-۳۱) از اولین زبان‌شناسان شناختگر بود که ادعا کرد استعاره «ذهن به عنوان بدن» ابراستعاره مفهومی است و در شناخت ما و تجسم تجربیات ما نقشی بنیادین دارد. وی به خلق استعاره «فکرکردن دانستن و درک کردن دیدن است» به‌خصوص در

1. ontological metaphors  
2. metaphorical entailments  
3. Sweetser

زبان‌های خانواده هندواروپایی اشاره کرده‌است. او بنای ساخت این استعاره را تأثر ابعاد ذهنی زندگی از حس بینایی می‌داند (همان: ۳۷). بینایی توانایی شناختی است که بیشترین دانش و اطلاعات را درباره جهان به ما می‌دهد (نک. همان: ۳۹؛ لیکاف و جانسون، ۱۹۹۹: ۲۳۸). رابطه دیدن و فرایندهای ذهنی فکر کردن، دانستن و درک کردن از این‌روست که اغلب علت یا مرحله اول فرایند هر اندیشه ذهنی دیدن است، پس شکل‌گیری این استعاره حاصل مجاز «علت به جای معلول» است.

از استعاره‌های مفهومی متعارف بالا قلمرو گسترده‌ای از عبارات ذیل حاصل می‌شود:

- (۱) نه گر چون تویی بر تو کبر آورد      بزرگش نبینی به چشم خرد؟  
(۲۰۱۳)
- (۲) به چشم سیاست در او بنگریست      که سودای این بر من از بهر چیست  
(۱۴۷۹)
- (۳) چو خود را به چشم حقارت بدید      صدف در کنارش به جان پرورید  
(۱۹۸۶)

دهخدا «به چشم خرد نگریستن کسی» را «خردمند دانستن آن کس» و «به چشم سیاست نگریستن کسی» را «بودن در فکر تنبیه آن کس» می‌داند. او همچنین مفهوم «به چشم حقارت نگریستن در کس یا چیزی» را «خرد و حقیر انگاشتن آن کس یا آن چیز و بی‌ارزش و بی‌اعتبار پنداشتن آن» می‌داند. در مفاهیم این عبارات استعاری، استعاره ساختاری<sup>۱</sup> «فکر کردن دانستن و درک کردن دیدن است» به‌وضوح نمایان است. در این استعاره حوزه مبدأ یعنی «حس بینایی» مفهوم‌پرداز مفاهیم حوزه مقصد یعنی «عملکردهای ذهنی» مثل «تفکر» می‌گردد. بر این اساس ادعای شریفیان (۲۰۱۱: ۱۸۱) مبنی بر استنباط نشدن استعاره «دانستن و درک کردن دیدن است» در زبان فارسی از چشم و الفاظ ادراکی آن یعنی دیدن و نگاه کردن رد می‌شود. حتی عبارات روزمره «در چشم مردم»، «به یک چشم دیدن»، یا عبارت شعری «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید» شاهدی دیگر بر این مدعایند.

استعاره مفهومی «چشم ظرفی برای سنجش چیزهای باارزش است» استعاره ساختاری دیگری است برگرفته از ابراستعاره «ذهن بدن است»، زیرا از استعاره «چشم، ابزار فکر کردن، دانستن و درک کردن است» نشأت می‌گیرد. عبارات زیر برآمده از این استعاره مفهومی‌اند:

1. structural metaphor



|                                  |   |
|----------------------------------|---|
| (۴) چو آن راه کژ پیششان راست بود | ره راست درچشمشان کژ نمود<br>(۳۴۹۰)      |
| (۵) که زشت است درچشم آزادگان     | بیفتادن از دست افتادگان<br>(۶۹۷)        |
| (۶) چو مولام خوانند و صدر کبیر   | نمایند مردم به چشم حقییر<br>(۲۰۹۹)      |
| (۷) ز دشمن شنو سیرت خود، که دوست | هرآنچ از توآید به چشمش نکوست<br>(۹۰۲)   |
| (۸) به آخر ز تمکین الله و بس     | نه چیزم به چشم اندر آمد نه کس<br>(۱۲۴۱) |

عبارات بالا تحت تأثیر الگوهای فرهنگی فارسی‌زبانان شکل گرفته‌است. در استعاره «چشم ظرف ارزشگذار است»، چشم از طرحواره «ظرف»<sup>۱</sup> خاصی بهره می‌گیرد، به طوری که ماهیت‌ها بسته به جایی که نسبت به ظرف چشم می‌یابند میزان ارزشی متغیری دارند. به عبارتی دیگر، آنچه درون چشم نمی‌آید بی‌ارزش می‌شود؛ آنچه در آن قرار می‌گیرد ارزش می‌یابد و در نظر جلوه می‌کند؛ آنچه از آن بالا می‌رود دارای ارزشی بالاتر می‌شود؛ آنچه پایین می‌آید از ارزشش کاسته می‌گردد؛ اگر آن قدر پایین بیاید که از چشم (بیرون) بیفتد، کاملاً بی‌ارزش می‌شود.

این موارد از طرفی نشان می‌دهد که در این ارزشگذاری، طرحواره‌های تصویری در فضای دوقطبی به عنوان یک معیار ارزشگذار شرکت می‌کنند، مثلاً طرحواره‌های تصویری «راست/کژ»، «بالا/پایین»، «بزرگ/کوچک» به ترتیب در سه عبارت اول و طرحواره تصویری «درون/بیرون» در دو عبارت آخر به اجزای راست، بالا، بزرگ و درون ارزش مثبت و به اجزای چپ، پایین، کوچک و بیرون ارزش منفی می‌بخشند. از طرف دیگر، این موارد بیان می‌کنند که اساسی‌ترین ارزش‌ها مثل ارزش اجتماعی یا احترام در هر فرهنگی نتیجه منطقی ساختار استعاری بنیادی‌ترین مفاهیم در آن فرهنگ هستند، مثلاً در بیت دوم استعاره‌های جهت‌مند<sup>۲</sup> «کمتر پایین است» با «کمتر بدتر است» متناسب است (نک. لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۱۵) که با «پایین بد است» و یا «پایین موقعیت بدتر است» تناسب دارد.

|                               |   |
|-------------------------------|---|
| (۹) فریدون وزیری پسندیده داشت | که روشن دل و دوربین دیده داشت<br>(۳۰۸۹) |
|-------------------------------|---|

در ساخت عبارت فوق، از استعاره «آینده‌نگری داشتن دیده‌دوربین است» بهره گرفته شده که در آن از حوزه «مکان» (فاصله دور) برای مفهوم‌پردازی «زمان» (آینده) استفاده

1. container  
2. orientational metaphors

شده‌است. این استعاره از طرفی برپایه استعاره‌های «توانایی ذهنی بینایی است» و «میزان استعداد ذهنی چشم‌رس است» بنا شده که از ابراستعاره «ذهن بدن است» برآمده. در زبان چینی نیز به آنها اشاره شده‌است (نک. یو، ۲۰۰۴: ۶۶۶). از طرف دیگر، این عبارت در کنار منطق طرحواره‌ای «مبدأ-مسیر-مقصد»<sup>۱</sup> بر استعاره «آینده پیش رو است» (همان: ۱۶) استوار است که استلزام استعاری «آینده‌های دیرتر دورترند» را به دنبال دارد که براساس آن هرچه فرد دورتر را ببیند میزان استعداد ذهنی و آینده‌نگری بیشتری دارد. این امر در «کوتاه‌بینی» برعکس است.

(۱۰) زهی چشم دولت به روی تو باز      سر شهریاران گردن فراز  
(۱۸۰)

عبارت براساس استعاره‌های مفهومی «آگاهی بازبودن چشم (یا دیدن) است» و «توجه کردن دیدن است» بنا شده، زیرا «بازبودن چشم» به روی کسی به مفهوم «آگاهی» از وجود او و «توجه کردن» به اوست. به این استعاره‌های مفهومی در زبان‌های چینی، انگلیسی و عربی نیز اشاره شده‌است (نک. یو، ۲۰۰۴: ۶۷۷-۶۷۸ و معالج، ۲۰۱۱: ۲۱۷ و ۲۳۱).

(۱۱) تودر وی همان عیب دیدی که هست      ز چندان هنر چشم عقلت بیست  
(۳۲۸۶)

(۱۲) تو گر شکر کردی که با دیده‌ای      وگر نه تو هم چشم پوشیده‌ای  
(۳۳۴۳)

عبارت اول پایه در استعاره‌های مفهومی «ذهن بدن است» (لذا چشم دارد) و «غافل بودن (توجه نکردن)، بسته‌بودن چشم (ندیدن) است» دارد که در زبان‌های چینی و انگلیسی نیز به آنها اشاره شده‌است (نک. یو، ۲۰۰۴: ۶۸۰-۶۸۱). عبارت دوم برپایه استعاره‌های «ذهن چشم است» و «نادانی پوشیده‌چشمی است» به وجود آمده‌است. این عبارات از طرفی پایه تجربی استعاره مفهومی «توانایی ذهنی بینایی است» دارند. کاربرد مجاز «حالت (چشم) به‌جای ویژگی (فرد)» در عبارت «چشم‌پوشیده» مشهود است.

#### ۴-۲- چشم و حوزه پدیده‌های محسوس و جسمانی

در فارسی از چشم برای مفهوم‌پردازی یا اشاره به مفاهیمی از نوع پدیده‌های محسوس و جسمانی «مرگ» و «گذر زمان» و حس جسمانی «دیدن» استفاده شده‌است. به مثال‌های زیر توجه کنید:

1. Source -path-target

- (۱۳) به دندان گزید از تعجب یدین  
بماندش درو دیده چون فرقدین  
(۲۱۱۶)
- (۱۴) خردمند ازو دیده بردوختی  
یکی حرف در وی نیاموختی  
(۲۳۲۲)
- (۱۵) تو آزادی از ناپسندیده‌ها  
نترسی که بروی فتد دیده‌ها  
(۳۸۵۹)

استعاره «دیدن بر خورد/ لمس/ تماس چشم با هدف است» در زبان فارسی چون زبان‌های چینی و انگلیسی (نک. یو، ۲۰۰۴: ۶۷۶) پایه ساخت بسیاری از عبارات استعاری شعری و روزمره است. در چینی «دیدن» اغلب به صورت برخورد نور چشم با هدف تجلی می‌کند، در فارسی نیز در بعضی عبارات این گونه است؛ «برق چشم‌هایم آن را گرفت» اما در اغلب عبارات مانند «چشمم بهش خورد»، «چشمم گرفتش»، «چشمم بهش دوخته شد» یا ابیات پیش، مانند انگلیسی، با برخورد خود چشم با هدف مفهوم‌پردازی می‌شود. در ساخت این استعاره‌ها در کنار بهره‌گیری از طرحواره «مبدأ-مسیر-مقصد» و «نیرو»،<sup>۱</sup> مجاز «ابزار عمل به جای عمل» یا «عضو حسی به جای حس» به شکل «چشم به جای دیدن/ نگاه کردن» استنباط می‌شود. در بیت اول، شاعر با پیچیده‌سازی<sup>۲</sup> تماس چشم با هدف آن را به صورت ماندن در هدف چون قرارگیری دو ستاره درون آسمان به تصویر می‌کشد. این کار در بیت دوم به صورت دوختن جلوه می‌کند و این درحالی است که در بیت سوم، در عبارت «افتادن دیده بر چیزی» شاعر ویژگی «اتفاقی بودن» در فعل افتادن را به مشاهده نسبت داده‌است. در این عبارات تماس به شکل نیروهای متفاوتی جلوه می‌کند.

- (۱۶) اگر من نبینم مر او را هلاک  
شب گور چشم نخسبد به خاک  
(۸۶۳)

در زبان فارسی استعاره «مرگ خوابیدن/توقف دیدن است» همانند زبان‌های انگلیسی (نک. لیکاف و ترنر، ۱۹۸۹: ۲۲۱) و عربی (نک. معالج، ۲۰۱۱: ۲۲۲) مشهود است که خود پایه‌ای تجربی دارد چراکه چشم خوابیده و مرده بسته‌است و نمی‌بیند. در اینجا «بسته‌بودن چشم» بنا بر مجاز «قسمتی از رویداد به جای کل رویداد» برای اشاره به خواب و مردن به کار رفته‌است.

- (۱۷) برین چشمه چون ما بسی دم زدند  
برفتند چون چشم برهم زدند  
(۴۷۹)

ساخت «چشم برهم زدن» پایه تجربه جسمانی دارد. برهم خوردن چشم زمان کمی

1. force  
2. elaboration

می‌برد، این تجربه عینی جسمی و مکانی برای مفهوم‌پردازی «زمان کم» از حوزه انتزاعی «زمان» به کار رفته‌است و استعاره اولیه «لحظه کوتاه چشم برهم زدن است» را شکل می‌دهد. در عربی، انگلیسی و چینی نیز به دلیل بهره‌گیری از تجارب جسمانی و درک مشابه فرهنگی این عبارات هست (نک. یو، ۲۰۰۴: ۶۶۸-۶۶۹ و معالج، ۲۰۱۱: ۲۳۶).

(۱۸) اگر کوتاهی پای چوبین میند که در چشم طفلان نمایی بلند  
(۲۶۱)

اعضای بدن انسان به واسطه جایگاه نسبی‌شان در رابطه پیکر انسان در وضعیت ایستاده می‌توانند برای اشاره به «مکان» به کار روند و به دنبال آن تحت عنوان استعاره «مکان شیء است» مفاهیم مکانی در قالب این اشیای ملموس قابل مشاهده بیان شوند (هینه<sup>۱</sup> و دیگران، ۱۹۹۱: ۱۳۲). جهت جلو در بدن ما نیز با توجه به وضعیت قرار گرفتن صورت و اعضای آن به خصوص چشم تعیین می‌شود و با در نظر گرفتن این موارد می‌توان از چشم برای اشاره به «پیشگاه» یا «نزد» فرد استفاده کرد و استعاره «پیشگاه (نزد)، چشم است» را آفرید.

(۱۹) نگه دار یارب به چشم خودش بپرهیز از آسیب چشم بدش  
(۱۸۳)

(۲۰) بگفت ای خداوند ایران و تور که چشم بد از روزگار تو دور  
(۴۸۷)

در این دو عبارت نیز مجاز «ابزار به جای عمل» از چشم (عضو حسی) برای اشاره به نگاه یا توجه (حس) استفاده می‌کند. عبارت اول بر پایه «نیروی محافظ چشم (نظر) خدا است» و عبارت دوم بر پایه «ابزار مخرب چشم بد است» شکل گرفته‌است که ارجاعی به نگاه یا نظر بد یا حسادت‌آمیز دارد.

(۲۱) نه از درد دل‌های ریشش خبر نه از چشم بیمار خویشش خبر  
(۱۷۹۱)

(۲۲) مرا خود کشد تیر آن چشم مست چه حاجت که آری به شمشیر دست؟  
(۱۶۸۷)

صنعت «تشخص»<sup>۲</sup> نوعی از استعاره‌های هستی‌شناختی است که در آن از یک حوزه مبدأ آشنا یعنی «انسان و ویژگی‌های او» به حوزه مقصد ماهیت‌های دیگر مانند «نیروهای طبیعی»، «اجسام» و ... نگاشت‌هایی صورت می‌گیرد. «این امر به ما اجازه می‌دهد تا

1. Heine  
2. personification

گستره‌ای از تجارب با ماهیت‌های غیرانسان را برحسب انگیزش‌ها، مشخصات و فعالیت‌های انسانی درک کنیم» (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۳۳). لذا عبارات «چشم بیمار» یا «چشم مست» براساس استعاره «چشم انسان است»، باعث انتساب ویژگی‌های انسانی مثل مست و بیمار به چشم شده‌است. «چشم بیمار یا مست» را فرهنگ عمید «چشم نیم‌بسته و خمارآلود معشوق» می‌داند، پس بنای استعاره «چشم خمار مست/بیمار است» را می‌توان شباهت ساختاری حالت بدن آویزان و روبه‌پایین فرد بیمار یا مست به پلک‌های نیم‌بسته و روبه‌پایین فرد زیبا دانست، چون هر دو مورد، یعنی حوزه «بیماری» و «مستی» با حوزه چشم خمار شباهت طرحواره‌ای «روبه‌پایین بودن» دارند.

(۲۳) نپنداری ای دیدۀ روشنم کز ایدر سگ آواز کرد این منم

(۲۳۴۴)

(۲۴) دگر دیده چون بفرورد چراغ چو کرم لحد خورد پیه دماغ؟

(۳۳۴۱)

در فارسی نیز مانند چینی (نک. یو، ۲۰۰۴: ۶۷۸) استعاره مفهومی «دیده منبع نور است» چشم را بسان «منبع نور» متصور می‌کند. عبارت «برافروختن چراغ توسط دیده» به معنی «بازیابی بینایی» و «زنده‌شدن» است که استعاره «زندگی نور است» (لیکاف و ترنر، ۱۹۸۹: ۲۲۲) را یادآور می‌شود.

#### ۴-۳- چشم و حوزه احساسات

مطالعات بسیاری به نقش اعضای بدن در مفهوم‌پردازی احساسات و بهره‌گیری آنها از طرحواره‌های تصویری پرداخته‌اند (نک. صراحی، ۱۳۹۱؛ قادری، ۱۳۹۱؛ قادری و توانگر، ۱۳۹۱؛ لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰؛ پینا، ۲۰۰۱؛ یو، ۲۰۰۲؛ معالج، ۲۰۰۸ و ۲۰۱۱؛ شریفیان، ۲۰۰۸ و ۲۰۱۱). از مهم‌ترین طرحواره‌هایی که امکان تجسم و درک مفاهیم انتزاعی احساسات را در فضای سه‌بعدی به ما می‌دهد طرحواره فضایی «ظرف» است. انسان از طریق قرارگیری در محیط‌های حجم‌دار، بدن یا اعضای بدن خود را نوعی ظرف می‌پندارد. استعاره اولیه هستی‌شناختی «افراد ظرف‌اند» نیز از همین واقعیت نشأت می‌گیرد که می‌تواند به صورت خاص در استعاره‌های مفهومی «اعضای متفاوت بدن یک فرد ظرف هستند» خود را نشان دهد و به دنبال آن پایه بسیاری از استعاره‌های ساختاری چون «چشم ظرفی برای احساسات است» گردد. شالوده اغلب استعاره‌های این بخش استعاره مفهومی «چشم ظرفی برای احساسات است» و استعاره اولیه

هستی‌شناختی «احساسات جسم/مایع داخل ظرف هستند» است که در تحقیقات زبان‌های دیگر نیز هست (نک. کوچش، ۲۰۱۰: ۱۰۸؛ پینا، ۲۰۰۱: ۲۵۷؛ استفانویچ<sup>۱</sup>، ۲۰۰۴: ۱۴۱).

- (۲۵) ز وجد آب در چشمش آمد چو میغ      ببارید بر چهره سیل دریغ  
(۲۱۴۴)
- (۲۶) سرشک غم از دیده باران چو میغ      که عمرم به غفلت گذشت ای دریغ  
(۲۰۳۷)

در عبارتهای پیش به‌ترتیب «چشم ظرفی برای احساس شادی و غم است» و «احساسات مایع درون ظرف هستند».

- (۲۷) تو گویی به چشم اندرش منزل است      وگر دیده بر هم نهی در دل است  
(۱۶۴۱)
- (۲۸) که ای چشم‌های مرا مردمک      یکی مردمی کن به نان و نمک  
(۱۱۶۶)
- (۲۹) نپنداری ای دیده‌روشنم      کز ایدر سگ آواز کرد این منم  
(۲۳۴۴)

آمیزه استعاره‌های «چشم ظرف احساس عشق است»، «چشم جای عزیزان است» و یا «عزیزان چشم هستند» خالق عبارتهای بالاست. این استعاره‌ها حاکی ارزش بسیار چشم در فرهنگ ما و انگلیسی، عربی و چینی است (نک. یو، ۲۰۰۴: ۶۶۴ و معالج، ۲۰۱۱: ۲۱۳). این ارزش شاید به خاطر نقش حس بینایی در درک جهان باشد. «در چشم جای دادن کسی» یا تشبیه یک فرد به (مردمک) چشم به عنوان مرکز علاقه نشانه عشق شدید به آن فرد است و بسط ارزشی این عضو به آن شخص را می‌طلبد. جدای از این در مجاز مفهومی «نزدیکی یا یکپارچه شدن به جای عشق» (کوچش، ۲۰۰۰: ۱۲۳) به شکل جای دادن معشوق در چشم متبلور یافته، همچنین کاربرد ارزشی طرحواره «مرکز-پیرامونی»<sup>۲</sup> در عبارت دوم به مردمک چشم ارزشی بیشتر بخشیده‌است.

- (۳۰) نگاه‌دار یارب به چشم خودش      بپرهیز از آسیب چشم بدش  
(۱۸۳)

عبارت پایه در استعاره‌های «چشم ظرف احساس حسادت است»، «تأثیر احساس یک بر خورد ملموس است» (همان: ۸۳) و نیز «احساسات دشمن هستند» (همان: ۴۰) دارد. پس

1. Stefanowitsch  
2. center-periphery

«چشم بد» برپایه استعاره «حسادت دشمن/ مخرب است» ساخته شده و ریشه در مجاز «تأثیر احساس (بدی) به جای احساس (حسادت)» دارد.

«چشم بد» ریشه در الگوی فرهنگ مذهبی ایران دارد؛ بعضی چشم‌ها نگاه با قدرت مخرب دارند و آسیب یا زخم می‌رسانند. «چشم زخم»، «چشم کردن»، «چشم زدن» یا «داشتن چشم شور» مصادیقی از این الگویند که در آن چشم به گونه‌ای مفهوم‌پردازی می‌شود که چشم یا نظر با افسون یا بی آن، با نیت آسیب‌رساندن یا ناخودآگاه خواستار سرنوشت بد برای کسی می‌شود که نسبت به او حسادت می‌ورزد. در این الگوی فرهنگی مردم برای مقابله با چشم‌زخم از دعا، دودکردن اسفند و زدن به تخته استفاده می‌کنند. برخی به عبارت‌های استعاری ناشی ارتباط چشم با حسادت یا اثر سوء در فرهنگ‌ها اشاره کرده‌اند، مثلاً در چینی «چشم داغ»<sup>۱</sup> (یو، ۲۰۰۴: ۶۷۴) و در عربی «چشم شور»<sup>۲</sup>، «چشم تند»<sup>۳</sup> و «چشم زبر»<sup>۴</sup>. معالج (۲۰۱۱: ۲۲۸) ضمن اشاره به نقش استعاره مفهومی «چشم یک وسیله مخرب است» در زیربنای برخی از عبارات، اظهار می‌کند مردم تونس برای دوری از آسیب حسادت مقداری از مال خود را به بینندگان می‌بخشند. در مجموع براساس ادعای سوارتز (نقل از شریفیان، ۲۰۱۱: ۲۰۲-۲۰۳) حسادت از چشم آغاز می‌شود، بر قلب اثر می‌گذارد و سپس تمایل به آنچه دیگری دارد پدیدار می‌شود. پس همبستگی تجربی چشم با حسادت برپایه مجاز «علت به جای معلول» شکل می‌گیرد، چون چشم عامل ایجاد حسادت است و برای اشاره به آن به کار می‌رود.

(۳۱) به پیران پشت از عبادت دوتا ز شرم گنه دیده بر پشت پا  
(۳۹۳۳)

در این عبارت استعاره «شرمندگی نگاه رو به پایین است» براساس الگوی فرهنگی سر خود را به زیر انداختن و به پایین نگرستن هنگام شرمندگی تشکیل شده است.

(۳۲) که چشم از تو دارند مردم بسی نه تو چشم داری به دست کسی  
(۱۱۵۹)

(۳۳) رطب ناورد چوب خرزهره بار چو تخم افکنی بر همان چشم دار  
(۷۲۶)

در این عبارات، استعاره «چشم ظرف امید است» بنا بر مجاز «ظرف به جای مظروف» به کار می‌رود و استعاره‌های مفهومی «خواستن/تمایل داشتن دیدن است» و «دیدن تماس بین

1. eye-hot
2. salty eye
3. peppered eye
4. rough eye

چشم و هدف است» توجیه می‌کند که چشم (در اینجا امید) با هدف مطلوب تماس می‌یابد. یو (۲۰۰۴: ۶۷۹) که این استعاره‌ها را در چینی و انگلیسی آورده دلیل بهره‌گیری از چشم در مفهوم‌پردازی امیدواری را این می‌داند که هدف مطلوب در ابتدا با چشم دیده و سپس امیدواری به کسب آن در فرد ایجاد می‌شود، لذا در اینجا براساس مجاز «علت به جای معلول» مفهوم مبدأ یعنی «دیدن» ریشه‌ی تجربی مفهوم مقصد یعنی «خواستن» است. معالج (۲۰۱۱): ۲۲۴-۲۲۵ مفهوم‌پردازی امیدواری در عربی را به صورت قرارگیری چشم داخل هدف مطلوب می‌داند گرچه در فارسی در بعضی استعاره‌ها چون عبارات پیش، با قرارگیری چشم بر آن هدف مفهوم‌پردازی می‌شود.

(۳۴) به حقت که چشمم ز باطل بدوز به نورت که فردا به نارم مسوز  
(۳۹۵۹)

استعاره‌های «تنفر ندیدن است» و «ندیدن قطع تماس چشم و هدف است» این عبارت را پایه نهاده‌اند.

(۳۵) چو مولام خوانند و صدر کبیر نمایند مردم به چشم حقییر  
(۲۰۹۹)

این عبارت پایه در «غرور افزایش اندازه چشم است» دارد. با بزرگ‌شدن مغرور بر اثر تملق مردم، چشم (یعنی ظرف دید) آن‌قدر بزرگ پنداشته شده که بقیه در آن کوچک و حقیر به نظر می‌رسند و این به استعاره مفهومی «مغرور بزرگ است» (کوچش، ۱۹۹۰: ۱۰۲) و «غرور بزرگ‌شدن چشم است» اشاره دارد که در عربی و چینی (نک. یو، ۲۰۰۴: ۶۷۴-۶۷۵) معالج، ۲۰۱۱: ۳۳۲ نیز هست. البته در انگلیسی این بزرگی سر است که با ویژگی غرور نگاشت می‌یابد.

#### ۴-۴- چشم و حوزه ویژگی‌های شخصیتی

ویژگی شخصیتی فرد گاه با داشتن چشمانی خاص بیان می‌شود. در ذیل به مفهوم‌پردازی ویژگی‌های شخصیتی «حرص» و «گستاخی» در این زمینه اشاره می‌کنیم.

(۳۶) دو چشم و شکم پر نگردد به هیچ تهی بهتر این روده پیچ پیچ  
(۲۷۲۵)

«پر نشدن چشم و شکم» یا «گرسنه‌چشمی» بر استعاره مفهومی «حرص و زیاده‌طلبی گرسنگی چشم است» بنا شده‌اند که در عربی نیز هست (نک. معالج، ۲۰۱۱: ۲۳۰). این استعاره برپایه رابطه مجازی «جزء به جای کل» به شکل «عضو بدن (چشم) به جای فرد» است چون



«چشم» برای اشاره به فرد به کاررفته‌است. در «پر نشدن چشم» چشم با استفاده از طرحواره «ظرف» مانند گرسنه‌ای مفهوم‌پردازی شده که هرگز و با هیچ‌چیز پر یا سیر نمی‌شود و پیوسته در حال زیاده‌طلبی است. بنابر تجربه نیز می‌دانیم که حریص و جاه‌طلب سیری‌ناپذیر است و بنابراین گرسنه‌چشم تعبیر می‌شود.

درک مفهوم منفی «زیاده‌طلبی» در استعاره فوق با استعاره‌های «بد بیشتر است» و «خوب کمتر است» تبیین می‌شود و با تمایلات استعاره‌ی لیکاف و جانسون (۱۹۸۰: ۲۲) که براساس آن «بد کمتر است» و «خوب بیشتر است» تناقض دارد. این تناقض ناشی از الگوی فرهنگی- مذهبی مسلمانان است که در آن قناعت روشی پسندیده برای دلبستگی کمتر به مادیات و دوری از زیاده‌طلبی است.

(۳۷) یکی در میان معده‌انبار بود / از این تنگ‌چشمی شکم‌خوار بود  
(۲۷۶۳)

دهخدا در ذیل «چشم تنگ» یا «نظر تنگ» می‌نویسد این نوع چشم همه‌چیز را کم و اندک می‌بیند، به عبارتی دیگر، دارنده این چشم، همه‌چیز را کوچک و کم‌اهمیت می‌شمارد. براساس استعاره «چشم یک شیء/ظرف قابل تغییر است» مفهوم‌پردازی ویژگی شخصیتی «آزمندی» با تغییر اندازه طرحواره چشم مانند یک ظرف قابل تغییر صورت می‌پذیرد. لذا در استعاره «آزمندی و بخل تنگ‌چشمی است» از طریق مجاز «حالت به جای ویژگی» از حالت بدنی یعنی «تنگی چشم» برای ارجاع به ویژگی فرد یعنی «آز و تنگ‌نظری» او بهره برده‌ایم. البته همان‌گونه که در ساخت عبارت پدیدار است «مجاز» حالت به جای ویژگی «اغلب بدون توجه به پایه تجربه بدنی آن به صورت استعاره بیان می‌شود» (یو، ۲۰۰۴: ۶۶۷). به نظر می‌رسد نظام استعاره «زنجیره بزرگ»<sup>۱</sup> در این کار مدخلیت دارد (نک. کوچش، ۲۰۱۰: ۱۵۲-۱۵۵). تحت این نظام، ابراستعاره «ویژگی‌های انسانی، حالات اشیای بی‌جان هستند» شکل می‌گیرد که سبب می‌شود مفهوم‌پردازی ویژگی‌های شخصیتی با تغییر حالت چشم به‌عنوان یک شیء حاصل شود. این مفهوم‌پردازی در چینی، انگلیسی و عربی نیز هست (نک. یو، ۲۰۰۴: ۶۷۲ و معالج، ۲۰۱۱: ۲۳۲).

(۳۸) وگر شوخ‌چشمی و سالوس کرد / الا تا نینداری افسوس کرد  
(۱۱۷۹)

در اینجا نگاشت استعاره «گستاخی و بی‌ادبی شوخ‌چشمی است» مشهود است. این عبارت نیز بر پایه مجازهای «حالت به جای ویژگی» و «عضو بدن (چشم) به جای فرد» استوار

است، زیرا شوخ‌بودن چشم به ویژگی صاحب چشم یعنی گستاخی اشاره می‌کند.  
 (۳۹) نبینی که چشمانش از کهرباست؟ وفا جستن از سنگ چشمان خطاست  
 (۳۴۸۶)

استعاره پیچیده «بی‌وفایی/ بی‌رحمی سنگ‌چشمی است» بر استعاره مفهومی اولیه «بی‌رحمی سفت‌بودن است» بنا شده که استفاده شاعر را از واژه سنگ در اثر تأثیرپذیری از بافت زبانی کلماتی چون کهربا توجیه می‌کند. در اینجا «سنگ‌چشم» به واسطه مجاز «حالت به جای ویژگی» و «عضو بدن به جای فرد» به نازنینان بی‌رحم یا بی‌وفا اطلاق می‌شود که نگاهی سنگین و بی‌اعتنا دارند و احساسات توانایی ورود به پیکره سنگی آنها را ندارد. استفاده از استعاره «شخصیت جنس است»<sup>۱</sup> (لیکاف و دیگران، ۱۹۹۱: ۲۰۹) و «چشم یک شیء قابل تغییر است» در عبارت «سنگ‌چشمی» مشهود است. در عربی داشتن «چشم سفت» به مفهوم «گستاخ بودن» است.

(۴۰) اجل چون به خونش برآورد دست قضا چشم باریک‌بینش ببست  
 (۲۶۳۱)

بنابر استعاره «چشم یک شیء/ ظرف قابل تغییر است» چشم با باریک‌شدن مفهوم‌پرداز «تیزبینی» و به دنبال آن خالق استعاره «تیزبین و دقیق باریک‌بین است» می‌شود. پایه این استعاره در تجربه تجسم‌شده انسان نهفته است که در مواقع دیدن فواصل دوردست پلک‌ها را جمع و چشمان خود را باریک می‌کند.

#### ۴-۵- چشم و حوزه ارزش‌های فرهنگی

در عبارات این قسمت چشم در مفهوم‌پردازی ارزش‌هایی چون «احترام» و «مهمان‌نوازی» ایفای نقش می‌کند:

(۴۱) بگفت آن خردمند زیبا سرشت جوایی که بر دیده باید نبشت  
 (۲۷۸۲)

در بخش‌های قبل به اهمیت دیده در فرهنگ ما و برخی فرهنگ‌های دیگر اشاره شد. بسط این به اشیای مجاور آن سبب خلق استعاره «احترام به یک موضوع بر دیده گذاشتن (یا نوشتن) آن است» می‌شود. معالج (۲۰۱۱: ۲۳۴) در توضیح بنای تجربی و فرهنگی ارزش چشم اظهار می‌کند که حمل اشیای قیمتی بر سر انسان‌های اولیه در هنگام مسافرت باعث شده که

1. personality is material

ارزش این اشیا در اثر مجاورت سر، به این عضو و در پی آن به عضو دیده بسط یابد. استعاره «خوب بالاست» نیز ارزش مثبت این استعاره را آشکارتر می‌سازد. در مقابل استعاره «بد پایین است» در عبارت نقیضی چون «زیر پا گذاشتن» به چشم می‌خورد.

(۴۲) سر و چشم هر یک ببوسید و دست به تمکین و عزت نشاند و نشست

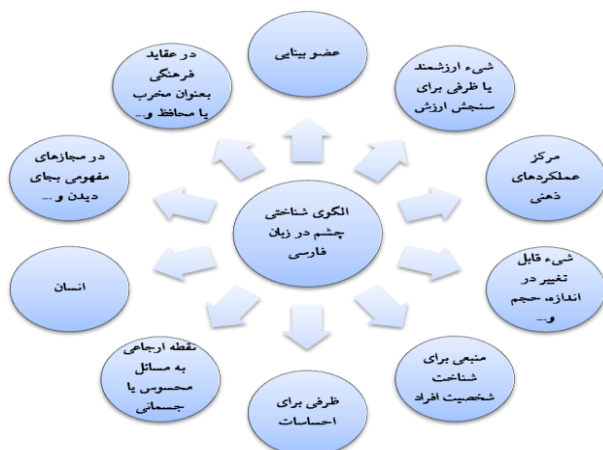
(۱۳۷۳)

سر و دست نیز در فرهنگ ایرانی چون چشم از مهم‌ترین اعضای بدن به شمار می‌آید. شاید چون چشم، سر و دست تمام حواس ادراکی ما هستند و وسیله تعامل ما با محیط و ارتباط با دیگران. از این‌رو «مهمان‌نوازی» و «احترام‌گذاشتن» در فرهنگ ما به صورت «بوسیدن»؛ برجسته‌ترین صورت ابراز عشق خود را نشان می‌دهد و این استعاره «مهمان‌نوازی بوسیدن چشم (و سر و دست) است» را آفریده است.

##### ۵- نتیجه‌گیری

مطالعه حاضر مؤید این حقیقت است که چشم (دیده) به‌عنوان یک مفهوم مبدأ از حوزه «اعضای بدن» یا «حس بینایی» در مفهوم‌پردازی عناصری از حوزه‌های مقصد «احساسات»، «قوای ذهنی»، «پدیده‌های محسوس و جسمانی»، «ویژگی‌های فردی» و «ارزش‌های فرهنگی» در استعاره‌های زبان فارسی و عبارات ساخته‌شده مبتنی بر آنها مشارکت دارد. البته گاه در بعضی استعاره‌های اولیه چون استعاره‌های هستی‌شناختی، «چشم» به صورت مفهومی انتزاعی در حوزه مقصد تحت مفاهیمی عینی‌تر چون «ظرف» و «شیء» ساختارپردازی می‌شود و در ادامه مفهومی انتزاعی را ساختار می‌بخشد، مثلاً در «پرنشدن چشم» ابتدا استعاره اولیه هستی‌شناختی «چشم ظرف است» به چشم طرحواره «ظرف» می‌بخشد و در ادامه مشخصه «پرنشدن» ظرف چشم برای اشاره به احساس «حرص» به کار می‌رود.

تحلیل شناختی نشان داد که اغلب عبارات این پژوهش بر پایه استعاره‌های ساده‌تر یا اولیه، مجازها و طرحواره‌های تصویری و تحت تأثیر الگوهای فرهنگی شکل می‌گیرند. بر این اساس مفهوم «چشم» در نزد فارسی‌زبانان الگوی شناختی خاصی دارد. شکل ۱ بخشی از این الگو را به‌ویژه در ادبیات این زبان به تصویر می‌کشد.



شکل ۱: بخشی از الگوی شناختی «چشم» در زبان فارسی

در مفهوم‌پردازی چشم در درک مفاهیم عملکردهای ذهنی ابراستعاره «دانستن، درک کردن، فکر کردن و توجه کردن دیدن است» در استعاره اولیه «ذهن (عضو) بدن است» ریشه دارد که این استعاره خود بر مجاز مفهومی «بدنی به جای ذهنی» استوار است. این مجاز مفهومی پایه در تجارب بدنی ما دارد. این بدان علت است که چشمان ما مانند پنجره‌هایی رو به سوی ذهن ما گشوده شده‌اند به طوری که طرز فکر ما را نشان می‌دهند. همچنین با این عضو به شناخت جهان نائل می‌شویم لذا آنچه می‌بینیم و طرز مشاهده ما تعیین‌کننده شیوه تفکر ماست. تحلیل داده‌های این بخش مشخص کرد که در زبان فارسی استعاره «دانستن درک کردن و فکر کردن دیدن است» با همراهی مجازهایی مفهومی چون «علت به جای معلول» پایه ساخت بسیاری از عبارتهاست، لذا چشم و الفاظ مرتبط با آن چون دیدن با ذهن و فکر ارتباط دارند. همچنین مشخص شد که چشم در استعاره «چشم ظرفی برای سنجش چیزهای با ارزش است» با به‌کارگیری طرحواره «ظرف» و طرحواره‌های تصویری دوقطبی ارزش‌گذار «راست/چپ»، «بالا/پایین»، «بزرگ/کوچک» و «درون/بیرون» به‌صورت وسیله ارزش‌گذار برای سنجش ماهیت‌ها در عبارات «به چشم آمدن» ایفای نقش می‌کند. در ادامه استعاره‌های این بخش به نگاشت «آینده‌نگری» با «داشتن دیده دوربین»، «آگاهی» با «بازبودن چشم» و «غفلت» با «پوشیده‌چشمی» بر پایه استعاره‌های مفهومی «میزان استعداد ذهنی چشم‌رس است» و «توانایی ذهنی بینایی است» اشاره شد.

در بخش نقش چشم در توصیف مفاهیم محسوس یا جسمانی به نگاشت عضو «دیده» با مفاهیم «منبع نور»، «انسان»، «پیشگاه (نزد)»، «نیروی محافظ» و «بزار مخرب» اشاره شد و

نگاشت‌هایی مانند «مرگ» با «خوابیدن (توقف دیدن)» و «زمان کوتاه» با «چشم برهم زدن» بررسی گردید. همچنین استعاره‌های «دیدن تماس ملموس بین چشم و هدف است» بر پایهٔ مجاز «ابزار به جای عمل» به شکل «چشم به جای دیدن» و طرحوارهٔ «مبدأ-مسیر-مقصد» و «نیرو» معرفی شد.

در بیان احساسات چشم مفهوم‌پرداز احساساتی چون «شادی»، «غم»، «اضطراب»، «عشق»، «حسادت»، «شرمندگی و حیا»، «کبر و غرور»، «تمایل» و «تنفر» می‌شود. در این مفهوم‌پردازی چشم براساس ابراستعاره‌های «بدن ظرف است» و «اعضای بدن مکانی برای احساسات هستند» عمل می‌کند و از طرحوارهٔ «ظرف» کمک بیشتری می‌گیرد. در این مفهوم‌پردازی نقش مجازهای مفهومی «ظرف به جای مظروف»، «تأثیر احساس به جای سبب احساس» و «علت به جای معلول» مهم است. از طرفی استعاره‌هایی چون «خواستن/تمایل داشتن دیدن است» در کنار «دیدن تماس بین چشم و هدف است» و «تنفر ندیدن است» در کنار «ندیدن قطع تماس چشم و هدف است» پایهٔ ساخت عباراتی در این بخش می‌شوند.

در مفهوم‌پردازی ویژگی‌های شخصیتی عضو چشم تحت استعاره‌های مبتنی بر طرحوارهٔ «ظرف» یا «شیء» به عنوان ظرف یا شیئی قابل تغییر از لحاظ اندازه، حجم، جنس و مشخصات دیگر خود را نشان می‌دهد، مثلاً «تنگ بودن ظرف چشم» با «بخل» و «باریک بودن چشم» با «تیزی» نگاشت می‌شود. همچنین «بد شدن شیء چشم» با «حسادت» و «سنگی (یا سفت) شدن جنس چشم» با «بی‌وفایی و بی‌رحمی» نگاشت می‌شود. از طرفی بر پایهٔ مجاز «جزء (چشم) به جای کل (فرد)»، «گرسنه بودن چشم» بر «حرص» فرد و «شوخی بودن چشم» بر «گستاخی» او منطبق می‌گردد. مجازهای «علت به جای معلول» و «به‌ویژه» (حالت چشم) به جای ویژگی (فرد)» از دیگر مجازهای مفهومی در مفهوم‌پردازی ویژگی‌های شخصیتی هستند.

در انتقال مفاهیم ارزش‌های فرهنگی چشم «احترام گذاشتن» را به صورت «بر دیده گذاشتن» و «مهمان‌نوازی» را با عبارت «بوسیدن چشم» متجلی کرده‌است.

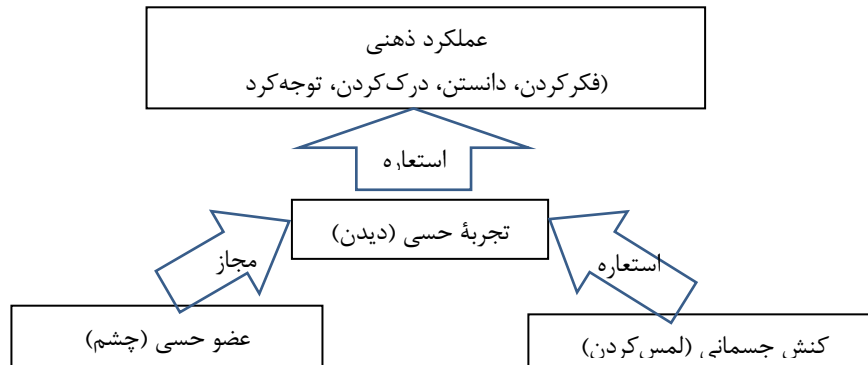
در مجازهای مفهومی در ساخت عبارات مبتنی بر واژهٔ چشم در بوستان استفاده از رابطهٔ مجازی «جزء با جزء» متنوع‌تر و بیشتر از رابطهٔ مجازی «جزء با کل» است. علاوه بر این در نگاشت از حوزهٔ عینی به حوزهٔ انتزاعی، مجاز اغلب رابط بین تجارب بدنی و استعاره است. این رابطه را می‌توان این‌گونه به تصویر کشید: تجربهٔ بدنی ⇐ مجاز مفهومی ⇐ استعارهٔ مفهومی

مفاهیم انتزاعی (نک. شکل ۲ و توضیحات آن). برای مثال مجاز «بدنی به جای ذهنی» اشاره به ابعاد جسمانی چشم‌ها دارد که همراه و مربوط به برخی فعالیت‌ها و فرایندهای ذهنی است، اما استعاره «ذهنی بدنی است» ایجادکننده نداشت جوانب جسمانی و انتزاعی ذهنی است که شاید با آنها همراه یا متناسب نباشد. از نظر تجربه بدنی انسان «چشم‌پوشیده» قادر به دیدن و درک درست نیست و این عبارت با مجاز «حالت به جای ویژگی» برای اشاره به او به کار می‌رود، این عامل در ادامه سبب می‌شود که «چشم‌پوشیدگی» از نظر استعاری بر انسان‌هایی با ویژگی‌های انتزاعی‌تر ذهنی چون غفلت و ناتوانایی فکری نداشت باید گرچه چشم‌های پوشیده نداشته باشند.

مطابق با مطالعه حاضر و مطالعات انجام‌شده در این حیطه هر عضو بدن نه تنها عضو میانجی انسان و محیط، بلکه میانجی بین شناخت و فرهنگ است. این گواهی دیگری بر تعامل بین زبان، شناخت، بدن و فرهنگ است و برپایه نظریه بدن در ذهن اثر می‌گذارد و بعد جدیدی را با مفهوم فرهنگ در بدن بدان می‌افزاید و باعث ایجاد رابطه‌ای دوطرفه بین ذهن تجسم‌شده و فرهنگ می‌شود که جای رابطه یک‌طرفه بدن و ذهن را در حالت قبلی نظریه می‌گیرد.

در این مطالعه نیز دیدیم که عبارات زبانی پیچیده مبتنی بر واژه‌های بدنی از نگاشت‌های استعاری و مجازی پایه تشکیل شده‌اند که از فرضیات و الگوهای فرهنگی متأثر می‌شوند. به عبارتی دیگر، این‌گونه نیست که استعاره‌های جسمانی تنها از مفاهیم مربوط به بدن برآیند و سپس در ذهن افراد متجلی شوند بلکه از طریق الگوهای مبتنی بر تعاملات بدنی به‌ظهور رسیده‌اند که تا حد زیادی از طریق بافت فرهنگی تعیین می‌شوند. برای روشن شدن این مطلب به مفهوم‌پردازی «حسادت» در فرهنگ‌های فارسی، چینی و عربی توسط چشم اشاره کردیم و دیدیم که در چینی جنبه دما یا رنگ (به شکل «چشم داغ»)، در عربی جنبه چشائی و لمسی (به شکل «چشم شور»، «چشم تند» و «چشم زبر») و در فارسی جنبه چشائی یا ارزشی (در «چشم شور» یا «چشم بد») چشم برجسته می‌شود. به سبب پنداشت و تجارب بدنی و فرهنگی مشترک درک حوزه‌های مفهومی ذهنی از طریق عضو چشم و مفاهیم مربوط به آن چون فعل دیدن، تحت ابراستعاره «دانستن درک کردن و فکر کردن دیدن است» و همچنین بیان احساسات براساس ابراستعاره «اعضای بدن مکانی برای احساس هستند» جزء همگانی‌های فرهنگی و شناختی‌اند و تحقیقات در انگلیسی، عربی، مجارستانی و چینی نیز بدین اشاره کرده‌اند. همچنین در ساخت بسیاری از عبارات مبتنی بر واژه چشم در چینی و

انگلیسی مثل فارسی به مدخلیت مجازهای مفهومی «عضو حسی به جای حس» یا «چشم به جای دیدن» و نیز استعاره‌های مفهومی «دیدن لمس کردن است» و «فکر کردن، دانستن، درک کردن و توجه کردن دیدن است» اشاره شده است. ساختار این نگاهت‌های استعاری و مجازی را می‌توان مطابق شکل ۲ ارائه کرد:



شکل ۲: نگاهت‌های استعاری و مجازی و رابطه آنها در برخی استعاره‌های واژه چشم در فارسی، انگلیسی و چینی

این شکل از منظری نشان‌دهنده این است که چگونه تجارب بدنی پایین‌تر در مفهوم‌پردازی تجارب ذهنی برتر ایفای نقش می‌کنند و از منظری دیگر تبیین می‌کند که چگونه مفاهیم انتزاعی در قالب مفاهیم عینی درک می‌شوند.

سعی پژوهش بر این بوده است تا اهمیت تعامل میان رشته‌های ادبیات و زبان‌شناسی شناختی را با استفاده از ملزومات زبان‌شناسی شناختی در روشنگری بخشی از الگوی شناختی چشم و پاره‌ای از مفهوم‌پردازی‌های استعاری این عضو در ادبیات فارسی نشان دهد. همچنین نیم‌نگاهی به شباهت‌ها و تفاوت‌های فرهنگی و شناختی در این زمینه در زبان‌ها داشته باشد. در هر حال، ضرورت انجام مطالعات بیشتر و میدانی در این حوزه بدیهی می‌نماید.

## منابع

- دهخدا، ع. ا. ۱۳۲۵. *لغت‌نامهٔ دهخدا*، تهران: دانشگاه تهران.
- راسخ‌مهند، م. و م. شمس‌الدینی. ۱۳۹۱. «طبقه‌بندی معنایی اصطلاحات فارسی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی». *ادب‌پژوهی*، (۲۰): ۱۱-۳۲.
- سعدی، م. ۱۳۶۹. *بوستان*، تصحیح و توضیح غ. ح. یوسفی. تهران: خوارزمی.
- صراحی، م. ا. ۱۳۹۱. *بررسی مقابله‌ای استعاره‌های زبان‌های فارسی و انگلیسی براساس نظریهٔ استعاره‌های مفهومی*. پایان‌نامهٔ دکتری، دانشگاه اصفهان.
- عمید، ح. ۱۳۸۹. *فرهنگ فارسی عمید*، تهران: راه رشد.
- قادری، س. ۱۳۹۱. *شعرشناسی شناختی: تحلیل پاره‌ای از استعارات برگرفته از عضوهای بدن در بوستان سعدی*. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان.
- قادری، س. و م. توانگر. ۱۳۹۱. «کاربرد استعاره در زبان فارسی: عضوهای بدن، ظروفی برای احساس». *مجموعهٔ مقالات سومین هم‌اندیشی معنی‌شناسی*، تهران: اهورا. ۵۵-۷۱.
- Barcelona, A. 1997. Clarifying and Applying the Notions of Metaphor and Metonymy within Cognitive Linguistics. *Atlantis*. 1-19, 21-48.
- \_\_\_\_\_, 2000. On the plausibility of claiming a metonymic motivation for conceptual metaphor. In A.Barcelona (ed.), *Metonymy and metaphor at the crossroads*, Volume in the Topics in English Linguistics series. 31-58. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Croft, W. & A. Cruse. 2004. *Cognitive Linguistics*. Cambridge: Cambridge University.
- Gibbs, R. W. Jr. 1999. Taking metaphor out of our heads and putting it into the cultural world. In R. W. Jr Gibbs & G. J. Steen (eds.), *Metaphor in Cognitive Linguistics*. 145-166. Amsterdam: John Benjamins.
- Heine, B., U. Claudi, & F. Hünnemeyer. 1991. *Grammaticalization: A Conceptual Framework*. Chicago: The University of Chicago.
- Johnson, M. 1987. *The Body in the Mind: The Bodily Basis of Meaning, Imagination, and Reason*. Chicago: The University of Chicago.
- Kovecses, Z. 1990. *Emotion Concepts*. New York: Springer Verlag.
- \_\_\_\_\_, 1995. The Container Metaphor of Anger in English, Chinese Japanese, and Hungarian. In Z. Radman (ed.), *From a Metaphorical point of View: A Multidisciplinary Approach to the Cognitive Content of Metaphor*. 117-145. Berlin, New York: Mouton de Gruyter.
- \_\_\_\_\_, 1999. Metaphor: Does it constitute or reflect cultural models?. In R. W. Jr. Gibbs & G. J. Steen (eds.), *Metaphor in Cognitive Linguistics*. 167-188. Amsterdam: John Benjamins.
- \_\_\_\_\_, 2000. *Metaphor and Emotion: Language, Culture and Body in Human Feeling*. Cambridge: Cambridge University.
- \_\_\_\_\_, 2010. *Metaphor: A Practical Introduction*. Oxford: Oxford University.
- Lakoff, G. 1987. *Women, Fire, and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind*. Chicago: University of Chicago.
- \_\_\_\_\_, 1993. The metaphor system and its role in grammar. In K. Beals, G. Cooke, D. Kathman, S. Kita, K. McCullough & D. Testen, (eds.), *What We*



- Think, What We Mean, and How We Say It: Papers from the Parasession on the Correspondence of Conceptual, Semantic and Grammatical Representations. 217–241. Chicago: Chicago Linguistic Society.
- Lakoff, G. & M. Johnson. 1980. *Metaphors We Live By*. Chicago: University of Chicago.
- Lakoff, G. & M. Johnson. 1999. *Philosophy in the Flesh: The Embodied Mind and its Challenge to Western Thought*. New York: Basic Books.
- Lakoff, G., J. Espenson & A. Goldberg. 1991. *Master Metaphor List*. Berkeley: University of California, Cognitive Linguistics Group.
- Lakoff, G. & M. Turner. 1989. *More Than Cool Reason: A Field Guide to Poetic Metaphor*. Chicago: University of Chicago.
- Maalej, Z. 2008. The heart and cultural embodiment in Tunisian Arabic. In F. Sharifian, R. Dirven, N. Yu & S. Niemeier (eds.), *Culture, body, and language: Conceptualizations of internal body organs across cultures and languages*. 395-428. Berlin: Mouton de Gruyter.
- , 2011. Figurative dimensions of 3ayn ‘eye’ in Tunisian Arabic. In Z. Maalej & N. Yu (eds.), *Embodiment via body parts: Studies from various languages and cultures*. 213-240. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Panther, K. & G. Radden (eds.). 1999. *Metonymy in Language and Thought*. Amsterdam: John Benjamins.
- Pena, S. 2001. A cognitive approach to the role of body parts in the conceptualization of emotion metaphors. *Revista de filología*. 17, 245-260.
- Sharifian, F. 2008. Conceptualizations of del ‘heart-stomach’ in Persian. In F. Sharifian, R. Dirven, N. Yu & S. Niemeier (eds.), *Body, culture, and language: Conceptualisations of heart and other internal body organs across languages and cultures*. 247-267. Berlin/New York: Mouton De Gruyter.
- , 2011. Conceptualisations of cheshm ‘eye’ in Persian”. In Z. Maalej & N. Yu (eds.) *Embodiment via Body Parts: Studies from Various Languages and Cultures*. 197-211. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Stefanowitsch, A. 2004. Happiness in English and German: A metaphorical-pattern analysis. In M. Achard & S. Kemmer (eds.), *Language, Culture, and Mind*. 137-149. Stanford, Calif: CSLI (Center for the Study of Language and Information).
- Sweetser, E. 1990. *From Etymology to Pragmatics: Metaphorical and Cultural Aspects of Semantic Structure*. Cambridge: Cambridge University.
- Yu, N. 2002. Body and emotion: Body parts in Chinese expression of emotion. *Pragmatics and Cognition*, 10 (1): 341–367.
- , 2003. Metaphor, body, and culture: The Chinese understanding of gallbladder and courage. *Metaphor and Symbol*, 18 (1): 13–31.
- , 2004. The eyes for sight and mind. *Journal of Pragmatics*, 36(4): 663–686.
- , 2008. Metaphor from body and culture. In Gibbs R. (ed.), *The Cambridge Handbook of Metaphor and Thought*. 247–261. Cambridge: Cambridge University.



# زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

سال اول، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۵، شماره پیاپی ۱

## نقش قافیه شعر در واژه‌سازی زبان فارسی (مطالعه موردی: اشعار نظامی گنجوی)

دکتر جهان دوست سبزی علیپور<sup>۱</sup>

دکتر حسین اسکندری ورزلی<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۲/۰۵

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۰/۱۴

### چکیده

زبانی ماندگار است که بتواند خود را همپای زمان و نیازهای روز به پیش ببرد. زبان فارسی در آغاز یکی از گویش‌های ایرانی بود که به دلایل متعددی توانست از پشتوانه ادبی عظیمی برخوردار شود و گسترش پیدا کند. راه‌های تقویت زبان بسیار است. امروز نهاد خاصی مثل فرهنگستان زبان به گسترش زبان فارسی کمک می‌کند اما در گذشته هر کدام از شاعران بزرگ خود تلاش‌هایی کرده‌اند که بی‌توجهی به الگوهای واژه‌سازی آنها شاید آسیب‌های زیادی به زبان فارسی بزند. نقش شعرا در کمک به زبان فارسی، افزایش امکانات دستوری است. منظور از امکانات دستوری مجموعه امکانات یا ظرفیت‌هایی است که یک زبان در اختیار کاربران خویش قرار می‌دهد تا راحت‌تر بتواند ارتباط برقرار کند و با کمترین انرژی بیشترین بازدهی را داشته باشند. در این پژوهش شعر نظامی گنجوی بررسی شده تا مشخص شود که او چه مقدار برای زبان فارسی امکان‌سازی کرده‌است. هدف مقاله اثبات این امر است که نظامی با اغتنام از محدودیت‌های ناشی از قافیه شعر، دست به نوآوری‌هایی زده‌است که هم به زیبایی شعرش کمک کرده و هم خدمات شایانی به زبان فارسی و شعرای بعد از خود نموده‌است.

**واژگان کلیدی:** واژه‌سازی، ترکیب، اشتقاق، امکانات زبانی، نظامی، قافیه، گسترش زبان فارسی

✉ sabzalipor@gmail.com

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت

۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت

## ۱- مقدمه

هر زبانی برای ماندگاری خود از شگردهای خاصی استفاده می‌کند. اگر زبانی روش‌های تقویت و ماندگاری خود را نتواند پیدا کند نابود خواهد شد. چه بسیار زبان‌هایی که به دلایل متعددی نتوانستند خود را تقویت کنند و از چرخه روزگار خارج شدند. زبان توانا همچون بدن تواناست که از عضله‌های تقویت‌شده‌ای برخوردار است و می‌تواند در هنگام مواجهه با ضعف و مشکل مقاومت کند. راه‌های تقویت زبان بسیار است. یکی از این راه‌ها واژه‌سازی است.

زبان فارسی یکی از زبان‌ها و یا بهتر بگوییم یکی از گویش‌های ایرانی است که به دلایلی متعدد - که در این مجال بیان‌شدنی نیست- به جایی رسیده و چنان پشتوانه‌ای ادبی دارد که فقط زبان‌هایی اندک می‌توانند با آن برابری کنند.

بنابه نوشته محققان، زبان فارسی که امروزه در ایران و چندین کشور دیگر به آن گفتگو می‌شود، ادامه زبان دری است و زبان دری روزگاری یکی از گویش‌های زبان فارسی میانه (پهلوی) بوده و پهلوی نیز گویشی از زبان فارسی باستان - زبان پادشاهان هخامنشی و کتیبه‌های آنها - است. به نوشته لازار (۱۳۸۴: ۹۹) دری صورت تحول‌یافته پارسیگ (فارسی میانه یا پهلوی) است که در عصر ساسانیان زبان محاوره‌ای یا گفتاری پایتخت ساسانی بوده‌است. صادقی (۱۳۵۷: ۲۹) ضمن تأیید این نظر معتقد است «دری در زمان ساسانیان به موازات پهلوی وجود داشته و در گفتار به کار می‌رفته و زبان پهلوی در اواخر ساسانی به صورت زبانی مرده درآمد بود». این شواهد نشان می‌دهد زبان دری، که فارسی امروز ادامه آن است، چندان زبان ادبی نبود، بلکه زبان گفتار و محاوره بود و بعدها به پشتوانه ادب فارسی دوره اسلامی چنین جایگاهی به دست آورد.

اگر قبول کنیم که زبان فارسی یکی از گویش‌های ایرانی بوده که بخت داشته تا زبان دربار حاکمان دوره اسلامی شود و به مدد ایران‌دوستی، خویش‌دوستی و نیاز پادشاهان به ستایش و چندین دلیل ریز و درشت دیگر به جایگاه عظیمی برسد، باید پرسید زبان فارسی چگونه به این جایگاه بزرگ رسید و این همه وسعت پیدا کرد.

بارها شنیده شده‌است که زبان فارسی زبانی بزرگ است. بزرگ یعنی چه؟ چگونه زبانی بزرگ می‌تواند باشد؟ آیا زبان بزرگ بیش از دیگر زبان‌ها از نظام آوایی برخوردار است؟ آیا نحو زبان بزرگ، نحوی پیچیده‌است؟ آیا چنین زبانی ضمائر زیادی دارد؟ طبیعی است که اینها هیچ‌کدام نمی‌تواند عامل بزرگی زبان باشد. زبان فارسی به دلایلی متعدد بزرگ است و یکی از آنها عظمت واژگان زبان فارسی است که از دیوان‌ها و کتاب‌های مختلف به دست آمده‌است.

شاید برای نشان دادن عظمت این زبان بتوان چندین جلد فرهنگ لغت نوشت و این کاری است که نمونه‌اش - فرهنگ جامع زبان فارسی - در حال شکل‌گیری است و جلد اولش چاپ شده است (نک. صادقی: ۱۳۹۲). انوری در مراسم رونمایی از فرهنگ بزرگ سخن گفته است که برای واژه «آتش» ۱۱ معنی آورده، ولی در فرهنگ جامع برای «آتش» ۳۰ معنی آمده است (نک. صادقی، ۱۳۹۲: ۳۵۹-۳۶۲). این همه معنی طبیعتاً در یک قرن و از یک متن استخراج نشده، شاعران بزرگ زبان فارسی در این امر نقش مهمی دارند.

نقش شعرا در کمک به زبان فارسی، افزایش امکانات دستوری<sup>۱</sup> است. منظور از امکانات دستوری مجموعه امکانات یا ظرفیت‌هایی است که یک زبان در اختیار کاربران خویش قرار می‌دهد تا راحت‌تر بتوانند ارتباط برقرار کنند و با کمترین انرژی بیشترین بازدهی را داشته باشند. امکانات زبانی در همه بخش‌های زبان اتفاق می‌افتد، یکی از این موارد، واژه‌افزایی در بخش واژگان است. واژه‌افزایی به معنی افزودن یک واژه تازه به واژه‌های قدیم زبان است که می‌تواند به چندین روش انجام گیرد.

مطالعه الگوهای صرفی یا ساخت‌واژه کمک فراوانی به گسترش زبان فارسی در عصر حاضر خواهد کرد. هیچ‌کس و هیچ نهادی بدون توجه به این الگوهای ساخت‌واژی نمی‌تواند ادعای کمک به زبان فارسی داشته باشد. در زبان فارسی گاه هر شاعر به تنهایی و به‌طور مستقل موفق شده است الگو یا الگوهای خاصی برای واژه‌سازی ارائه کند.

در این پژوهش سعی شده است شعر یکی از شاعران زبان فارسی از این منظر بررسی شود تا نشان داده شود که شاعران چگونه می‌توانند در زنده نگه‌داشتن، تقویت و ارتقای جایگاه، گستردن، و نیز به‌روز نگه‌داشتن زبان فارسی نقش داشته باشند و این روند نیز ادامه یابد. برای این منظور شعر نظامی گنجوی انتخاب شده تا مشخص شود وی چه مقدار برای زبان فارسی امکان‌سازی کرده است. این مقاله در پی اثبات این امر است که چطور نظامی با استفاده از محدودیت‌های قافیه شعر، دست به نوآوری‌هایی زده که هم به زیبایی شعرش کمک کرده و هم خدمات شایانی به زبان فارسی و شعرای بعد از خود کرده است. نظامی در تنگنای قافیه واژه‌هایی ساخته که در نوع خود بی‌نظیر است و اگر بخواهیم یک شاعر موفق زبان فارسی را در واژه‌سازی معرفی کنیم او می‌تواند نظامی باشد. نبوغ و خلاقیت نظامی در ترکیب‌سازی قابل مقایسه با هیچ شاعر دیگری نیست.

## ۲- پیشینه بحث

تأکید این مقاله بر دو نکته است: واژه‌سازی در نظامی و کشف امکانات زبانی یا دستوری تازه در زبان فارسی.

در ترکیب‌سازی زبان فارسی و نقش آن در گسترش زبان، تحقیقات فراوانی انجام شده است اما به ترکیب‌سازی آثار نظامی کمتر پرداخته‌اند. سمیعی (گیلانی) (۱۳۷۹) در مقاله «ترکیب و اشتقاق دو راه اصلی واژه‌سازی»، به نقش این دو فرایند در واژه‌سازی پرداخته است. علی‌یوسفی (۱۳۷۰: ۲۷-۲۸) در مقاله‌ای کوتاه به ترکیب‌سازی در مخزن‌الاسرار نظامی توجه کرده و نوشته است: «یک نکته بسیار جالب در مورد کلمات مرکب در مخزن‌الاسرار نظامی که بیانگر قدرت شگرف نظامی در واژه‌سازی است، عدم تکرار ترکیبات تازه است. به این معنی که هر یک از کلمات تازه‌ای که در مخزن‌الاسرار به کار رفته، فقط یک بار به کار رفته و تکرار نشده است. در مخزن‌الاسرار حدود بیش از ۴۵۰ کلمه جدید وجود دارد، از میان این تعداد کلمه در منظومه‌ای بالغ بر ۲۲۵۰ بیت، تقریباً ۹۸ درصد غیر تکراری است. به عبارت دقیق‌تر در میان ۴۵۰ ترکیب که ساخته نظامی است، حدود پانزده کلمه - آن هم هر کدام فقط یک بار - تکرار شده است». عاصی (۱۳۷۱: ۳۰۰) در مقاله‌ای به نقش ترکیب‌سازی‌های نظامی پرداخته و اهمیت ترکیب‌سازی در زبان فارسی را خاطرنشان کرده و نوشته است: «بیشتر ساخت‌های اشتقاقی فارسی بر پایه بن فعل ترکیبی شکل می‌گیرند و در حقیقت جبران‌کننده سیستم بسته افعال ساده و ساخت‌های اشتقاقی، سیستم باز و قابل گسترش افعال ترکیبی است». قاسمی‌پور (۱۳۹۰: ۱۱۸) که در مقاله‌اش سعی کرده هنر ترکیب‌سازی نظامی را بر مبنای دیدگاه فرمالیست‌های روسی بررسی کند نوشته است: «هرچند هنوز فرهنگ‌نامه‌ای تاریخی از ترکیبات اشتقاقی در زبان فارسی در دست نیست تا ترکیبات اشتقاقی شعر نظامی براساس آن بررسی شوند، باور نگارنده بر این است که بیشتر این ترکیبات را نظامی ساخته و پرداخته و وارد زبان فارسی کرده است».

محققان زبان فارسی به امکانات زبانی کمتر توجه کرده‌اند. سبزی‌پور (۱۳۹۲) در مقاله «امکانات دستوری و لزوم توجه به آنها در شعر فارسی (مطالعه موردی: شاهنامه فردوسی)» به بررسی نقش امکاناتی پرداخته که شعرا ایجاد و با آنها زبان فارسی را توانمند کرده‌اند. هدف تحقیق بررسی امکانات دستوری برای نشان دادن توانایی زبان فارسی در سرودن شعر و نیز لزوم توجه به این امکانات برای شناسایی سازوکارهای برون‌رفت شعرا از تنگنای دستوری در

سرودن شعر است. رضایی (۱۳۹۰) به بررسی امکانات دستوری کشف شده سعیدی در بوستان پرداخته‌است.

تحقیقات دیگری نیز در آثار نظامی شده، اما هیچ‌کدام به نقش قافیه و اهمیت آن در واژه‌سازی نپرداخته‌اند. به‌عبارتی‌دیگر، به توصیف محصولات و ساخته‌های زبانی نظامی پرداخته‌اند اما بررسی نکرده‌اند که چرا نظامی این‌همه ترکیب جدید ساخته‌است.

### ۳- نقش شاعران در تقویت زبان فارسی

کاربران و محققان هر زبانی به طریقی سعی دارند زبان خود را مطابق نیازهای زمان به پیش برند، یعنی سعی می‌کنند تا زبانشان چنان قوی باشد که بتواند مطابق نیاز روز پیش برود. در این مهم تعدادی از زبان‌ها به اقبال دست پیدا می‌کنند و تعدادی نیز بخت آن را ندارند که همپای زمان باشند و خاموش می‌شوند. هر زبانی با استفاده از روش‌های خاصی سعی دارد تا خود را با نیازهای روز هماهنگ کند، یعنی برای رفع نیازهای تازه خود واژه‌سازی کند.

زبان‌شناسان سعی کرده‌اند زبان‌ها را به انواعی طبقه‌بندی کنند تا رده آنها مشخص شود. به‌عنوان نمونه ویلهلم فن شلگل (به نقل از عاصی، ۱۳۷۱: ۲۹۸-۲۹۹) در سال ۱۸۱۸ همه زبان‌ها را به سه دسته بزرگ زبان‌های بدون ساخت دستوری، زبان‌های وندی، و زبان‌های تصریفی<sup>۱</sup> تقسیم نمود و گروه سوم را در دو دسته ترکیبی و تحلیلی گنجانده. به نظر وی بیشتر زبان‌های کهن مانند یونانی، لاتینی، سنسکریت، - و احتمالاً فارسی باستان - در شمار زبان‌های ترکیبی می‌آیند و صورت تحول‌یافته و نوین آنها در گروه زبان‌های تحلیلی جای می‌گیرد. قرار گرفتن یک زبان در یک دسته تا حدی روش واژه‌سازی آن را مشخص می‌کند. ساخت واژه جدید روش‌های زیادی دارد. در زبان فارسی برخی محققان - برای نمونه، افراشی (۱۳۸۶)، غلامعلی‌زاده (۱۳۹۰) - سعی کرده‌اند تعدادی از این روش‌ها را بیان کنند. به طور کلی فرایندهای واژه‌سازی را می‌توان به شرح زیر بیان کرد:

- ۱- اشتقاق؛ ۲- ترکیب؛ ۳- اشتقاق/ ترکیب؛ ۴- قرض‌گیری؛ ۵- ادغام؛ ۵- سرواژه‌سازی؛ ۶- کوتاه‌سازی؛ ۷- تبدیل؛ ۸- پس‌سازی؛ ۹- تکرار.<sup>۸</sup>

1. flexional
2. borrowing
3. blending
4. acronym formation
5. clipped
6. conversion
7. back formation
8. reduplication

از بین این روش‌ها در زبان فارسی، به دو روش؛ اشتقاق و ترکیب‌سازی، بیش از همه توجه شده‌است. همه کسانی که پدیده واژه‌سازی زبان فارسی را بررسی کرده‌اند، سعی نموده‌اند با استفاده از پیکره زبانی به توصیف آن بپردازند و کسی سهم نهادها، اشخاص و مردم را در این امر مشخص نکرده‌است. به عنوان مثال کسی بررسی نکرده که زبان فارسی که ادامه زبان دری است، چگونه این همه امکانات زبانی به دست آورده و یا سهم هر شاعر چقدر است. اگر بتوان روزی همه متون کهن را از این حیث بررسی کرد و به جواب سؤالات زیر رسید، شاید خیلی از مجهولات زبان فارسی معلوم شود:

۱- هر نویسنده یا شاعر، چه مقدار از امکانات موجود زبان فارسی استفاده کرده و چه مقدار امکان زبانی را به زبان فارسی اضافه کرده‌است؟ به عبارت دیگر، آیا جیره‌خوار و مصرف‌کننده بوده یا تولیدکننده و خلاق؟

۲- دیگران از امکاناتی که یک شاعر یا نویسنده به زبان فارسی افزوده‌است، چه استفاده‌هایی کرده‌اند؟ به عبارتی دیگر، ترکیب تازه‌ای که یک شاعر در موقعیت خاص ساخته، آیا بعد از او به کار رفته یا فراموش شده‌است؟

#### ۴- نقش قافیه در واژه‌سازی شعر نظامی

خلاقیت‌ها و نوآوری‌های نظامی، شعر او، به ویژه شعر نمایشی او را در منظومه‌های خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و هفت‌پیکر بر قله قرار داده‌است. دلایل این امر بسیار است و قصد بررسی این دلایل نیست، فقط به عنوان نمونه یک مهارت نظامی ذکر می‌شود تا توانمندی او در سرودن شعر سنجیده شود. واژگان در دست نظامی همچون موم هستند. او با قدرت بی‌نظیرش نه تنها در بخش قافیۀ شعر، بلکه در تمام بخش‌های یک بیت و در سراسر اشعار خویش به هنرنمایی پرداخته‌است. وی هر جا قصد کرده دست به خلق واژه زده و هر جا احساس کرده شعرش تکراری است ترکیب تازه ساخته تا با تازگی واژه، جان تازه‌ای به شعر ببخشد.

در این تحقیق، منظور از واژه جدید، هر کلمه تازه‌ای است که از طریق فرایند واژه‌سازی اشتقاق و ترکیب ساخته شده باشد. منظور از ترکیب نیز کلمات مرکبی است که تشکیل شده از دو جزء هستند. مثلاً ممکن است مرکب از اسم + صفت؛ اسم + اسم؛ صفت + صفت + صفت؛ اسم + بن فعل؛ صفت + بن فعل و ... باشند. همچنان که گذشت، نظامی کمتر واژه‌ها و ترکیبات ساخته خویش را تکرار می‌کند. در این بخش فقط آن دسته از ترکیباتی بررسی می‌شود که در جایگاه قافیه قرار گرفته و احتمالاً نظامی آن ترکیبات را به دلیل رعایت وزن



ساخته‌است. ناگفته پیداست که چنین حکمی از قدرت شاعرانگی نظامی نه تنها کم نخواهد کرد، بلکه بدان خواهد افزود، چرا که در این تنگناها قدرت شاعر خود را به رخ خواننده می‌کشد. این ویژگی از واژه‌سازی نظامی مختص یک اثر و یا یک منظومه نیست، بلکه در همه اشعار نظامی چنین واژه‌سازی‌هایی به چشم می‌خورد. در این تحقیق واژه‌ها و ترکیبات برساخته نظامی در چند بخش به شرح زیر دسته‌بندی می‌شود:

الف- ترکیبات یا واژه‌هایی که فقط یک بخش آنها جزئی از قافیه است و با یک کلمه مفرد هم‌قافیه شده‌اند؛

ب- واژه‌هایی که دوجزبی هستند و با یک کلمه دوجزبی دیگر هم‌قافیه شده‌اند. در زیر نمونه‌هایی از هر دو دسته ارائه می‌شود. برای دیدن بهتر شواهد و مشخص شدن درست نوع واژه‌ها و کلمات قافیه، فقط کلمات قافیه ردیف شده‌است و در ادامه آن، نمونه اشعار به طور کامل ذکر خواهد شد:

دسته اول: قافیه مصرع اول دوجزئی، قافیه مصرع دوم یک جزئی<sup>(۱)</sup>:

|               |                    |
|---------------|--------------------|
| زلیخپناه /    | چاه (م، ۹/۲۵)      |
| سحرافروز /    | روز (م، ۱۱/۲۵)     |
| خنده‌ناک /    | چاک (م، ۱۴/۲۵)     |
| شکرخنده /     | افکنده (م، ۲۹/۲۶)  |
| سبزخوان /     | آسمان (م، ۵۴/۲۷)   |
| زرین‌رسن /    | یاسمن (م، ۶۷/۲۷)   |
| جگرخواره /    | پاره (م، ۱۶/۲۸)    |
| نظرتاب /      | آب (م، ۲۶/۲۹)      |
| کهن‌زاد /     | یاد (خ، ۱/۱۴۶)     |
| انصاف‌سازی /  | بازی (خ، ۳۱/۱۴۹)   |
| آب‌دستی /     | بستی (خ، ۴/۱۵۱)    |
| خلوت‌ساز /    | دراز (ه، ۱۵/۲۳۴)   |
| دانش‌آبادی /  | استادی (ه، ۶۷/۲۲۶) |
| تضرع‌ساز /    | آواز (ه، ۱۰۶/۶۷۳)  |
| خجسته‌نامان / | خرامان (ل، ۵۹/۴۷۹) |
| آتشین‌تاب /   | خواب (ه، ۸۶/۴۹۴)   |
| نشانه‌گاه /   | ماه (ل، ۴۵/۵۲۷)    |
| پیش‌رکاب /    | خطاب (ه، ۶/۶۷۸)    |

معلوم است که تعدادی از این ترکیبات نادر هستند و این را باید مدیون تنگنای قافیه بود. اگر بتوان با نرم‌افزاری کلماتی را از زبان فارسی که به *âh*- ختم شده‌اند استخراج نمود، احتمالاً واژه‌های زیادی نمی‌توانند با کلمه «شاه» هم‌قافیه شوند، مگر اینکه واژه‌های تازه یا

کلماتی مرکب ساخته شوند که معنای جدیدی پیدا کنند. به عنوان نمونه معنای واژه «رکاب» در ساخت ساده با معنای همین واژه در ساخت مرکب؛ «پیش‌رکاب» تفاوت دارد. با این کار هم شاعر به گسترش زبان فارسی خدمت کرده و هم برای دیگر شاعران امکان‌سازی کرده‌است.

اگر کلمات زبان را همچون جورچین<sup>۱</sup> فرض کنیم، هر کلمه تازه در حکم یک تکه از جورچین خواهد بود و دست بازیگر را باز می‌گذارد تا از امکانات بیشتری استفاده کند. شاعرانی چون نظامی که دست به کشف چنین امکاناتی زده‌اند اندک‌اند. بیشتر شعرای زبان فارسی استفاده‌کنندگان امکانات شاعران قبل از خود هستند. البته این نه فقط در واژه‌سازی که در بلاغت نیز چنین است. شاعران خالق استعاره‌های جدید اندک‌اند، بسیاری از شاعران از استعاره‌های کهنه و حتی مرده<sup>(۲)</sup> استفاده می‌کنند.

دسته دوم: قافیۀ مصرع اول یک‌جزئی، قافیۀ مصرع دوم دوجزئی:

|          |                          |
|----------|--------------------------|
| افسانه / | آتش‌خانه (م، ۹/۲۵)       |
| سال /    | ورق‌مال (م، ۱۱/۲۵)       |
| سریر /   | تخت‌گیر (خ، ۸/۱۴۶)       |
| باز /    | گنج‌پرداز (خ، ۴۸/۱۶۷)    |
| نخجیر /  | زبون‌گیر (خ، ۷۰/۱۷۱)     |
| خسرو /   | روارو (خ، ۳۲/۱۷۷)        |
| فرمود /  | زودازود (ه، ۵۷/۶۷۶)      |
| باز /    | رعایت‌ساز (ه، ۹۴/۶۸۵)    |
| خویشان / | چابک‌اندیشان (ه، ۱۵/۶۹۶) |
| به /     | صلاح‌ده (ه، ۳۵/۷۴۹)      |
| نزاری /  | طعام‌خواری (ل، ۳۳/۵۵۲)   |
| برومند / | سجده‌پیوند (ه، ۱۸۵/۷۵۲)  |
| برخاست / | راستاراست (م، ۱۶/۲۸)     |

دسته سوم: قافیۀ مصرع اول دوجزئی، قافیۀ مصرع دوم دوجزئی:

|              |                        |
|--------------|------------------------|
| دست‌کاری /   | غمگساری (م، ۳۵/۱۴۱)    |
| دل‌پسند /    | شهرپند (خ، ۳۹/۱۴۲)     |
| پارسی‌خوان / | پارسی‌دان (خ، ۱/۱۶۹)   |
| راه‌داران /  | کام‌کاران (ه، ۴۸/۷۳۵)  |
| جهان‌گیر /   | آسمان‌گیر (ل، ۱۰۲/۴۸۲) |
| ناجوانمرد /  | رایگان‌گرد (ل، ۴۶/۵۰۷) |
| اسیربندی /   | نشاط‌مندی (ل، ۶۰/۵۱۱)  |
| بی‌وفایی /   | خلاف‌رایی (ل، ۴/۵۰۹)   |
| تیزهوشی /    | زبان‌فروشی (ل، ۴/۵۱۷)  |

پیداست که شاعر ترکیبات تازه «راستاراست»، «زودازود»، «روارو» را با تکرار ساخته‌است. وی علاوه بر چشم‌داشتن به قافیه و رفع مشکل آن به صناعات ادبی نیز التفات داشته و مهارت خویش را در استفاده از ایهام تناسب نشان داده‌است. نمونه‌های دیگر:

سرآهنگ پیشینه کج‌رو کند      نوایی دگر در جهان نو کند  
(اقبال‌نامه: ۲/۱۳۱۷)

در این بیت شاعر به خاطر هم‌قافیه کردن واژه‌های تازه با «نو» ترکیب «کج‌رو» را ایجاد کرده‌است، نیز «سرآهنگ» که یک ترکیب است، با نوا تناسب دارد.

دو باشد مگس انگبین‌خانه را      فریننده چون شمع پروانه را  
(همان: ۱۱۵۲/۱۳۲۱)

شاعر کلمه دوم ترکیب «انگبین‌خانه» را با واژه «پروانه» هم‌قافیه کرده‌است.

به داد و دهش چیره‌بازو بود      جهان‌بخش بی هم ترازو بود  
(همان: ۱۲/۱۳۲۳)

در بیت پیش شاعر برای قافیه، واژه «چیره‌بازو» را ساخته تا با «ترازو» از نظر وزنی متناسب باشد.

نه چون خام‌کاری که مستی کند      به خامه زدن خامه‌دستی کند  
(همان: ۱۴/۱۳۲۴)

شاعر «مستی» را با «خامه‌دستی» هم‌قافیه کرده و با تکواژ «خام» که سه بار تکرار شده، هنرنمایی‌هایی کرده‌است.

به زخم خودش کردم از زخم پاک      نشد زخمه‌زن تا نشد زخمناک  
(همان: ۵۰/۱۳۳۳)

در بیت پیش شاعر پاک و زخم‌ناک را هم‌قافیه کرده و چهار بار تکواژ «زخم» را به کار برده. نظامی زخم‌ناک را در معنای سرودخوان به کار برده‌است.

شه آورد شاه نظر بسته را      مهی از دم اژدها رسته را  
(همان: ۷۴/۱۳۳۷)

شاعر جزء دوم ترکیب «نظر بسته» را با واژه «رسته» هم‌قافیه کرده‌است.

به کم مدتی شد چنان سیم‌سنج      که شد خواجه کاروان‌های گنج  
(همان: ۴/۱۳۴۶)

شاعر جزء دوم ترکیب «سیم‌سنج» را با واژه «گنج» هم‌قافیه کرده‌است. در بیتی دیگر، شاعر کلمه گنج را قافیه قرار داده و برای جلوگیری از تکرار به جای «سیم‌سنج» از ترکیب «گنجینه‌سنج» استفاده کرده‌است:

|                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| که چندین ترازوی گنجینه‌سنج | به یکجای چندان ندیده‌ست گنج |
| (همان: ۱۴۳/۱۳۴۶)           |                             |
| به تعلیق آن درس پنهان‌نویس | که نقشی عجب بود نقدی نفیس   |
|                            | (همان: ۶۲/۱۳۵۵)             |

شاعر جزء دوم ترکیب «پنهان‌نویس» را با واژه «نفیس» هم‌قافیه کرده‌است. تیغ نظامی که سرانداز شد کند نشد گرچه کهن‌ساز شد (مخزن‌الاسرار: ۲۹/۱۷)

در بیت پیش شاعر جزء دوم ترکیب «سرانداز» را با واژه «کهن‌ساز» هم‌قافیه کرده‌است.

|                           |                         |
|---------------------------|-------------------------|
| آب ز نرمی شده قاقم‌نمای   | طرفه بود قاقم سنجاب‌سای |
|                           | (همان: ۴۳/۲۶)           |
| در آن وحشت آباد فترت‌پذیر | شده دولت شه مرا دستگیر  |
|                           | (اقبال‌نامه: ۱۳۱۹/۵۱)   |

در بیت پیش شاعر به خاطر هم‌قافیه کردن با واژه «دستگیر» ترکیب «فترت‌پذیر» را ایجاد کرده که باعث ایجاد موسیقی کناری شده‌است.

|                            |                       |
|----------------------------|-----------------------|
| عروسی ز پایین‌پرستان او    | کزو بود خرم شبستان او |
|                            | (همان: ۱۳۳۵/۴۱)       |
| زان نهادم که این چنین گنجی | نبود بی جزا و پارانجی |
|                            | (هفت‌پیکر: ۱۱۲/۷۰۰)   |

شاعر در بیت نخست، جزء دوم ترکیب «پایین‌پرستان» را با واژه «شبستان»، و در بیت دیگر «پارانج» را با گنج - گویا به قیاس با کلمه مرکب «دست‌رنج» - هم‌قافیه کرده‌است.

|                          |                       |
|--------------------------|-----------------------|
| چون ابن‌سلام از آن نیازی | شد نامزد شکیب‌سازی    |
|                          | (لیلی‌ومجنون: ۲۸/۴۹۷) |

در این بیت برای هم‌قافیه ساختن «نیازی» (نیازمندی) کلمه مرکب «شکیب‌سازی» ساخته شده‌است.

|                          |                       |
|--------------------------|-----------------------|
| آن باد که این دُهل‌زبانی | باشد تهی از تهی‌زبانی |
|                          | (همان: ۵۹/۵۰۰)        |

دو کلمه «دُهَل زبانی» و «تهی زبانی» از ترکیبات رسا و پرمعناست.

دادیم زبان به مهر و پیوند و امروز همی کشی زبان‌بند

(همان: ۹۷/۵۰۱)

ترکیب «زبان بند» برای هم‌وزنی با کلمه مفرد «پیوند» ساخته شده‌است. شاید به ذهن برسد ترکیبات مصرع دوم بیشتر از روی اجبارند، چون شاعر اغلب زمانی مصرع دوم را می‌گوید که مصرع اول را گفته باشد. اما این چندان صحیح نیست. شاعران اغلب می‌توانند با جابه‌جایی دو مصرع مشخص نکنند کدام کلمه قافیه را اول به طور طبیعی و کدام کلمه را از روی ناچاری و فقط برای پرکردن وزن یا هماهنگ کردن موسیقی به زبان آورده‌اند. به عبارتی دیگر، دقیقاً نمی‌توان مشخص کرد کدام کلمه دیرتر به ذهن شاعر نشست است اما با شگردهایی می‌توان فهمید که شاعر کدام یک از دو کلمه قافیه را اول و کدام را دوم گفته‌است و آن شگرد توجه به دایره واژگان زبان شاعر است. در دایره واژگان شاعری مثل نظامی اگر واژه‌هایی مثل «سجده پیوند»، «رعایت‌ساز»، «رایگان‌گرد»، «نشاط‌مند»، «چابک‌اندیش»، «اسیربند»، «پارسی‌خوان»، «زلیخاپناه»، «دانش‌آباد» و ... وجود داشت، طبیعتاً باید قبل از نظامی آنها را به کار می‌بردند، همان‌طور که قاسمی‌پور (۱۳۹۰: ۱۱۸) گفته‌بود، اگرچه هیچ سامانه‌ای به چنین بررسی‌ای دست نزنده تا مشخص کند کدام یک از این ترکیبات قبل از نظامی وجود داشته و کدام ساخته ذهن تیز و واژه‌پرداز نظامی است، اما کسانی که یک بار آثار نظامی را به دست بگیرند، متوجه می‌شوند که بسیاری از ترکیبات مختص نظامی است. در زیر یکی از تکواژهای پرسامد اشعار نظامی بررسی می‌شود تا این امر بیشتر روشن شود. نگارندگان مقاله برای نشان دادن نقش نظامی در ترکیب‌سازی تلاش کرده‌اند تا از طریق سامانه‌هایی اثبات کنند که این ترکیبات از آن نظامی است. پس از دو منبع وبگاه گنجور (<http://ganjoor.net>) و «فرهنگ‌نامه شعری براساس آثار شاعران قرن سوم تا یازدهم هجری، شامل ترکیبات، کنایات، اصطلاحات»، تألیف دکتر رحیم عقیفی (۱۳۷۶)، ترکیبات مورد نظر این مقاله را بررسی کردند و نتایج زیر حاصل شد:

۱- تعدادی از این ترکیبات فقط در آثار نظامی به کار رفته‌است، پس نظامی به احتمال قریب به یقین آنها را ساخته و در جایگاه قافیه استفاده کرده‌است، مانند: دانش‌آباد، داغ‌سازی، راستاراست، انصاف‌سازی، زلیخاه‌پناه، سجده‌پیوند، سحرافروز، صلح‌سازی، طعام‌خواری، تضرع‌ساز، عذرساز، پیش‌رکاب، آتشین‌تاب، سنجاب‌سای، رعایت‌ساز، قاقم‌نمای، فترت‌پذیر، نشانه‌گاه، پنهان‌نویس، شکیب‌سازی، تهی‌ساز، سیم‌سنج، دُهَل زبانی، طوق‌سازی،

زخمناک، نشاطمند، دُهل‌ساز، خام‌دستی، خلاف‌رایی، شفا‌ساز، چیره‌باز، زبان‌فروشی، نظاره‌سازی، انگبین‌خانه، دوادساز، نخچیرسازی.

۲- تعدادی از این ترکیبات علاوه بر نظامی، در اشعار بعد از نظامی نیز به کار رفته‌است، پس بر ساخته نظامی است و دیگران از آن استفاده کرده‌اند. امیر خسرو دهلوی، از مقلدان نظامی، بیش از دیگران از ترکیبات او استفاده کرده: خنده‌ناک (عرفی شیرازی، نیمایوشیچ، عبید زاکانی)، نظرتاب (بیدل دهلوی)، کهن‌زاد (عطار نیشابوری)، خلوت‌ساز (عطار نیشابوری، اوحدی مراغه‌ای)، خجسته‌نامان (امیر خسرو دهلوی)، آتش‌خانه (رضی‌الدین آرتیمانی، عرفی شیرازی، صائب، طالب آملی)، ورق‌مال (امیر خسرو دهلوی)، زودازود (مولوی، امیر خسرو دهلوی)، آسمان‌گیر (مولوی، امیر خسرو دهلوی، اقبال لاهوری)، رایگان‌گرد (امیر خسرو دهلوی)، پایین‌پرستان (امیر خسرو دهلوی)، نظر بسته (عطار، وحشی بافقی، صائب تبریزی، پروین اعتصامی)، گنجینه‌سنج (محتشم کاشانی)، کهن‌ساز (عطار، بیدل دهلوی، اقبال لاهوری)، تهی‌میانی (امیر خسرو دهلوی)، زبان‌بند (عطار، سعدی، وحشی بافقی، محتشم کاشانی، رضی‌الدین آرتیمانی، شمس‌قیس رازی، طالب آملی)، نکته‌ساز (وحشی بافقی)، ادب‌ساز (بیدل دهلوی)، نوحه‌ساز (نظامی: «ی» مصدری، عوفی: «ی» وحدت، وحشی بافقی: «ان» جمع، محتشم کاشانی: صفت فاعلی نوحه‌ساز)، دستان‌ساز (نظامی: به معنای نوازنده و دستان‌پرداز، وحشی بافقی: به معنای نوازنده و خواننده)، خشم‌ساز (وحشی بافقی: خشم‌سازی)، سفرساز (وحشی بافقی: سفرسازنده)، تحت‌گیر (امیر خسرو دهلوی)، گنج‌پرداز (سنایی، اوحدی)، غمزه‌سازی (سنایی غزنوی)، آب‌دستی (عارف اردبیلی در *فره‌ادنامه* به تقلید از خسرو و شیرین نظامی)، سحرساز (امیر خسرو دهلوی).

دلیل دیگری که اثبات می‌کند نظامی در ترکیب‌سازی تبحر خاصی داشته نظر نظامی پژوهان است. برات زنجانی صفحات زیادی از کتاب «احوال و آثار و شرح مخزن‌الاسرار نظامی گنجوی» را به ترکیب‌سازی‌های نظامی اختصاص داده و نوشته‌است که نظامی فقط با پسوند «گاه»/ «گه» ترکیبات زیر را ساخته‌است:

«ساحل‌گاه، عنوان‌گاه، دولت‌گاه، بیغوله‌گاه، دعوت‌گاه، غارت‌گاه، دوار‌گاه، سیل‌گاه، سرین‌گاه، وطن‌گاه، حوالت‌گاه، تاراج‌گاه، عطف‌گاه، ناموس‌گاه، عرض‌گاه، خصومت‌گاه، فراخی‌گاه، بالین‌گاه، عبرت‌گاه، زرع‌گاه، بلندی‌گاه، طنز‌گاه، بوسه‌گاه، محراب‌گاه، گور‌گاه، پرخاش‌گاه، پایین‌گاه، غار‌گاه، دیوان‌گاه»

ترکیبات جدید با واژه‌نامه: «نوش‌نامه، هوس‌نامه، حکم‌نامه، روزنامه، هنرنامه، تسلیم‌نامه، ره‌نامه، خردنامه، رصدنامه، لقب‌نامه» (زنجانی، ۱۳۷۲: ۱۳۵).

## ۴-۱- تکواژ ساز / sâz-

برای اثبات اینکه نظامی ترکیبات تازه را در تنگنای قافیه ساخته‌است، یکی از تکواژهای پربسامد وی بررسی می‌شود، تا به پرسش‌های زیر پاسخ داده شود:

الف- شاعر از این تکواژ چه مقدار در خلق واژه جدید استفاده کرده‌است؟

ب- این مقدار واژه‌ای که شاعر ساخته در چه محیطی به کار برده شده‌است؟

تکواژ «ساز» گویا دو اصل یا ریشه دارد: بن فعل یا ماده مضارع از مصدر ساختن، و وسیله‌ای در موسیقی. نظامی «ساز» را در هر دو معنا به کار برده‌است اما در این بخش تکواژی که در ساخت کلمه مرکب نقش دارد و واژه تازه ساخته بررسی می‌شود. هدف این است که نشان داده شود این ترکیبات اغلب برای پر کردن خلاء وزنی قافیه ساخته شده‌اند. در خمسه نظامی مجموعاً ۱۴۶ ترکیب؛ مخزن/الاسرار: ۱۲، خسرو و شیرین: ۳۹، هفت‌پیکر: ۴۰، لیلی و مجنون: ۱، شرف‌نامه: ۳۹ و اقبال‌نامه: ۱۵ ساخته شده‌است<sup>(۳)</sup>. در ادامه، نخست تعدادی از این واژه‌ها یا ترکیبات ذکر می‌شوند:

|               |                        |
|---------------|------------------------|
| کهن‌ساز /     | سرانداز (م، ۲۹/۱۷)     |
| نکته‌ساز /    | عشق‌باز (م، ۱۲/۲۹)     |
| داود ساز /    | ایاز (م، ۵۴/۳۱)        |
| ادب‌ساز /     | باز (پرنده) (م، ۱۱/۷۰) |
| تهی‌ساز کرد / | باز کرد (م، ۷۸/۸۶)     |
| خاموش ساز /   | باز (م، ۴۶/۸۸)         |
| ذهل ساز /     | آواز (خ، ۴/۱۳۱)        |
| انصاف‌سازی /  | بازی (خ، ۳۱/۱۴۹)       |
| سحرسازی /     | شیشه‌بازی (خ، ۲/۱۵۰)   |
| طوق‌سازی /    | بازی (خ، ۷۴/۲۹۲)       |
| کیسه‌پرداز /  | شفاساز (خ، ۹۱/۳۰۸)     |
| غمزه‌سازی /   | ترکتازی (خ، ۱۴/۴۹۱)    |
| نظاره‌سازی /  | حقه‌بازی (خ، ۵۸/۵۴۰)   |
| نوحه‌سازی /   | نیازی (خ، ۴۴/۵۴۳)      |
| داغ‌سازی /    | چراغ‌بازی (ل، ۴۱/۵۵۵)  |
| تضرع‌ساز /    | آواز (ه، ۱۰۶/۶۷۳)      |
| دستان‌ساز /   | لعبت‌باز (ه، ۱۲۸/۶۷۴)  |
| ولایت باز /   | رعایت‌ساز (ه، ۹۴/۶۸۵)  |
| نخجیرسازی /   | دست‌بازی (ش، ۱۱۹/۹۷۵)  |
| تیغ‌بازی /    | صلاح‌سازی (ش، ۸۳/۹۹۷)  |
| عذر‌ساز /     | فراز (ش، ۲۷۶/۱۱۰۴)     |
| خشم‌ساز /     | باز (ش، ۴۴۹/۱۱۱۶)      |
| نمازی /       | رزم‌سازی (ش، ۲۲/۱۱۲۸)  |
| سفرساز /      | باز (ا، ۸۴/۱۳۶۸)       |
| رودساز /      | دراز (ا، ۲/۱۴۴۹)       |

این فقط اندکی از تلاش نظامی برای ساخت واژه‌های جدید در جایگاه قافیه است. پس باید سپاسگزار شاعرانی بود که دست به چنین ابتکاراتی زده‌اند و شاید اگر در زمان معاصر هم محدودیت قافیه بود و شعر نو، سپید و دیگر شعرها همه‌گیر نمی‌شدند، باز این ترکیب‌سازی و ساخت‌واژه‌های تازه ادامه داشت، اما به هر رو، هر نوآوری زیبایی‌هایی نیز در پی دارد و شعر معاصر هم در نوع خود زیبایی‌هایی دارد.

تکواژ «ساز» در شعر نظامی، گاه چنان ماهرانه در دل ترکیبات به کار رفته‌است که خواننده دقیقاً نمی‌داند که «ساز» بن فعل است یا آلت موسیقی:

|                                   |  |
|-----------------------------------|--|
| درآوردند مرغان <u>دُهل‌ساز</u>    | سحرگه پنج نوبت را به آواز<br>(خسرو و شیرین: ۴/۱۳۱) |
| یافته در نغمه <u>داودساز</u>      | قصه محمود و حدیث ایاز<br>(مخزن‌الاسرار: ۵۴/۳۱)     |
| سرا چون هاتف دل دید <u>دم‌ساز</u> | بـرآورد از رواق همـت آواز<br>(خسرو و شیرین: ۱/۱۴۰) |
| زند زرتشت نغمه <u>ساز</u> بر او   | مُغ چو پروانه خرقه‌ساز بر او<br>(هفت‌پیکر: ۴۱/۶۹۱) |
| رونده رهی زن که بر <u>رودساز</u>  | چو عمر شه آن راه باشد دراز<br>(اقبال‌نامه: ۲/۱۴۴۹) |

این اشعار نشان‌دهنده قدرت نظامی در کشف ترکیبات است و نیز باید به قدرت قافیه و اهمیت آن در گسترش واژگان زبان فارسی توجه بیشتری کرد. در تحقیقی مشابه (ظهوری، ۱۳۹۴) در اشعار سعدی، نشان داده شده که سعدی نیز برای گذر از تنگنای قافیه واژه‌های فراوانی از عربی قرض گرفته و وارد زبان فارسی کرده. این امر نشان‌دهنده نقش قافیه در زبان فارسی است که تا حال مجهول مانده و کمتر بدان توجه شده‌است.

##### ۵- نتیجه‌گیری

در این پژوهش مشخص شد نظامی در ترکیب‌سازی مهارت زیادی دارد و کمیت ترکیب‌سازی و نوآوری او پوشیده نیست. با کمی دقت در جایگاه ترکیب‌هایی که نظامی در شعر ساخته، مشخص می‌شود او بیشتر این ترکیبات را برای پرکردن خلاء قافیه ساخته‌است. یعنی اگر تنگنای قافیه نبود، شاید نظامی این مقدار واژه به واژه‌های زبان فارسی نمی‌افزود. در این تحقیق تکواژ «ساز»، از تکواژهای پربسامد خمسه نظامی نیز به عنوان شاهد آورده شد. نظامی از این تکواژ مجموعاً ۱۴۶ بار در ساخت ترکیبات و واژه‌های جدید استفاده کرده‌است که



عمدتاً در جایگاه قافیه بوده به جز سه بار در مخزن‌الاسرار، چهار بار در خسرو و شیرین، هشت بار در هفت‌پیکر، سه بار در شرف‌نامه و سه بار در اقبال‌نامه. یعنی ۸۵ درصد در جایگاه قافیه و کمتر از ۱۵ درصد - ۲۱ بار - در جایگاه غیرقافیه. این امر نشان می‌دهد که این ترکیبات بدیع به احتمال قوی برای پرکردن قافیه بوده‌است و از اینجا نقش قافیه در گسترش واژه‌های زبان فارسی مشخص می‌شود.

### پی‌نوشت

۱. در بخش‌هایی از مقاله، به آثار نظامی با نشانه‌های اختصاری اشاره شده‌است: م، مخزن‌الاسرار؛ خ، خسرو و شیرین؛ ه، هفت‌پیکر؛ ل، لیلی و مجنون؛ ا، اقبال‌نامه؛ ش، شرف‌نامه.
۲. منظور از استعاره مرده در اینجا فقط dead metaphor نیست بلکه هر نوع استعاره‌ای است که تازگی خودش را از دست داده و پژمرده شده‌است و به کار بردنش در شعر چندان لطف و هنری ندارد. استعاره مرده فقط استعاره‌ای است که به سبب کثرت استعمال از نشان دادن هر گونه رابطه و تشابهی باز مانده باشد. مانند آوردن «کمان» در وصف ابروی یار (شریفی، ۱۳۸۷: ۱۳۸).
۳. البته باید خطای انسانی را نیز در این شمارش نظر گرفت.

### منابع

- افراشی، آ. ۱۳۸۶. ساخت زبان فارسی، تهران: سمت.
- رضایی، ه. ۱۳۹۰. امکانات دستوری در بوستان سعدی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات گیلان.
- زنجانی، ب. ۱۳۷۲. احوال و آثار و شرح مخزن‌الاسرار نظامی گنجوی، تهران: دانشگاه تهران.
- سبزیعلیپور، ج. ۱۳۹۲. «امکانات دستوری و لزوم توجه به آنها در شعر فارسی (مطالعه موردی: شاهنامه فردوسی». دستور، (۱۰): ۸۹-۱۱۶.
- سمیعی (گیلانی)، ا. ۱۳۷۹. «ترکیب و اشتقاق دو راه اصلی واژه‌سازی». نشر دانش، (۳۰): ۱۳-۱۶.
- شریفی، م. ۱۳۸۷. فرهنگ ادبیات فارسی، تهران: معین.
- صادقی، ع. ا. ۱۳۵۷. تکوین زبان فارسی، تهران: دانشگاه آزاد ایران.
- \_\_\_\_\_ . [سرپرست] ۱۳۹۲. فرهنگ جامع زبان فارسی، ج ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ظهوری، ف. ۱۳۹۴. بررسی نقش قافیه در گسترش واژه‌های عربی در فارسی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته ادبیات تطبیقی عربی - فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت.

- عاصی، س. م. ۱۳۷۱. «نقش ترکیب در گسترش واژگان زبان فارسی با نگرشی بر آثار نظامی». فرهنگ، (۱۰): ۲۹۷-۳۱۶.
- عفیفی، ر. ۱۳۷۶. فرهنگ‌نامه شعری براساس آثار شاعران قرن سوم تا یازدهم هجری، شامل ترکیبات، کنایات، اصلاحات، ۳ جلد، تهران: سروش.
- علی‌یوسفی، ح. ۱۳۷۰. «ترکیب‌سازی در مخزن‌الاسرار». مجله رشد آموزش زبان و ادب فارسی، (۲۵): ۳۱-۲۶.
- غلامعلی‌زاده، خ. ۱۳۹۰. ساخت زبان فارسی. تهران: احیاء کتاب.
- قاسمی‌پور، ق. ۱۳۹۰. «ترکیب‌سازی در پنج‌گنج». متن‌شناسی ادب فارسی، (۱۰): ۱۱۷-۱۳۶.
- لازار، ژ. ۱۳۸۴. شکل‌گیری زبان فارسی، ترجمه مهستی بحرینی. تهران: هرمس.
- نظامی، ج. ا. ۱۳۸۲. کلیات نظامی، مطابق نسخه و دستگردی، به اهتمام پ. بابایی، تهران: علم.

# زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

سال اول، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۵، شماره پیاپی ۱

## معرفی سروده‌هایی از شاخه ادبیات شفاهی ایران: سه‌خستی‌های کرمانجی

اسماعیل علیپور<sup>۱</sup> ✉

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۲۶

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۱۹

### چکیده

در این مقاله، سروده‌هایی متعلق به خانواده ادبیات شفاهی ایران از منظر برون‌متنی و درون‌متنی معرفی می‌شود. سه‌خستی‌های کرمانجی، سروده‌هایی سه‌مصراع‌اند که سابقه آنها به ادبیات دوره پیشاسلامی می‌رسد اما هنوز در شاخه ادبیات شفاهی منطقه خراسان سروده و خوانده می‌شوند. در زبان کرمانجی، سه‌خستی‌ها را عمدتاً به آواز می‌خوانند و همین امر سبب افزودن پاره‌هایی بر اصل سه‌مصراع می‌شود. این پاره‌ها بیشتر کارکرد موسیقایی دارد و غالباً برای سازگارشده سه‌خستی‌ها با دستگاه‌های موسیقایی به آنها افزوده می‌شود اما غیر از این، کارکرد معنایی - عاطفی هم دارند. ما پس از بررسی ۳۰۴ سه‌خستی، آنها را از جهت موسیقایی و زمینه معنایی - عاطفی بررسی خواهیم کرد. ضمن اینکه پیش از آن نشان می‌دهیم رابطه این سروده‌ها با ادبیات دوره پیشاسلامی چگونه است. در بخش پیشینه تحقیق و وجه تسمیه این قالب نیز نشان خواهیم داد که چه تحقیقاتی در این مورد تاکنون انجام شده است.

**واژگان کلیدی:** ادبیات شفاهی، فولکلور، زبان کرمانجی، سه‌خستی، ادبیات عهد پیشاسلامی

✉ esmaeilalipoor@yahoo.com

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

## ۱- مقدمه

اینکه ادبیات دوره اسلامی، ارتباط منطقی و نظام‌داری با ادبیات دوره باستانی ایران ندارد، تصوّر نادرستی است. به راحتی می‌توان گفت، ادبیات دوره پیشااسلامی پس از عبور از دل «دگردیسی ژانرها»، که در سه قرن آغازین دوره اسلامی اتفاق افتاد و دنباله تکمیلی آن تا حدود قرن پنجم نیز کشیده شد (زرقانی، ۱۳۹۰: ۲۳۷ به بعد)، در هیأت نوینی تولّد یافت. بنابراین، ادبیات دری دنباله طبیعی ادبیات باستانی ایران است. مدارک تاریخی نشان می‌دهد که در ایران باستان، شعر در کنار موسیقی (آواها و نواها) هویت می‌یافته و غالب شعرها سروده می‌شده‌اند تا به آواز و یا همراه با ادات موسیقی انشاد شوند. نقش موسیقی‌های بیرونی (آواها و نواها) در تکوین هویت موسیقی درونی شعر (وزن) چندان بود که باید گفت دومی، تابعی از اولی بوده‌است، نه برعکس. اگر همین سروده‌ها را با آواز بخوانیم یا بشنویم احساس می‌کنیم وزنشان تابع منطق درونی خودشان است اما همین که آنها را به صورت دکلمه بخوانیم، احساس می‌کنیم در حال خواندن یک قطعه منثور یا شعری با اشکالات فراوان وزنی هستیم. همین امر سبب شده برخی عروضیان و نویسندگان کلاسیک وقتی به سروده‌های ایران باستان برسند، آنها را نوعی «نثر» آهنگ‌دار تشخیص دهند که به همراه آواز خوانده می‌شده‌است (نک. رازی، ۱۳۶۰: ۹۷؛ طوسی، ۱۳۲۵: ۵؛ ۱۳۵۵: ۵۸۶؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۵: ۹۷/۱؛ عنصرالمعالی، ۱۳۶۴: ۱۹۴؛ صادقی، ۱۳۷۹: ۲۳۷، ۲۴۰؛ انجوی شیرازی، ۱۳۵۱: ۴۳/۱، ۱۹۲/۲؛ مراغی، ۱۳۶۶: ۲۰۰؛ اذکائی، ۱۳۷۵: ۲۱۵؛ زرقانی، ۱۳۹۰: ۲۹۳؛ ۱۳۹۱: ۱۵۵ به بعد). در دوره اسلامی، شعر به تدریج از زیر سلطه موسیقی‌های بیرونی خارج شد و با پیدایش وزن عروضی، هویت موسیقایی مستقلی به خود گرفت.

اما سنت همراهی موسیقی و شعر، یکباره از دامنه نهاد ادبی ایران کناره نگرفت که بماند، صورت‌هایی از آن تا روزگار ما نیز حفظ شده‌است. گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهند که رودکی چنگ نیک می‌نواخته و خود یا راوی‌اش سروده‌هایش را همراه با ساز و آواز انشاد می‌کرده‌است (نظامی عروضی، ۱۹۰۹: ۵۲). هم‌چنین فرخی سیستانی شعرهایش را به آواز می‌خوانده. برخی اشارت‌ها در دیوان حافظ نشان می‌دهد که تا حدود قرن هشتم نیز این آمیختگی شعر و موسیقی، جسته و گریخته، وجود داشته‌است. اما آن منطقه‌ای که این سنت ادبی دیرسال توانست حضور خودش را تثبیت کند، البته حوزه ادبیات غیررسمی فارسی است. از نقالی‌ها گرفته تا سروده‌های عامیانه‌ای که به یکی از لهجه‌های غیررسمی سروده می‌شدند و پیوسته همراه با موسیقی‌های آوایی و نوایی انشاد می‌شدند. در دوره کلاسیک، غیر از فهلویات، انواع دیگر شعر (حراره‌ها، سوسیوش‌ها، اورامن‌ها) نیز وجود داشته‌اند که همگی در شمار همین گروه قرار می‌گیرند. دوبیتی‌هایی که امروز در مناطق مختلف ایران توسط عامه

مردم به آواز و همراه با ساز خوانده می‌شود نیز، دنباله همان سنت ادبی دیرسال است که تا به امروز حفظ شده‌است. نکته جالب توجه در این دوبیتی‌ها این است که اشکالاتی که عروضیان بر صورت نوشتاری آنها وارد می‌آورند، در واقع ویژگی این گونه سروده‌هاست و آن سکنه‌های وزنی هنگام اجرا به صورت آواز، کاملاً برطرف می‌شود و در واقع اشکال وزنی بر این دوبیتی‌ها وارد نیست، چون آواز یکی از تمهیدات موسیقایی این سروده‌هاست و نباید آن را کنار گذاشت و گمان کرد که اشکال وزنی دارد. طبیب‌زاده (۱۳۹۱: ۶۷-۶۸) در بررسی گونه‌ای از سروده‌های شفاهی می‌نویسد: «آشفتگی در اندازه مصراع‌ها و وزن این سروده‌ها، احتمالاً از آن روست که آنها را همواره به همراه موسیقی و به صورت آواز می‌خوانند، یعنی به شیوه‌ای که خواننده بتواند با بلند و کوتاه کردن طول مصوت‌ها یا هجاها، ایرادهای وزنی شعر را از میان بردارد. شاید بتوان اقوال ایزدی‌ها را به نوعی بازمانده سنت خسروانی‌ها و خنیاگری پیش از اسلام در ایران دانست».

شاخه‌ای از این سروده‌ها، که در مناطق کردنشین خراسان متداول است، نوعی شعر کرمانجی است که در بین جامعه ادبی به «سه‌خستی» معروف است؛ سروده‌هایی سه‌مصراع، در وزن هجایی که همراه با ساز و آواز خوانده می‌شوند و موسیقی آوایی و نوایی، بخشی از هویت وزنی آنها را شکل می‌دهد. این نوشتار بر آن است تا ضمن بررسی پیوند این سروده‌ها با ادبیات دوره پیشاسلامی، ویژگی‌های بوطیقایی آنها را نیز توصیف کند. در این تحقیق، سیصد و چهار سه‌خستی بررسی شده‌اند.

## ۲- پیشینه تحقیق

ظاهراً نخستین تحقیق جدی در مورد این سروده‌ها توسط دو تن از محققان روسی انجام گرفته‌است. اولین آنها سوکرمان است که کتاب *کرمانجی خراسان* را (۱۹۸۶ در مسکو) به چاپ رساند و دیگری، ایوانف، مؤلف *ترانه‌های کرمانجی* که اثرش به سال ۱۹۲۷ (۱۳۰۶ خورشیدی) به چاپ رسید. این دومی، سه‌خستی‌ها را از میان ایلات و چادرنشینان کرمانج خراسان گردآوری کرده و در *مجله آسیایی بنگال* به چاپ رسانده‌است. پس از اینها، نوبت به ملک‌الشعرا بهار (۱۳۵۱: ۱۲۳) رسید که سروده‌های مذکور توجهش را جلب کرده و براساس ساختار سه‌مصراع‌شان آنها را «غزل سه‌بیتی» نامیده‌است: «یک نمونه بسیار زیبا از غزل‌های هشت‌هجایی کردی که در کردستان خراسان (قسمت استوا یا قوچان حالیه) گفته شده‌است و دارای لغات کهنه و قدیمی است و ما سواد آن را از آقای ایوانف، مستشرق روسی، گرفته‌ایم یادداشت می‌کنیم و آن غزل‌ها سه‌بیتی است... سه‌بیتی هشت‌هجایی کردی:

sær wæ dera:v sær wæ dera:v      سَر وَ دِراو، سَر وَ دِراو  
 zæ eʃqi: tæ bu:mæ zera:v      زُ عشقی ت، بومَ زِراو  
 ma:l ke toonæ dʒa:n dæ gera:v      مال ک تَن جان دِ گِراو.

ای معشوقی که رشته‌آویزهای آذین‌بسته‌ای از سکه‌های نقره بر پیشانی داری  
 به خاطر عشق تو، لاغر و نزار گشته‌ام  
 ثروتی که در بساط ندارم، اما جان خودم را در رهن تو گذاشته‌ام.

پس از اینها، توخدی در *ترانه‌های کرمانجی خراسان* (۱۳۷۴) دویست و دو ترانه را گردآوری کرده‌است. او (همان: ۵) برای نخستین بار عنوان «سه‌خستی» را برای این‌گونه سروده‌ها پیشنهاد می‌کند و مانند بهار آنها را سروده‌های هشت‌هجایی می‌نامد: «باید دانست که شعر و ترانه کرمانجی هجایی است، که از پنج هجا آغاز و به شانزده هجا ختم می‌شود». سپاهی لائین (۱۳۷۶)، با استفاده از عنوان «سه‌خستی»، به اشتباه آنها را «شعر عروضی در بحر هزج» معرفی کرده اما اینکه این‌گونه سروده‌ها را ادامه خسروانی‌های عهد باستان دانسته، درست است. اشتباه عروضی‌دانستن از آنجا ناشی می‌شود که شباهت زیادی میان شعرهای هشت‌هجایی و بحر هزج وجود دارد (نک. زرقانی، ۱۳۹۰: ۹۹-۲۹۱). نویسنده شعر *کرمانجی در موسیقی مقامی کرمانجی خراسان* (۱۳۸۹) نیز این سروده‌ها را در ذیل اشعار عروضی گنجانده‌است. آخرین اشاره به شعر کرمانجی، در مقدمه منظومه چیکسای (۱۳۸۹) یافت می‌شود که شاعرش تصریح می‌کند: اساس وزن شعر کرمانجی، هجایی عددی است.

آثار دیگری هم هست که مستقیم یا غیرمستقیم به موضوع این مقاله مربوط می‌گردد. از جمله، *آسمان بی‌مرز است*، سروده اسماعیل حسین‌پور که شامل یکصد سه‌خستی (هیلو) است. در این اثر سروده‌ها طبقه‌بندی موضوعی شده‌است: زندگی، عشق، امید، روایت نامرادی‌ها و غم قرون گذشته، یادگار اشک و امید و حسرت و آرزوها، رؤیاهای مردمی پاک و ایلیاتی، میهن‌دوستی و فداکاری و دلدادگی به یار و دیار (نک. حسین‌پور، ۱۳۸۹: ۶-۸).

ضیامجیدی و طبیب‌زاده (۱۳۹۰: ۵-۵۴) در مقاله‌ای پس از تقسیم زبان کردی به دو دسته کرمانجی و پهلوانی، برای کرمانجی دو شاخه شمالی یا بهدینانی و جنوبی یا سورانی را ذکر می‌کنند و از نوعی سروده به نام «اقوال» سخن می‌گویند که «سروده‌های مقدس ایزدی‌ها هستند، به گویش کردی کرمانجی... هر قول مرکب از چند بند و هر بند مرکب از چند مصراع (غالباً سه مصراع) مقفاً است. اساساً هر بند دارای قافیه‌ای خاص خود است و عامل تفکیک بندها نیز قافیه است» (همان: ۵۵). آنها (همان: ۶۳) در تکمیل گفتارشان درباره نظام موسیقایی اقوال می‌نویسند: «اکثر بندها در سروده‌های ایزدی مرکب از سه مصراع مقفاست و تعداد

هجاهای مصراع‌ها در هر بند لزوماً مساوی نیست... اقوال ایزدی به هیچ وجه شکل منسجم و یک‌دستی ندارند و تنوع مصراع‌ها از حیث تعداد هجاها بسیار زیاد است.»

در فضای مجازی نیز سیدی‌زاده (۱۳۹۰) درباره آنچه او سه‌خشتی‌ها می‌نامد مطالبی نوشته‌است. او درون‌مایه‌های این اشعار را در چند محور اصلی خلاصه کرده و نشان می‌دهد که این سروده‌ها مشتمل بر عشقی پاک است و ضمن اینکه بیانگر حسرت‌ها و آرزوهای مردمان است، معشوق در آنها گوشه‌نشین نبوده، بلکه سردار سیاه‌چادر است و در کنار همسر به جنگ با دشمن می‌رود. سپس جلوه‌های مثبت و منفی عشق را در این سروده‌ها بررسی می‌کند. پوشیده‌داشتن عشق، دلدادگی به یار و نکوهش چندهمسری، بی‌تابی در دیدار و در فراق دلدار، وفاداری و همدلی از جلوه‌های مثبت عشق و ازدواج اجباری، فرار عاشق و معشوق، بی‌دلی عاشق و معشوق و درخواست‌های ناپسند طرفین از جلوه‌های منفی عشق در این‌گونه سروده‌هاست.

### ۳- وجه تسمیه و تبارشناسی

برای یافتن اجداد باستانی «سه‌خشتی‌ها» باید به سراغ ادبیات باستانی ایران در منطقه غربی فلات برویم. قسمی از سروده‌های عصر پیشاسلامی، که وزن هجایی داشته و به آواز خوانده می‌شده‌است، در منطقه غرب فلات ایران متداول بوده‌است. از آن جمله است خسروانی‌ها که در دربار خسرو پرویز رواج داشته‌است. این نوع شعر، «سه‌مصراع‌ی» و دارای «وزن هجایی» بوده‌است: قیصر ماه ماند و خاقان خرشید / آن من خای ابر مانا کامغاران / کخاهد ماه پوشد کخاهد خرشید (زرقانی، ۱۳۹۰: ۲۸۷). اورامن‌ها و شروه‌ها نیز دو گونه دیگر از همین سروده‌های عامیانه هستند که به لهجه‌های قسمت‌های غربی و شمال غربی فلات ایران سروده می‌شده‌اند و وزنی نزدیک به بحر هزج داشته‌اند اما بی‌شک وزنشان هجایی بوده‌است نه عروضی (همان: ۲۹۲). در دوره اسلامی نیز، آثاری به گویش گورانی، یکی از گویش‌های کردی منطقه غرب و شمال غرب ایران، سروده می‌شده‌اند که به منابع «اهل حق» معروف‌اند؛ این سروده‌ها نیز به وزن هجایی (ده‌هجایی، هشت‌هجایی و شش‌هجایی) سروده شده‌اند. مرحوم بهار (۱۳۵۱: ۷۷، ۹۲، ۹۹-۱۰۰) هم ضمن اشاره به وجود وزن هجایی شعر در ایران دوره اسلامی، تصریح می‌کند که این نوع شعر «در میان کردان» متداول است و «از قوت تحفظ نژاد کرد باید ممنون بود که در این مدت دراز، نگذاشته‌اند این وزن و شیوه شیوا از میان برود و مانند ایرانیان به کلی مفتون اوزان تازه و اختراعی قرون آینده شوند». طبیب‌زاده (۱۳۸۹: ۱۱) هم از

قول کروین بروک<sup>۱</sup> دربارهٔ قوآلانی سخن می‌گوید که سروده‌های کردهای ایزدی را یاد می‌کند؛ سروده‌هایی که همراه با ملودی اجرا می‌شوند و «از دیرباز به صورت سینه‌به‌سینه و از نسلی به نسل دیگر منتقل شده‌است و یادآور همان نوع اشعاری است که به گفتهٔ صاحب تاریخ سیستان، ایرانیان پیش از اسلام به رود بازگفتندی، به طریق خسروانی». در یکی از سه‌خشتی‌های موجود نیز تلویحاً اشاره شده که خاستگاه این سروده‌ها غرب فلات ایران و حتی آن سوی تر بوده‌است:

wæla:ti: mæ ærzeru:mæ      ولاتی مَ آرزررووم  
wæ koulu:tu goulu: tu:mæ      و کُلووت، گُلوو تووم  
hæf sa:len æz ze dze wu:mæ      هف سالنِ اَز ژِ جِ وووم.

عزیزم، ولایت اصلی ما، ارزروم است

که پر از تپه ماهور و گل و گیاه است

هفت سال است که از او جدا و آواره گشته‌ام (حیدر کوچک اوغازی، به نقل از توحدی، ۱۳۷۴: ۱۰۲).

علاوه بر این، در سه‌خشتی‌های فعلی آوازخوانان شمال خراسان معشوقه‌ای به نام «خجی» هست که از داستان عاشقانهٔ «خجی و سیابند»، رایج در میان کردهای کردستان گرفته شده (سندجی، به نقل از زرقانی، ۱۳۹۰: ۱۷۷) که با کوچ ایلات کرمانج به خراسان رفته‌است:

xædʒ ke læ ma:læ xædʒe      خَجِ کِ لَ مَالِ خَجِ  
u:qa:te ta:læ xædʒe      اوقاتِ تالِ خَجِ  
ʒæ mæ wæ qa:ræ xædʒe      ژَمَ و قارَ خَجِ.

خجی (معشوقهٔ شاعر) در خانه است

خجی اوقاتش تلخ است

خجی با من قهر کرده است.

ظاهراً پس از کوچ ایلات کرمانج<sup>(۱)</sup>، که در اوایل دولت صفوی صورت گرفت و بخشی از کردهای غرب فلات ایران به خراسان کوچ کردند (توحدی، ۱۳۵۹: ۵)، این سروده‌ها به همراه سرایندگانشان به مناطق شمال خراسان منتقل شدند و خوشبختانه تاکنون نیز در میان کرمانج‌های خراسان همچنان سینه‌به‌سینه نقل و حفظ شده‌اند.

هرچند ادیبان کلاسیک به شاخهٔ ادبیات عامیانه ایران توجه نداشته‌اند و به همین دلیل متأسفانه بخش عظیمی از آنها از میان رفته‌است، اما به لطف برخی مورخان و موسیقی‌دانان نمونه‌هایی از شعر عامیانهٔ دورهٔ باستان و دورهٔ کلاسیک شعر ایرانی بر جای مانده‌است (نک. زرقانی، ۱۳۹۰: ۲۸۳ به بعد). اگر قرار باشد ویژگی‌های این‌گونه سروده‌ها را براساس مستندات و گزارش‌های موجود استخراج کنیم، فهرست زیر پیش روی ما قرار خواهد گرفت:

1. Kreyen Broekand



- خسروانی‌ها: وزن هجایی دارند، همراه با موسیقی انشاد می‌شده‌اند، نمونه باقی‌مانده سه‌مصراع‌ی و متعلق به غرب فلات ایران است.
- حراره‌ها: وزن بینابینی (هجایی - عروضی) دارند، همراه با آواز یا موسیقی انشاد می‌شده‌اند، نمونه‌های باقی‌مانده سه‌مصراع‌ی هستند.
- شروه/ اورامن‌ها: وزن هجایی داشته‌اند، به آواز خوانده می‌شده‌اند، مضمون عاشقانه داشته‌اند و در غرب و مرکز فلات ایران متداول بوده‌اند.
- فهلویات: وزن نزدیک به عروضی دارند، به یکی از لهجه‌ها یا گویش‌های محلی سروده می‌شده‌اند (همان‌جا) (برای تفصیل بیشتر درباره وزن فهلویات، نک. طبیب‌زاده، ۱۳۹۲: ۶۴-۸۶).

از روی این گزارش کوتاه می‌توان ویژگی‌های عمومی شاخه شعر عامیانه کلاسیک را مشخص کرد. همراهی با موسیقی‌های بیرونی، برخورداری از وزن غیرعروضی و بیان به یکی از گویش‌ها یا زبان‌های ایرانی غیرفارسی دری از جمله مهم‌ترین آنهاست که تمام آنها در «سه‌خستی‌ها» نیز وجود دارند. بر این اساس، ما آنها را به عنوان عضوی از خانواده شعر عامیانه ایرانی و دنباله سروده‌های باستانی و کهن مثل خسروانی‌ها، حراره‌ها، شروه/ اورامن‌ها به شمار می‌آوریم. خاستگاه این قالب قسمت‌های غربی فلات ایران بوده و پس از مهاجرت بزرگ کردها به خراسان، این سروده‌ها نیز به همراه سرایندگانشان به قسمت شرق فلات مهاجرت کردند و اکنون در خراسان شمالی و با همان هیأت کهن خود سروده، خوانده و اجرا می‌شوند.

#### ۴- ویژگی‌های بوطیقایی

##### ۴-۱- بررسی ساختاری

سه‌خستی‌ها دارای سه مصراع بوده، و بر دو گونه کلی تقسیم می‌شوند. نخست «یک‌بندی‌ها» که در یک بند و سه مصراع سروده می‌شوند و تعدادشان از نوع دوم خیلی بیشتر است و دیگر، «چندبندی‌ها» که می‌توان آنها را به‌طور قراردادی، سه‌خستی‌های به‌هم‌پیوسته نامید. نمونه زیر از نوع نخست است:

|                            |                                |
|----------------------------|--------------------------------|
| va: fæva:na: tʃærræ fæven  | وا شَوانا چَرَرِ شَوَن         |
| xæw læ tʃa:vi: mæ na:kæven | خَوَلِ چاوی مَ ناکَوَن         |
| jar wætæne ra:na:kæven     | یار وَتَنِ راناکَوَن.          |
|                            | این شب‌ها، چه شب‌های عجیبی‌اند |
|                            | خواب به چشمان ما نمی‌افتد      |
|                            | یار نیز تنها نمی‌خوابد.        |

سه‌خشتی‌های نوع دوم در دو، سه یا چهار بند سه‌مصراع‌ی سروده می‌شوند. تعداد هجاها در این بندها یکسان نیست (مثلاً بند نخست ۸ هجایی و دو بند دیگر ۷ یا ۶ هجایی است) اما زمینه‌های معنایی - عاطفی و صورت‌های خیالی در آنها به گونه‌ای است که بر روی هم یک روایت کلی را می‌سازند. در ذیل همین چندبندی‌ها، نوع دیگری هم می‌گنجد که پس از هر بند، یک یا دو مصراع می‌آید که شبیه ترجیع‌بندهای شعر فارسی است. این نوع اخیر که می‌توانیم آنها را «سه‌خشتی‌های ترجیع‌دار» بنامیم مخصوص برخی آهنگ‌های موسیقی کرمانجی است که با دو تار نواخته می‌شوند.

#### ۲-۴- نظام موسیقایی

نظام موسیقایی سه‌خشتی‌ها را باید از دو دیدگاه بررسی کرد: نخست به عنوان سروده‌هایی سه‌مصراع‌ی که وزن هجایی دارند و دیگر به‌مثابه سروده‌هایی که همراه با ساز و آواز خوانده می‌شوند. هرچند نزد راویان و حافظان این سروده‌ها، عملاً جز به آواز و احياناً همراه با ساز خوانده نمی‌شوند و اصلاً برایشان سه‌خشتی بدون آواز مفهوم روشنی ندارد اما در مقام بررسی نظری، می‌توانیم یک‌بار آنها را به‌مثابه سروده‌هایی سه‌مصراع‌ی در نظر آوریم و یک‌بار به‌مثابه سروده‌هایی که با آواز و احياناً ساز خوانده می‌شوند و طبیعتاً بخش‌هایی بر آنها افزوده می‌شود. توحّدی (۱۳۹۰) این تقسیم‌بندی را مطرح نکرده اما در آناتومی سه‌خشتی‌ها برای آنها سه بخش قائل می‌شود: «پایه»، که همان سه مصراع اصلی است، «حشو» و «لحن» که دو عاملی هستند که هنگام آواز خواندن به آن سه مصراع اصلی افزوده می‌شوند.

#### ۳-۴- سه‌خشتی‌ها به‌مثابه سروده‌های سه‌مصراع‌ی

سه‌خشتی‌ها دارای وزن هجایی هستند. در ۳۰۴ موردی که ما بررسی کردیم، نتوانستیم نظمی موسیقایی برای آنها پیدا کنیم که با دستگاه عروض سنتی یا جدید سازگاری داشته باشد. عروضی‌پنداشتن وزن سه‌خشتی‌ها یکی به علت نزدیک بودن بحر هزج به برخی شعرهای هجایی است (برای آگاهی بیشتر نک. طیب‌زاده، ۱۳۹۲: ۷۳) و دیگری شاید از اینجا ناشی شده باشد که در برخی از آنها، چیزی شبیه قافیه در شعر عروضی مشاهده می‌شود. اما نباید از یاد برد که این‌گونه هماهنگی‌های پایانه‌های مصراع، ویژگی انحصاری شعر عروضی نیست. مثلاً محققان مصراع‌های مقفا را در میان سروده‌های هشت‌هجایی بندهشن یافته‌اند (خانلری، ۱۳۲۷: ۱۷) یا «در اندرزنامه‌های پهلوی نیز گاهی اشعاری مقفا یافت می‌شود» (زرقانی، ۱۳۹۰: ۲۶۱). محمدتقی بهار (۱۳۵۱: ۸۸) هم بر آن است که «سرود کرکوی» از آثار برجسته

ادبی ساسانی است که با نظم هجایی و مراعات قافیه سروده شده است (نیز نک. رضایی باغبیدی، ۱۳۹۱: ۵۱۲).

نکته دیگر اینکه تعداد هجاها در سه‌خشتی‌ها همیشه یکسان نیست. در میان سیصد و چهار سه‌خشتی مورد بررسی ما، ۲۸۷ مورد، هشت‌هجایی، هفت مورد چهارده‌هجایی، سه مورد پانزده‌هجایی، چهار مورد هفت‌هجایی، یک مورد پنج‌هجایی، یک مورد یازده‌هجایی و یک مورد سیزده‌هجایی است. در ذیل برای هر کدام یک نمونه آورده‌ایم:

- هشت هجایی:

|                            |                        |
|----------------------------|------------------------|
| qa:na:t tounne pe beferrem | قانات تُننِ پِ بَفرِرم |
| bærvæ ma:li: wæ befkerem   | بَروَ مالی وَ بَفرِرم  |
| ja:rem dæwe tæ helgerem    | یارم دَو تَ هِلِگِرم؟  |

پری برای پرواز ندارم  
[تا] به سوی سیاه چادرها (منزل) شما بنگرم  
آیا روزی به وصال تو می‌رسم؟

- چهارده هجایی:

|  |  |
|--|--|
| wæ melwa:ri:e ra: bewe ra:we ʒæ xæwe mæqru:r     | وَ مِلواری را بُو راوِ ژَ خَوِ مَعروَر     |
| dʒæfær qouli:e bi:tfa:ræ i:ru: ʒæ tæ kæti:æ du:r | جَعْفَرَقَلی بیچارَ ابروَو ژَ تَ کَتیَ دور |

لَ ژُنیانَ نَمّا قُوَت، لَ چاوانَ نَمایَ نور.  
læ ʒouni:a:n næma: qouwæt læ tfa:va:n næma:jæ nu:r  
به مروارید (معشوق شاعر) بگو از خواب مغرور برخیز  
جعفرقلی درمانده، امروز از تو دور افتاده است  
نه نیرویی در زانوانش باقی مانده، نه سویی در چشمانش.

- پانزده هجایی:

|  |  |
|--|--|
| tou goulf æz qountfæmæ æm hæ r dou læ ba:qækeni: | تُ گُلّی اَز عُنْجَمَ اَم هَر دُ لَ باغْکِنی |
|--|--|

بِلِبَلک بُو بَخوینِ ژَ خَوِ رابُونی  
ba:ra:næk shi:ri:n bekæ wæ pa:li:je hæ v kæveni:  
تو همچون گل و من مانند غنچه‌ام و هر دو در یک باغیم  
[کاش] بلبلی آواز بخواند تا از خواب بیدار شویم  
[او ای کاش] بارانی دلنشین ببارد تا هم‌آغوشی کنیم.

- هفت هجایی:

xædʒ ke læ beqæ xædʒe خَجْ كِ لَ بَغْ خَجْ  
tʃa:v qæræmi:qæ xædʒe چاو قَرْمِغْ خَجْ  
mæ ker:i:jæ di:qæ xædʒe مَ كَرِیْ دِیغْ خَجْ

خجی (معشوق شاعر) در باغ است

چشمان خجی همچون قره میغ (میوه‌ای کوهستانی) سیاه است  
ای خجی! من [از درد دوری تو] بسیار غصه می‌خورم.

- شش هجایی:

dʒu:lge Ma:ne gærmæ جولگِ مانه گرم  
termi:n bærdæ: sær mæ تَرْمِیْن بَرْدَا سَر مَ  
fu:ni: mæ dʒa:dʒærmæ شوونی مَ جاجرم.

دشت «مانه» گرم است

ترکمن‌ها بر سر ما تاخته‌اند  
مکان ما «جاجرم» است.

سیزده هجایی:

æl xan æl jan mali m ka:ne?  
æle xa:ne æle dʒa:ne ma:li: mæ ka:ne?

بهار هاتوو مالان بار کر چوو شایجان

beha:r ha:tu: ma:la:n ba:r ker tʃu: ʃa:i:dʒa:ne

خادِ قِسْمَتِی وَ كَ دِیسا برفی چیبیان.

xa:de qesma:ti: wæ kæ di:sa: bærfæ tʃi:ja:ne

ای خان من! ای جان من! سیاه چادر ما کجاست؟

بهار آمد و عشایر به [کوه] «شاهیجان» (شاه جهان) کوچیده‌اند

[آرزومندم] خداوند بار دیگر برف‌های کوهستان را قسمت شما کند.

ظاهراً علت این تنوع در تعداد هجاها، این بوده که شاعر/راوی بتواند متناسب با زمینه‌های معنایی - عاطفی مختلف، در تعداد هجاها تغییر ایجاد کند. از آنجا که این سروده‌ها، به آواز و احیاناً همراه با موسیقی خوانده می‌شوند، خواننده برای هم‌آهنگ شدن پاره‌های هجایی هر مصرع با دیگری، صداها را به‌گونه‌ای ادا می‌کند که تفاوت تعداد هجاها ناخوشایند به نظر نرسد. این تفاوت تعداد هجاها نیز از ویژگی‌های سروده‌های باستانی است. هنینگ نشان می‌دهد که در منظومهٔ *درخت آسوریک*، برخی ابیات ده و برخی چهارده هجا دارند. نیز در اشعار مانوی به مصرع‌هایی با حداکثر دوازده و حداقل هفت هجا برمی‌خوریم (هنینگ، ۱۹۷۷: ۳۴۹-۳۵۶).

## ۴-۴- سه‌خشتی‌ها همراه با آواز و ساز

توحدی (۱۳۹۰) در تعریف نظام موسیقایی سه‌خشتی‌ها سه عنصر پایه، حشو و لحن را تعریف می‌کند. پایه، همان بند اصلی شعر است که سه مصراع دارد. حشو (لایه) شامل نواهایی است که در میان هر مصراع و متناسب با زمینه اصلی محتوای آن (شادی، غم، غربت و...) آورده می‌شود. این افزوده‌ها علاوه بر اینکه مکمل موسیقایی مناسبی هستند، زمینه عاطفی شعر را هم به خواننده منتقل می‌کنند. بدین ترتیب که در سه‌خشتی‌های شاد، «لایه‌ها» به صورت هجاهای کوتاه و با ریتم تند و ضربی آورده می‌شوند اما در سه‌خشتی‌های غمگین، به شکل هجاهای بلند و دنباله‌دار. هر سه‌خشتی برای اینکه با آهنگ یا به صورت آواز خوانده شود، نیاز به چند «لایه» دارد. در سه‌خشتی زیر، که براساس یکی از آوازهای محلی تنظیم شده‌است، حشو یا لایه‌ها را در قلاب قرار داده‌ایم. دو مصراع پایانی نیز همان چیزی است که توحدی آنها را لحن می‌نامد.

از چو چکا [لی لی، لی لی، لی لی، لی لی، آلی لی هوال] قانات زردم  
 ز آسیمین دا [چاو رش جان، رندی] دادا گرم...  
 ت نووینم [لی لی، لی لی، لی لی، آلی لی، همدل] دانا گرم  
 الله مزاره، مزاره  
 وا چ روزگار...؟

æz tʃu:tʃeka: [lei lei, lei lei, ælei lei hæva:l] qa:na:t zerrem  
 zæ a:semi:n da: [tʃa:v ræf dʒa:n, rendi:] da:dæ gærrem  
 tæ næwu:jnem [lei lei, lei lei, ælei lei hæmdel] da:na: gærrem  
 ælla:h mæza:ræ mæza:ræ  
 va: tʃe ru:zega:ræ... ?

من آن گنجشک [الا ای دوست من] پر و بال زردم  
 از آسمان [الا ای سیه‌چشم زیبا] سرازیر می‌شوم  
 تورا نبینم [ای یار همدل] بر نمی‌گردم  
 الله مزاره، مزاره  
 این چه روزگار است (همان: ۱۱)

توصیف خود او (همان: ۵). چنین است: «سه مصراع نخست این ترانه‌ها، که هم‌وزن و هم‌قافیه هستند، پایه کلام‌اند. خشت‌های بعدی، که معمولاً از دو تا پنج خشت هستند، لحن یا آهنگ کلام را تشکیل می‌دهند که پایه کلام باید از آن پیروی کند. بنابراین، هر کلام از یک سه‌خشتی و چند آهنگ که به دنبال آن می‌آید تشکیل می‌گردد». معلوم نیست توحدی بر چه اساسی دو مصراع افزوده‌شده به پایان شعر را «لحن» می‌نامد. این کلمه در موسیقی و عروض کلاسیک تعریف خاصی دارد که به هیچ عنوان با آنچه وی مد نظر داشته‌است

هماهنگی ندارد. اما این قدر می‌توان با او موافق بود که سه مصراع اصلی شعر را پایه بنامیم، افزوده‌های بین کلمات هر مصراع را، حشو یا لایه بخوانیم و افزوده پایانی را که توسط آوازخوانان عوض می‌شود و هر کس متناسب با زمینه روانی خود یا بافتی که سه‌خشتی در آن اجرا می‌شود، مصراع‌های افزوده به شمار آوریم.

سه‌خشتی‌ها هنگامی که به صورت آواز یا با آواز و ساز خوانده می‌شوند، چنین ساختاری دارند؛ یعنی علاوه بر پایه، حشو (لایه) و مصراع‌های افزوده نیز دارند. در حقیقت، وقتی قطعه‌ای از موسیقی نواخته می‌شود، هجاهای اصلی یک مصراع (هجاهای پایه)، به تنهایی نمی‌تواند فضای موسیقی را پر کند، بنابراین خواننده با افزودن هجاهای کمکی، خلأ ناشی از کمبود هجاها را پر می‌کند. از سوی دیگر، موسیقی نیز بر مبنای همین لایه‌ها نواخته می‌شود و امتداد می‌یابد. این هجاهای کمکی، که ما به طور قراردادی آنها را «حشو» می‌نامیم، در سه‌خشتی‌های هشت‌هجایی، غالباً بین چهار هجای اول و چهار هجای دوم قرار می‌گیرند. به سه‌خشتی‌هایی که به این صورت خوانده می‌شوند، در اصطلاح «ترانه» یا «کلام» گفته می‌شود<sup>(۲)</sup>.

نظام موسیقایی سه‌خشتی‌ها با «بخشی» هم ارتباط دارد. واژه بخشی، صفتی است که در بین موسیقی‌دانان شمال خراسان دو معنی و کاربرد نزدیک به هم دارد. در معنی نخست، صفتی است که بر عموم نوازندگان و خوانندگان شعرهای کرمانجی اطلاق می‌شود اما در اصل، به کسانی گفته می‌شود که سه‌خشتی‌های جدا یا به هم پیوسته کرمانجی را که خودشان سروده‌اند، در یکی از دستگاه‌های موسیقی کرمانجی که با دوتار نواخته می‌شود، به آواز بخوانند. بنابراین بخشی‌ها در اصطلاح اهل موسیقی، باید هم شاعر باشند، هم خواننده و هم نوازنده (موسیقی‌دان و آهنگ‌ساز) و اگر کسی جامع هر سه این ویژگی‌ها باشد، شایسته عنوان «بخشی» است.

بویس و جرج فارمر (۱۳۶۸: ۴۹) از گوسانان پارتنی یاد می‌کنند که هم سراینده اشعارشان بوده‌اند و هم آنها را به آواز می‌خوانده‌اند. مطابق با گزارش *تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان*، در این منطقه گورانی‌خوان‌هایی هستند که روایت‌های عاشقانه را به آواز می‌خوانند (سندجی، ۱۳۶۶: بیست و هفت). خالقی مطلق (۱۳۵۷: ۵) نیز باربد، نکیسا و رامتین را در زمرة گوسانان «یعنی شاعر/ نوازندگان برجسته روزگار ساسانی» قلمداد می‌کند. منابع تاریخی از وجود این آوازخوانان دوره‌گرد در سبزووار، افغانستان و در میان بختیاری‌ها و بلوچ‌ها خبر می‌دهند (زرقانی، ۱۳۹۰: ۱۷۸). ما فکر می‌کنیم همه این گروه‌ها، در امتداد همان سنت کهنسال

روزگار پارتی قرار می‌گیرند: شاعرانی که هم آواز می‌خوانند و هم موسیقی می‌دانند. می‌توان «بخشی‌ها» را در همین گروه قرار داد که هم سه‌خستی می‌سرایند و هم آن را با ساز و آواز اجرا می‌کنند.

#### ۴-۵- نظام تصویرگری

از طریق بررسی خوشه‌های تصویری سه‌خستی‌ها می‌توان پی برد که خاستگاه آنها فراز و فرود کوهستان‌ها و دشت‌های سرسبزی است که ایلات و عشایر کوچ‌نشین در آنها زندگی می‌کنند. از آنجا که سرایندگان‌شان نیز غالباً مردمانی هستند که از دانش ادبی برخوردار نبوده بلکه به همان سادگی که زندگی می‌کنند، شعر می‌سرایند، خیلی طبیعی است که اولاً صنعت پایه در سروده‌های آنها ساده‌ترین تمهید بلاغی یعنی تشبیه باشد و نه مثلاً استعاره و ثانیاً مبنای تشبیه‌ها نیز از نوع حسی به حسی باشد که هم زودپاب است و هم کاملاً عینی و محسوس. در میان سبب و چهار سه‌خستی‌ای که ما بررسی کردیم، نزدیک به یکصد ایماژ را استخراج کردیم که جز یک مورد تماماً تصویرهای عینی بودند؛ یعنی نود و نه درصد تصویرهای عینی هستند. بنابراین می‌توانیم به راحتی اعلام کنیم که سادگی و وضوح دو مبنای اصلی در نظام تصویرگری سه‌خستی‌هاست.

سه‌خستی‌ها حتی به اعتبار زمینه تصویری آنها غالباً در شمار ژانر غنایی، زیر ژانر عاشقانه‌ها، قرار دارند. بررسی ما نشان می‌دهد که ۶۷ مورد از ایماژها برخاسته از زمینه عشقی هستند که از آن میان، ۵۰ مورد مربوط به معشوق و ۱۷ مورد مربوط به عاشق است. غیر از اینها، ۱۸ مورد از تصاویر مرتبط با طبیعت، هفت مورد با زندگی کوچ‌نشینی بوده، ۷ مورد هم با جنگ و غربت و اسارت پیوند دارد. این زمینه تصویری، در عین حال که نشان می‌دهد این سروده‌ها تا چه حد پیوند مستقیمی با زندگی سرایندگان‌شان دارد، معلوم هم می‌کند که عاشقانه‌ها بیشترین سطح ایماژها را به خود اختصاص داده‌اند. این مطلب وقتی برای ما آشکارتر می‌گردد که بدانیم در موارد زیادی خوشه‌های تصویری مرتبط با طبیعت و یا کوچ‌نشینی و جنگ و اسارت نیز در حکم مقدمه‌ای هستند برای بیان یک مضمون عاشقانه. این بدان معناست که زمینه غالب سه‌خستی‌ها عاشقانه‌هاست و مضامین و زمینه‌های تصویری دیگر جنبه ثانوی دارند. به عنوان مثال، اگر شاعر، در دو مصراع نخست، «قافله‌ای شتر با بارهای سیب و انار» را به تصویر می‌کشد، در مصراع سوم، آن سیب و انارها را نثار معشوق می‌کند:

dævvæ da:ren, dævvæ da:ren      دَوَو دَارِن، دَوَو دَارِن  
 ba:ri: devvæ sevu: na:ren      باری دَوَو سِوَو نَارِن  
 sev na:r wæ sær da: beba:ren      سِو نَار و سَر دَا بَبَا رِن.  
 قافله شتران است، قافله شتران  
 بارشان سیب و انار است  
 سیب و اناری که بر سر [معشوق] می‌بارند.

#### ۴-۶- زمینه‌های معنایی - عاطفی

مضامین محوری موجود در سه‌خشتی‌ها را می‌توان در چهار گروه طبقه‌بندی کرد: عاشقانه‌ها، پندآموز، توصیفی، شرح حال. بی‌تردید بیشترین سهم به گروه نخست اختصاص دارد. درون‌مایه‌های عاشقانه یا به هجران عاشق از معشوق مربوط می‌شود و بیان یأس شاعر/عاشق از وصال با معشوق یا بیان بی‌وفایی‌های معشوق و یا توصیف بداقبالی خود و بازی‌های روزگار که عاشق را از معشوق دور انداخته‌است:

belend ferri:m æz pæst kætem      بِلِنْد فِرِرِیْم اَز پَسْت کَتِیْم  
 dzæ qesmati: tæ værkætem      ز قِسْمَتِی ت وَر کَتِیْم  
 sa: eʃqi: tæ zæ pe kætem      سَا عَشْقِی تَ ز پ کَتِیْم.  
 بلند پرواز کردم اما به زمین افتادم  
 از تقدیر و قسمت ازلی تو خارج گشتم  
 و به خاطر عشق تو از پای افتادم.

در مقابل، گاهی عاشق/شاعر به خود امید می‌دهد که سرانجام روزگار فراق پایان می‌یابد و او به وصال محبوب خود می‌رسد. در همین راستا قرار می‌گیرد سروده‌هایی که در آن‌ها شاعر/عاشق در به‌در و کوه‌به‌کوه در جستجوی معشوق خویش می‌گردد:

ʃævou ru:je læ tʃi:ja:nem      شَوُ رُو ی ل چِیَانِیْم  
 bærxæ ræʃe ki:vi:ja:nem      بَرخ رَش کِیَوِیَانِیْم  
 wæ dærdi: tæ wæ gi:ja:nem      وَ دَرْدِی تَ وَ گِیَانِیْم.  
 شب و روز در کوهستان‌ها [سرگردانم]  
 همچون بچه‌آهویی تیره [بخت]  
 و فقط به واسطه درد [عشق] تو زنده‌ام.

طبیعی است در کنار آن سوز و گدازهای دوران جدایی، پاره‌ای مضامین نیز مربوط به روزگار وصال باشد؛ لحظات دل‌انگیزی که عاشق/راوی در قالب گزاره‌هایی بسیار نجیب به توصیف روزگار خوش وصال می‌پردازد. هم‌چنین باید انتظار داشت که بخشی از این عاشقانه‌ها



به توصیف زیبایی‌های معشوق اختصاص یافته‌باشد؛ انتظاری که برآورده می‌شود. این مضامین عاشقانه در عین حال که ارتباط مستقیمی با نوع زندگی کوچ‌نشینی و همیشه در سفر سرایندگان سه‌خستی‌ها دارد، ثابت می‌کند که این‌گونه سروده‌ها نتیجه تجربه مستقیم خود شاعر است و چیزهایی نیست که شاعر با خواندن دیوان شاعران به دست آورده باشد. اهمیت این سروده‌ها از جمله در همین رهاماندن آن از سنت‌های ادبی مسلط است. نیز می‌توان درد هجران و فراق موجود در این عاشقانه‌ها را بیان رمزی و سمبلیک از دور افتادن سرایندگان سه‌خستی‌ها از سرزمین خویش دانست؛ در این صورت معشوق دیگر نه شخص انسانی که زادگاه و محل استقرار و وطن است. با توجه به اینکه کرمانج‌ها زندگی عشایری داشته، به اقتضای تغییر فصول، محل زندگی آنها را تغییر می‌دادند، پیوسته در حال دل دادن به منطقه‌ای و دل‌کندن از منطقه‌ای دیگر بوده‌اند و این سروده‌های عاشقانه گزارشی نمادین است از دور شدن از وطنشان.

غربت، جنگ، کشته‌شدن و اسارت از دیگر مضامین محوری سه‌خستی‌ها هستند؛ مضامینی که تجربه زیستی آنها را در قالب گزاره‌های هنری به خواننده منتقل می‌کند. از روی همین سروده‌ها می‌توان سرگذشت تلخ قومی مهاجر را ترسیم کرد که از موطن اصلی خویش کوچانده شدند و در معرض تاخت‌وتاز ازبک‌ها، روس‌ها و ترکمن‌ها قرار گرفتند. شاید تلخی خاطرات آن روزگاران و شاید علل برون‌متنی دیگر سبب شده که متأسفانه این‌گونه سروده‌ها غالباً از میان برود. آیا کرمانج‌ها خواسته‌اند با حذف تدریجی سه‌خستی‌هایی که چنین مضامینی داشته و حفظ شفاهی سه‌خستی‌های عاشقانه ذهنیت تاریخی و ضمیر جمعی خویش را از تلخ‌کامی‌ها دور بدارند یا علل دیگری در فراموش شدن این قسم از سه‌خستی‌ها وجود دارد؟ حافظه تاریخی مردمان دوست دارد شیرینی‌ها و لحظات روشن حیات فردی و اجتماعی را بر صفحات تاریخ ثبت کند و رنج‌ها و مرارت‌ها را به پس‌زمینه براند:

|                            |                                    |
|----------------------------|------------------------------------|
| va: fæva:na: va: ru:ja:na: | وا شوانا وا رویانا                 |
| dæstæk a:feq lexesta:na:   | دستک عاشق لیستانا                  |
| kætfek la:wek beli:sta:na: | کچک لاوک پلیستانا.                 |
|                            | این روزها و این شب‌ها              |
|                            | ای کاش! یک گروه نوازنده می‌نواختند |
|                            | آنا دختران و پسران می‌رقصیدند.     |

بررسی مضمونی سه‌خستی‌ها نشان می‌دهد که زمینه معنایی اخیر بیشتر مربوط به روزگاری است که کرمانج‌ها به خراسان کوچ کرده‌اند و بنابراین، از نظر قدمت تاریخی و اصالت مضمون، درون‌مایه‌ها قدیمی‌تر و اصیل‌تر است.

تعداد معدودی از سه‌خشتی‌ها نیز در بردارنده معانی پندی - اخلاقی است که از جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: شایسته نیست به هر معشوقی دل ببندیم. دنیا محل گذر است. نام نیک سرمایه آدمی است. نیز توصیف طبیعت و زوایایی از زندگی کوچ‌نشینی تشکیل‌دهنده مضامین پاره‌ای دیگر از سه‌خشتی‌هاست.

محورهای عمده معنایی سی‌صد و چهار نمونه مورد بررسی ما را در چند گروه می‌توان طبقه‌بندی کرد: دویست و چهل و دو مورد دارای مضمون عاشقانه، سی و چهار مورد توصیف طبیعت و زندگی کوچ‌نشینی، پنج مورد جنگ و کشتار و غارت، چهار مورد مضامین پندی - اخلاقی، ده مورد شکوه از دوستان، معشوق، دنیا، بخت و فقر، شش مورد غم غربت و سه مورد اسارت. این آمار به خوبی زمینه‌های معنایی - عاطفی آنها را پیش روی خواننده قرار می‌دهد. در ذیل برای هر کدام نمونه‌ای نقل می‌کنیم.

- مضامین عاشقانه:

|                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| kævre ræfu:m eʃkena:ndem     | کُور رَشووم اِشکِنانِدم     |
| wæ du: eʃqe xouwæ gærra:ndem | وَ دوو عشقِ خُو گَررانِدم   |
| læ tfu:le ræf da tærka:ndem  | لَ چوولِ رَش دا تَرَکانِدم. |

سنگ سیاهی بودم که [معشوق] مرا شکست  
به دنبال عشق خود آواره‌ام کرد  
در صحرای سیاه عشق ره‌ایم کرد.

- غربت:

|                                   |                           |
|-----------------------------------|---------------------------|
| tfu:mæ tfi:ja:n tfi:ja:n sa:r ker | چووم چِبیان چِبیان سار کر |
| ha:temæ dzu:lge ma:la:n ba:r ker  | هاتِم جولگِ مالان بار کر  |
| qæri:wi:e læ men ka:r ker         | غَریوِی لَ مَن کار کر.    |

به کوهستان رفتم، کوهستان سرد شد  
به دشت آمدم، سیاه‌چادرها کوچیدند  
غربت در من اثر کرد (کارگر شد).

- جنگ و اسارت:

|                              |                        |
|------------------------------|------------------------|
| æz qetʃeku:m tfu:mæ tfu:le   | أز قِچِک اوم چووم چوول |
| xu:jn dæba:ri: ʒæ hæ:r qu:le | خوین دباری ژ هَر قول   |
| hi:si:r kætewu:næ na:v gu:le | هیسیر کِتوون ناو گول.  |

کودک بودم که به صحرا رفتم  
از هر طرف خون می‌بارید  
اسرا به داخل گودال آب افتاده بودند.

- پند آموز:

|                               |                         |
|-------------------------------|-------------------------|
| ka:ni:e ʃæfte per wæ mærxæ    | کانبی شفتِ پر و مَرخ    |
| læ su:je mærxɑ:n ka:ru: bærxæ | ل سوی مَرخان کاروو بَرخ |
| dænge tefeng mæjnæ sær xæ     | دنگ تَفنگ مین سَرخ      |

چشمه «شفت» پُر از درختان اُرس است

در سایه‌سار درختان اُرس بزغاله‌ها و بره‌ها [آرمیده‌اند]

[پس] صدای تفنگ را به روی خود نیاور (باز نکن).

نکته قابل ذکر دیگر اینکه سه‌خشتی‌هایی که در جلگه‌ها و دشت‌ها سروده شده‌اند، غالباً زبان نرم‌تری نسبت به سه‌خشتی‌هایی دارند که در فضای کوهستان گفته شده‌اند. این مسأله، هم به تفاوت‌های طبیعی دشت و کوهستان، به عنوان بستر سرایش آنها، بازمی‌گردد و هم به شیوه‌های متفاوت کوچ‌نشینی در آنها که در شعر نمود پیدا کرده‌است<sup>(۳)</sup>.

### ۵- نتیجه‌گیری

سه‌خشتی از شاخه سروده‌های ایرانی و به زبان کرمانجی است. مدارک تاریخی نشان می‌دهد که این سروده‌ها دنباله شاخه‌ای از ادبیات عهد پیشااسلامی هستند که همراه با موسیقی‌های آوایی و نوایی انشاد می‌شوند و چونان اجداد باستانی آنها بیش از هرچیز دیگر به وزن هجایی نزدیک است. خاستگاه این سروده‌ها قسمت‌های غربی فلات ایران بوده اما پس از مهاجرت تاریخی کردها به نواحی شرق فلات، این شعرها نیز به همراه شاعران و راویانشان به منطقه شرق و شمال شرق فلات منتقل شده‌است. از نظر ساختاری سه‌خشتی‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: نخست، سه‌خشتی‌های سه‌مصراع‌ی یک‌بندی و دوم، سه‌خشتی‌های سه‌مصراع‌ی که چند بند به‌هم‌پیوسته است. مضامین عاشقانه، زمینه معنایی-عاطفی نمونه‌های قدیمی‌تر و غالب آنها را تشکیل می‌دهد اما مضامین دیگری مانند غربت، جنگ و اسارت و درونمایه‌های پندآموز نیز در آنها یافت می‌شود که مرتبط با زندگی کرمانج‌ها پس از مهاجرت به خراسان است. بر این اساس، می‌توانیم آنها را در ذیل «ژانر غنایی» طبقه‌بندی کنیم. صناعت بلاغی غالب در این نوع سروده‌ها، تشبیهات ساده حسی-به‌حسی است که برخاسته از محیط زندگی کوچ‌نشینی و طبیعت ساده پیرامون ایشان می‌باشد؛ به همین جهت از نظر تمهیدات بلاغی و وزن، این سروده‌ها هیچ‌گاه تحت تأثیر شعر عربی یا وزن عروضی قرار نگرفت و بنابراین، می‌توان آنها را از بهترین نمونه‌های شعر عامیانه ایرانی دانست که تبار باستانی خود را حفظ کرده‌اند.

### پی‌نوشت

۱. کرمانجی (Kurmanji) بزرگترین شاخهٔ گروه زبان کردی است که در برخی نواحی کردنشین کشورهای سوریه، ترکیه، عراق، آذربایجان و ارمنستان، همچنین در ایران، بیشتر در مناطق غرب ارومیه و شمال خراسان و برخی نواحی پراکنده، چون زنجان و دماوند و گیلان رواج دارد و بدان صحبت می‌کنند. «سرزمین و موطن اصلی این مردمان نواحی غربی ایران باستان هم‌مرز با روم بوده و دامنه‌های رشته‌کوه‌های البرز و زاگرس و سه‌سهند و سبلان و آزارات را در بر می‌گرفته‌است» (توحدی، ۱۳۷۴: ۳). برای آشنایی بیشتر با قوم کرمانج و زبان کرمانجی، به ترتیب نک. توحدی، ۱۳۵۹: ۱-۱۳ و نیز بلو و باراک، ۱۹۹۹: ۱۳-۱۸.
۲. در کرمانجی خراسان، کلام، یک معنی عمومی دارد و یک معنی اختصاصی. در معنی عمومی، به تمام انواع شعر گفته می‌شود و در معنی اختصاصی، به سه‌خشتی‌هایی که لحن و حشو نیز داشته باشند و به صورت آواز و همراه با موسیقی خوانده شوند.
۳. در پایان بر خود واجب می‌دانم از جناب آقای دکتر سیدمهدی زرقانی تشکر کنم که در همهٔ مراحل نوشتن این مقاله از راهنمایی ایشان برخوردار بودم.

### منابع

- ابن سینا، ا. ح. ع. ۱۴۰۵. *الشفاء والمنطق*، تحقیق و مقدمه ع. بدوی. قم: منشورات مکتبهٔ آیه‌الله العظمی‌المرعشی‌النجفی.
- اذکائی، پ. ۱۳۷۵. *باباطاهرنامه (هفده گفتار و گزینۀ اشعار)*، تهران: توس.
- انجوی شیرازی، ج. ۱۳۵۱. *فرهنگ جهانگیری*، به کوشش ر. غفیفی. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- بلو، ژ. و. و. باراک. ۱۳۸۷. *دستور زبان کرمانجی*، ترجمهٔ ع. بلخکانلو. بی‌جا: بی‌نا، (چاپ به زبان اصلی ۱۹۹۹م.).
- بویس، م. و ه. جرج فارمر. ۱۳۶۸. *دو گفتار دربارهٔ خنیاگری و موسیقی ایران*، ترجمهٔ ب. باشی. تهران: آگاه.
- بهار، م. ت. ۱۳۵۱. *بهار و ادب فارسی: مجموعهٔ یکصد مقاله از ملک‌الشعرا بهار*، ج ۱، به کوشش م. گلبن. تهران: فرانکلین.
- توحدی، ک. ۱۳۵۹. *حرکت تاریخی کرد به خراسان در دفاع از استقلال ایران*، مشهد: بی‌نا.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۷۴. *ترانه‌های کرمانجی خراسان (۳۰۲ ترانهٔ هشت‌هجایی)*، مشهد: واقفی.
- حسین‌پور، ا. ۱۳۸۹. *آسمان بی‌مرز است*، بجنورد: جهانی.
- خالقی مطلق، ج. ۱۳۵۷. «مطالعات حماسی، حماسه‌سرای باستان». *سیمرغ*، (۵): ۳-۲۷، تهران: بنیاد شاهنامه‌شناسی.
- رازی، ش. ق. ۱۳۶۰. *المعجم فی معاییر اشعارالعجم*، تصحیح م. قزوینی. تهران: زوار.
- روشان، ح. ۱۳۸۹. *چیکسای*، ویراستهٔ گ. شادکام. مشهد: شاملو.

- رضایی باغبیدی، ح. ۱۳۹۱. «اوزان شعر ایران باستان». در *خرد بر سر جان*، به کوشش م. ج. یاحقی و دیگران، تهران: سخن، ۴۹۳-۵۲۲.
- زرقانی، س. م. ۱۳۹۰. *تاریخ ادبی ایران و قلمرو زبان فارسی*، تهران: سخن.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۹۱. *بوطیقای کلاسیک*، تهران: سخن.
- سپاهی لاتین، ع. ر. ۱۳۷۶. «سه‌خستی، شعر ویژه کرمانج‌ها». شهر، ۴ (۲۱): ۱۵۸-۱۶۳.
- سنندجی، ش. ۱۳۶۶. *تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان*، تهران: امیرکبیر.
- سیدیزاده، س. ا. ۱۳۹۰. *جلوه‌های عشق در سه‌خستی کردهای خراسان*. در [www.bojnord1400.blogfa.com](http://www.bojnord1400.blogfa.com) آخرین به‌روزرسانی ۱۰ / ۱۳۹۱.
- صادقی، ع. ا. ۱۳۷۹. *یادنامه / احمد تفضلی*، تهران: سخن.
- طیب‌زاده، ا. ۱۳۸۹. «بررسی تطبیقی وزن‌های کمی و تکیه‌ای - هجایی در فارسی و گیلکی». *ادب پژوهی*، (۱۱): ۷-۳۰.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۹۱. «مقایسه اقوال ایزدی‌ها با کلامات یارسان در پرتو برخی سروده‌های ایرانی غربی». *ادب پژوهی*، (۲۰): ۵۳-۷۴.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۹۲. «بررسی تاریخی وزن در فهلویات». *زبان‌ها و گویش‌های ایرانی*، (۳): ۵۹-۸۹.
- طوسی، م. م. ۱۳۲۵. *معیارالشعار*، تصحیح مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۵۵. *اساس‌الاقتباس*، تصحیح مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
- ضیامجیدی، ل. و ا. طیب‌زاده. ۱۳۹۰. «بررسی وزن اشعار عامیانه فارسی براساس نظریه وزنی». *ادب پژوهی*، (۱۶): ۵۹-۷۹.
- عنصرالمعالی، ک. ۱۳۶۴. *قابوس‌نامه*، به اهتمام و تصحیح غ. ح. یوسفی. تهران: علمی و فرهنگی.
- مراغی، ع. ۱۳۶۶. *جامع‌اللاحان*، به اهتمام ت. بینش. تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگی.
- مهر، س. ۱۳۸۹. *شعر گرمانجی در موسیقی مقامی گرمانجی خراسان*، بجنورد: جهانی.
- خانلری، پ. ن. ۱۳۲۷. *تحقیق انتقادی در عروض فارسی و چگونگی تحوّل اوزان غزل*، تهران: دانشگاه تهران.
- نظامی عروضی سمرقندی، ا. ۱۹۰۹. *چهارمقاله*. به کوشش م. قزوینی. لیدن: بریل.
- Henning, W. B. 1977. Selected paper. Vol.2, Acta Iranica 15, Leiden.



# زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

سال اول، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۵، شماره پیاپی ۱

## گذرایی<sup>۱</sup> در زبان فارسی بر مبنای برنامه کمینه‌گرا

اعظم شاهسواری<sup>۱</sup>

دکتر محمد دبیرمقدم<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۴/۸/۲۴

### چکیده

در این مقاله مقوله نقشی گذرایی موجود بین مقوله نقشی اسناد و فعل مورد بررسی قرار گرفته است. این پژوهش که در چارچوب برنامه کمینه‌گرای بوورز<sup>۲</sup> (۲۰۰۲) صورت گرفته، نگاهی متفاوت به ویژگی گذرایی در زبان فارسی دارد. طبق این رویکرد، گذرایی مقوله‌ای جهانی است که در ساخت‌هایی از قبیل ساخت‌های متعدی معلوم، مجهول و میانه وجود دارد. اگرچه هسته این مقوله نقشی، که می‌تواند به صورت یک فرافکن بیشینه (گروه گذرایی) نمود یابد، قابلیت اعطای نقش تنایی<sup>۳</sup> به جایگاه مشخص‌گر خود را ندارد، اما در صورت داشتن مشخصه‌های فی<sup>۴</sup> توانایی اعطای حالت مفعولی به مفعول صریح را دارا خواهد بود. طبق تحلیل حاضر و با استناد به داده‌های زبان فارسی (همانند زبان‌های انگلیسی، آلمانی، ایسلندی، اسکاتلندی، روسی و اوکراینی) عملکرد فعل سبک (فعل پوسته‌ای) لارسن (۱۹۸۸) در زبان فارسی را می‌توان به دو گروه نقشی گذرایی و اسناد واگذار نمود.

**واژگان کلیدی:** گذرایی، مقوله نقشی، ساخت‌های میانه، مجهول، نامفعولی، ناکنشی

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲. استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

✉ mdabirmoghaddam@gmail.com

1. transitivity
2. Bowers
3. theta roles
4.  $\Phi$ -features

## ۱- مقدمه

بوورز با توجه به برخی کاستی‌ها در رویکرد لارسن (۱۹۸۸) با انتشار مقالاتی در سال‌های ۱۹۹۳، ۲۰۰۱، ۲۰۰۲ دو تعدیل شایان توجه در نمودارهای درختی پیشنهاد نمود. تعدیل اول گروه اسناد<sup>۱</sup> بود که مقاله<sup>۱</sup> ۱۹۹۳ و ۲۰۰۱ به آن پرداخته و در مقاله<sup>۲</sup> ۲۰۰۲ نیز مفروض دانسته شده‌است. بوورز (۲۰۰۱) بر این باور است که مفهوم اسناد مفهومی سنتی است و به رابطه بین نهاد و گزاره به عنوان دو سازه اصلی جمله دلالت دارد و اسناد را بنیادی‌ترین رابطه هم در نحو و هم در معناشناسی می‌داند. گروه اسناد پیشنهادی بوورز کم‌وبیش جایگزینی برای گروه گروه فعلی پوسته‌ای لارسن (۱۹۸۸) است. در تحلیل بوورز بندهای اصلی و بندهای کوچک (بندهای بدون فعل یا بندهای بدون زمان) دارای یک رابطه ساختاری یکسان به لحاظ اسناد هستند؛ یعنی بندهای کوچک هسته فرافکن بیشینه گروه اسنادند. طبق تحلیل بوورز هسته اسناد<sup>۲</sup> مقوله‌ای نقشی است و جایگاه آغازین فاعل در بندهای اصلی در مشخصگر گروه اسناد و مفعول در جایگاه مشخصگر گروه فعلی می‌باشد و فعل اصلی به صورت اجباری به جایگاه هسته اسناد ارتقا می‌یابد. تعدیل دیگری که طرح بوورز (۲۰۰۲) در خود دارد معرفی یک مقوله نقشی دیگر به نام گروه گذرای<sup>۳</sup> است. به گفته بوورز (۲۰۰۲) این گروه بین هسته اسناد و هسته فعلی جای دارد و مشخصگر این گروه جایگاهی است که گروه‌های اسمی دارای حالت مفعولی<sup>۴</sup> به آن حرکت می‌کنند تا حالت مفعولی خود را توسط هسته گذرای مورد بازبینی قرار دهند. طبق تحلیل بوورز (۲۰۰۱ و ۲۰۰۲) انگیزه حرکت فاعل از جایگاه مشخصگر گروه اسناد به جایگاه مشخصگر گروه زمان<sup>۵</sup> نیز بازبینی حالت فاعلی توسط هسته زمان خواهد بود (دبیر مقدم، ۱۳۸۳: ۶۳۷-۶۳۸). طبق رویکرد بوورز (۲۰۰۲) محمول یا گذراست یا ناگذر. دیگر اینکه این مقوله نقشی که برگرفته از اظهارات کولینز<sup>۶</sup> (۲۰۰۳) می‌باشد در همه ساخت‌ها اعم از ساخت‌های متعدی معلوم، مجهول و میانه به چشم می‌خورد. مقوله گذرای توسط گروه اسناد انتخاب شده و دارای مشخصه‌های فی بوده و اعطاکننده حالت مفعولی است و از اصل گستردگی فرافکن بیشینه نیز تبعیت می‌نماید. بر همین اساس، گروه اسمی (مفعول) که دارای حالت مفعولی است به جایگاه مشخصگر گروه گذرای حرکت می‌کند. طبق نظریه معیار

1. PrP
2. pr
3. Trp
4. accusative
5. Tp
6. T
7. Collins



تفاوت جملات متعدی و لازم در این است که جملات متعدی دارای موضوع درونی و بیرونی هستند، در حالی که جملات لازم تنها دارای یک موضوع هستند. در رویکرد بوورز اعتقاد بر این است که گذرایی یک مشخصه مستقل از مشخصه کنادبودگی<sup>۱</sup> است و به حضور یا عدم حضور موضوع بیرونی مرتبط نخواهد بود.

طبق رویکرد بوورز (۲۰۰۲)، رده‌بندی جهانی فعل‌ها را می‌توان به صورت زیر بیان نمود: الف) افعال متعدی، که شامل ساخت‌های متعدی معلوم، مجهول و میانه هستند، دارای یک موضوع بیرونی در گروه اسناد و یک گروه گذرایی به عنوان متمم گروه اسناد می‌باشند؛ و ب) افعال لازم، که شامل افعال ناکنشی، که در گروه اسناد دارای موضوع بیرونی هستند و یک گروه فعلی را به عنوان متمم گروه اسناد پذیرا می‌باشند، و افعال نامفعولی که فاقد موضوع بیرونی هستند، اما گروه اسناد یک گروه فعلی را به عنوان متمم خود اختیار کرده‌است.

## ۲- پیشینه مطالعات مربوط به نظام گذرایی

یکی از بحث‌هایی که با گسترش و همچنین تثبیت نسبی بحث پوسته فعلی<sup>۲</sup> مطرح شد، بحث وجود فرافکن پیشینه‌ای بین دو پوسته فعلی است. تقریباً می‌توان ادعا کرد اکثر کسانی که به طور جدی در این خصوص کار کرده‌اند، همچون ردفور<sup>۳</sup> (۲۰۰۴) به وجود چنین فرافکنی معترف هستند، اما در اینکه این فرافکن را چه بنامند، اتفاق نظری نیست زیرا هرکدام براساس ویژگی زبانی که در آن به پژوهش پرداخته‌اند نیاز به وجود چنین فرافکنی را مطرح کرده‌اند.

اوونو<sup>۴</sup> (۱۹۹۹) در مقاله‌ای با عنوان «گروه گذرایی و ناگذرایی در زبان ژاپنی» به بررسی ویژگی‌های متعارف گروه گذرایی و ناگذرایی پرداخته و ادعان داشته‌است که در تعیین و تشخیص گره گذرایی علاوه بر معنای ذاتی، باید به ظرفیت نحوی ساخت مورد نظر نیز توجه داشت. به عنوان مثال در تعیین گذرا بودن یک ساخت، علاوه بر ویژگی‌های معنایی، باید تعداد موضوع<sup>۵</sup>‌های مورد نظر در آن ساخت و مستقل بودن موجودیت‌هایی که موضوع‌ها به آنها ارجاع می‌دهند را مدنظر قرار داد. طبق گفته‌های اوونو (همانجا)، ویژگی گذرایی پیوستاری بوده و تشخیص گذرا یا ناگذر بودن برخی ساخت‌ها، به دلیل متغیر بودن نمونه اعلای گذرایی در فرهنگ و زبان‌های مختلف، به طور قطعی مشخص نیست. اوونو براساس نظریه نمونه اعلاء به بررسی و تشخیص گروه گذرایی و ناگذرایی پرداخته‌است.

1. agentivity
2. VP shell
3. Radford
4. Ono
5. argument

یکی دیگر از پژوهش‌هایی که در این باب صورت گرفته و خصوصاً فرض وجود فرافکن گذرایی را تقویت می‌کند، مقاله کولینز (۲۰۰۳) است. وی در این مقاله استدلال می‌کند که حضور تکواژی با نمود آوایی در زبان‌های خوازی<sup>۱</sup> مؤید وجود یک فرافکن بیشینه بین گروه فعلی درونی و گروه فعلی بیرونی است. اما اینکه این گروه یا فرافکن بیشینه چیست نکته‌ای بحث برانگیز است. یک احتمال این است که این فرافکن بیشینه یک گروه ارتباط‌دهنده که کولینز (۲۰۰۳) آن را «گروه کو»<sup>۲</sup> نامیده است، باشد. احتمال دیگر این است که این فرافکن بیشینه موردی از گروه گذرایی باشد. این تحلیل قابل توجیه است زیرا در هر دوی آنها، گروه فعلی به عنوان متمم برگزیده می‌شود.

پژوهش مرتبط دیگر، تحقیق اسلاباکو<sup>۳</sup> (۲۰۰۳) در زبان روسی است. وی معتقد است که دو فرافکن بیشینه، مالکیت و وجه بین دو فرافکن بیشینه مورد نظر قرار می‌گیرند. براساس پژوهش‌های ارائه‌شده می‌توان گفت که این باور وجود دارد که بین دو فرافکن بیشینه گروه فعلی سبک و گروه فعلی واژگانی، حداقل یک فرافکن دیگر وجود دارد. پژوهش‌های مذکور نشان می‌دهند که نظر ردفور (۲۰۰۴) مبنی بر احتمال وقوع فرافکن دیگری بین این دو فرافکن بیشینه درست است. اما اینکه این فرافکن چیست و یا اینکه تنها یک فرافکن وجود دارد یا بیشتر، و اینکه به طور دقیق چند فرافکن بیشینه می‌تواند بین این دو گروه فعلی قرار گیرد، مطلبی است که همچنان مورد بحث است.

حق‌بین (۱۳۸۲) در رساله دکتری خود با عنوان «بررسی صوری، نقشی و شناختی گذرایی در زبان فارسی»، به طور خاص به مقوله گذرایی در چارچوب سه انگاره غالب زبان‌شناختی امروز پرداخته و پیرامون ماهیت و چگونگی پدیده گذرایی در زبان فارسی بحث کرده‌است. وی با مددگرفتن از مبانی نظری و نگرش‌های صورت‌گرا، ساخت‌های زبان فارسی را به دو گروه تک‌موضوعی و چندموضوعی تقسیم کرده و براساس این طبقه‌بندی به شرح و بررسی ساخت‌های لازم ناکنشی، نامفعولی، اسنادی و تک‌موضوعی پرداخته و در زیرگروه چندموضوعی‌ها به مطالعه جمله‌واره‌های دوموضوعی با مفعول صریح و دوموضوعی با گروه حرف اضافه پرداخته‌است.

راسخ مهند (۱۳۹۱) در مقاله‌ای به بررسی ساخت‌های ناگذر و گذرا در زبان فارسی پرداخته و افعال فارسی را در موارد سه‌گانه زیر با هم در تقابل قرار داده‌است: الف) متعدی بودن: که به تقابل میان افعال لازم و متعدی می‌پردازد و فعلی که نیاز به مفعول دارد را فعل متعدی و در

1. Khoisan  
2. Ko Phrase  
3. Slabakova

غیر این صورت لازم می‌داند. وی همهٔ افعال ناگذر و مجهول را لازم و همهٔ افعال سببی را متعدی قلمداد می‌نماید. (ب) جهت: که به تقابل میان معلوم و مجهول در فارسی اشاره دارد و تفاوت این دو ساخت را در ظرفیت نحوی، نه ظرفیت معنایی آنها می‌داند. (ج) سببی بودن: که به تقابل میان افعال سببی، غیرسببی و ناگذر (سببی) اشاره دارد. این ساخت‌ها از حیث ظرفیت معنایی با یکدیگر تفاوت دارند و البته این تفاوت در ساخت نحوی آنها نیز منعکس است. افعال سببی حتماً دارای عاملی هستند که به ساخت غیرسببی یا ناگذر افزوده شده‌است. افعال غیرسببی دارای عاملی هستند که در ظرفیت معنایی فعل خود آن را دارند و حاصل سببی شدن نیست و افعال ناگذر هیچ‌گاه دارای عاملی در ظرفیت معنایی خود نیستند. راسخ مهند در این مقاله اذعان داشته‌است که ناگذرا بودن در فارسی یک جهت نیست و درواقع افعال ناگذر در تقابل با معلوم و مجهول نیستند، بلکه در تقابل با سببی بودن هستند. به بیان دیگر، افعال ناگذر با افعال سببی در تقابل هستند.

گروهی از زبان‌شناسان بر این باورند که افعال فارسی دارای دو جهت معلوم و ناگذر هستند (معین، ۱۹۷۴ و کریمی، ۲۰۰۵) و گروهی دیگر علاوه بر این دو جهت به جهت مجهول در زبان فارسی هم قائل‌اند (جباری، ۱۳۸۲ و حق‌بین، ۱۳۸۲). طبیب‌زاده (۱۳۸۵) افعال فارسی را دارای دو جهت معلوم و مجهول می‌داند و منکر جهتی به نام ناگذر یا میانه است.

### ۳- ساخت‌های متعدی در زبان فارسی

#### ۳-۱- ساخت‌های میانه

تحلیل ساخت‌های میانهٔ زبان فارسی، که در زمرهٔ ساخت‌های تک‌موضوعی هستند و دارای یک موضوع می‌باشند، همواره با مشکلاتی همراه بوده‌است. بر همین اساس به این ساخت‌ها چندان توجه نشده‌است. حق‌بین (۱۳۸۲: ۱۳۵) برای این ساخت‌ها سه خصوصیت قائل است:

الف- دارای عامل مستتر می‌باشند.

ب- بیانگر یک ویژگی ذاتی و کلی هستند. بر همین اساس به زمان خاصی ارجاع ندارند و غالباً به صورت زمان حال بیان می‌شوند.

ج- غالباً با یک عبارت قیدی (مانند: زود، سریع، دیر) همراه هستند.

وی جملات زیر را دارای ویژگی‌های فوق می‌داند:

۱) الف- شیشه زود می‌شکند.

ب- گلدان سفالی زود می‌شکند.

ج- بچه زود می‌ترسد.

درواقع، ساخت‌های میانه یک وجه عام و غیرارجاعی از ساخت‌های معلوم و مجهول‌اند که معمولاً زمان دستوری نمونه‌اعلای آنها در زبان فارسی، حال ساده است. افعال میانه از نوع افعال متعدی هستند که دارای مفعول پذیرا یا پذیرنده‌اند که این مفعول منطقی نقش فاعل دستوری را ایفا می‌کند. همان‌طور که نامگذاری ساخت میانه نشان می‌دهد، میانه صورتی بین معلوم و مجهول است. میانه از یک سو دارای دو موضوع است که دومی مفعول صریح است و از این حیث شبیه ساخت‌های متعدی معلوم است و از سوی دیگر همانند ساخت‌های مجهول تک‌موضوعی است، یعنی در این ساخت‌ها، مفعول صریح گونه‌معلوم به جایگاه فاعلی ارتقا یافته و نقش فاعل دستوری را ایفا می‌کند. اگرچه این ساخت‌ها در روساخت دارای یک موضوع هستند، اما به‌وضوح فعل آنها یک فعل معلوم و متعدی است. بدیهی است به منظور حفظ غیرارجاعی بودن آن، زمان دستوری به صورت حال ساده خواهد بود.

همان‌طور که در جملات زیر ملاحظه می‌شود، صورت معلوم متعدی فعل‌ها با صورت میانه آنها دقیقاً یکسان است. به بیان دیگر، یک فعل بدون تغییر صرفی هر دو وجه معلوم متعدی و میانه را نشان می‌دهد.

۲) الف- او شیشه را شکست. (متعدی معلوم)

ب- شیشه شکسته شد. (مجهول)

ج- شیشه (به‌راحتی) می‌شکند. (میانه)

۳) الف- او این طناب را می‌برد. (متعدی معلوم)

ب- طناب بریده شد. (مجهول)

ج- این طناب (سریع) می‌برد. (میانه)

۴) الف- او شلغم را می‌پزد. (متعدی معلوم)

ب- شلغم پخته شد. (مجهول)

ج- شلغم (زود) می‌پزد. (میانه)

۵) الف- او پوست پسته را می‌شکافد. (متعدی معلوم)

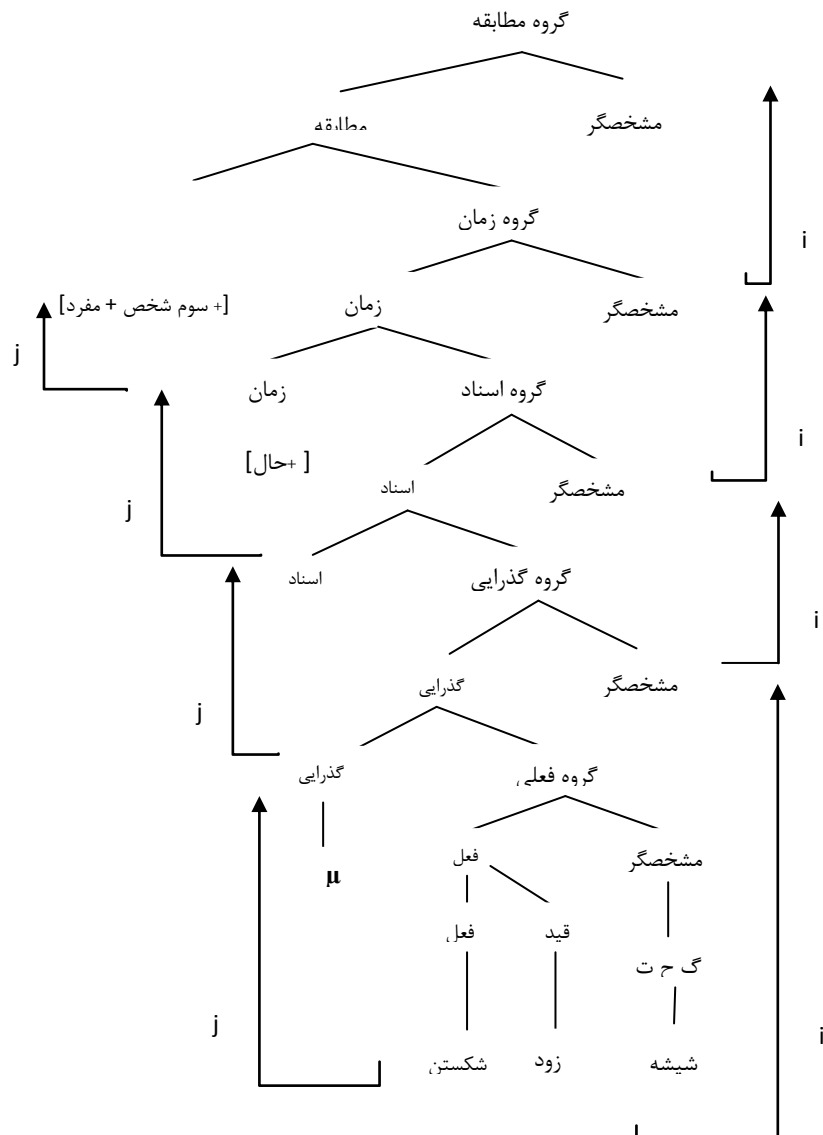
ب- پوست پسته شکافته شد. (مجهول)

ج- پوست پسته (به‌راحتی) می‌شکافد. (میانه)

بنابراین تنها با استناد به ملاک‌های صرفاً معنایی می‌توان افعال میانه را از دیگر افعال تشخیص داد. حال اگر با رویکرد کمینه‌گرای بوورز (۲۰۰۲) به ساخت‌های میانه در زبان فارسی بنگریم متعدی بودن این ساخت‌ها تأیید خواهد شد. طبق رویکرد حاضر، شباهت بین ساخت‌های میانه و مجهول در این است که هر دو فاقد یک موضوع بیرونی آشکار بوده و هر دوی آنها در سطح زیر ساخت متعدی و دارای گروه گذرای‌اند. اما تفاوت بین آنها در این است که ساخت‌های مجهول در هسته‌گذرای تکواژ مجهول (صفت مفعولی ساز)-ه و

ساخت‌های میانه در این جایگاه تکواژ تهی دارند، که با استفاده از  $\mu$  نمایش داده می‌شود. این تکواژ همچون تکواژ مجهول فاقد مشخصه‌های فی بوده و از آنجا که موضوع بیرونی در جمله وجود ندارد، مفعول حالت فاعلی دریافت کرده و به جای موضوع بیرونی به مشخص‌گر گروه زمان حرکت خواهد نمود. طبق رویکرد حاضر نمودار درختی ساخت‌های مذکور را می‌توان به صورت زیر نمایش داد:

(۶) شیشه زود می‌شکند.



## ۳-۲- ساخت‌های مجهول در زبان فارسی

مجهول در زبان فارسی، یکی از بحث‌انگیزترین موضوع‌ها در بین زبان‌شناسان ایرانی و غیرایرانی است که زبان‌شناسان طی پنجاه سال اخیر به بررسی آن پرداخته‌اند. گروهی از آنها همچون معین (۱۹۷۴)، وجود مجهول در زبان فارسی را رد می‌کنند و عده‌ای دیگر همچون مشکوه‌الدینی (۱۳۶۶)، دبیرمقدم (۱۹۸۲ و ۱۳۶۴)، برجسته (۱۹۸۳) و شماری دیگر از زبان‌شناسان و دستورنویسان بر وجود مجهول در زبان فارسی تأکید می‌ورزند. مشکوه‌الدینی (۱۳۶۶: ۵۵) معتقد است، آنچه گشتار مجهول نامیده می‌شود، اعمال چهار قاعده گشتاری (۷ الف-د) است که بر ژرف ساخت معلوم یک جمله متعدی اعمال می‌شود.

الف- گشتار جابه‌جایی نهاد و مفعول صریح

ب- گشتار جانیشینی صفت مفعولی

ج- گشتار افزایش فعل معین شدن

د- گشتار افزایش حرف اضافه (منظور حرف اضافه عبارت کنادی است).

به طور کلی، از میان همه کسانی که به بحث و توصیف مجهول پرداخته‌اند، آراء معین (۱۹۷۴)، دبیرمقدم (۱۹۸۲ و ۱۳۶۴) و برجسته (۱۹۸۳) بیش از همه جنبه استدلالی داشته و درخور توجه است. همگی ایشان در اثبات نظر خویش یک سلسله دلایل تاریخی، تطبیقی و همزمانی ناظر بر بسامد وقوع و نحوه کاربرد این ساخت مطرح کرده‌اند که در ادامه به جمع‌بندی آنها خواهیم پرداخت.

## ۳-۲-۱- استدلال‌های گروه مخالفان دال بر وجود مجهول در زبان فارسی

الف- علی‌رغم اینکه در فارسی باستان مجهول متداول بود، در دوره میانه به عنوان یک فرآیند واژگانی از بین رفته‌است. این به دلیل تبدیل شدن ( $krt \rightarrow (=kart) \rightarrow kard$ ) به فعل معلوم است که در دوره فارسی نوین به این صورت باقی می‌ماند (معین، ۱۹۷۴: ۲۵۰).

ب- آنچه در فارسی به عنوان نشانه صرفی مجهول ذکر شده، نشانه‌های فعل ناگذرا (آغازین) است نه مجهول.

ج- در ساخت‌های مورد نظر عبارت کنادی در زبان فارسی وجود ندارد و آنچه از نظر موافقان مجهول، عبارت کنادی خوانده می‌شود، درواقع گروه‌های حرف‌اضافه‌ای به معنی وسیله و واسطه با نقش معنایی ابزار است.

د- افزایش کاربرد مجهول در زبان‌های هندوایرانی از جمله اردو و فارسی، تحت تأثیر ترجمه از زبان‌هایی همچون انگلیسی صورت گرفته‌است (همان: ۱۵۹).

## ۳-۲-۲- استدلالات‌های گروه موافقان دال بر وجود مجهول در زبان فارسی

الف- در دوره باستان و میانه مجهول به دو صورت صرفی و غیرصرفی وجود داشته‌است اما در گذر از دوره میانه به دوره نوین کلاسیک، به دلیل تحول تاریخی گذر از حالت تصریفی به تحلیلی، دیگر مجهول صرفی دیده نمی‌شود. در عوض مجهول غیرصرفی به صورت ساخت صفت مفعولی یا صفت همراه فعل معین «شدن» کاربرد وسیعی یافته‌است (دبیرمقدم، ۱۳۶۴: ۳۳-۳۴).  
ب- فعل معین «شدن» به تدریج از دوره فارسی نوین کلاسیک نقش دیگری به خود گرفته‌است. «شدن» تا پیش از دوره فارسی نوین کلاسیک، تنها یک فعل لازم حرکتی بوده و پس از این دوره تنها به عنوان فعل معین مجهول‌ساز به کار رفته و نقش سابق خود را از دست داده‌است (همان: ۳۵).

ج- ضمن پذیرش این نکته که جملات مجهول در فارسی می‌توانند عبارت کنادی داشته باشند، به دلیل شباهت ظاهری بین برخی از جملات مجهول بدون عبارت کنادی و بعضی از جملات ناگذرا که دارای فعل «شدن» هستند، ابهامی ایجاد می‌شود که آیا مجهول در فارسی وجود دارد یا خیر (همان: ۳۶). می‌توان چنین تلقی کرد که فعل «شدن» به عنوان فعل معین مجهول‌ساز همراه با یک فعل واژگانی که به صفت مفعولی تبدیل شده، به کار می‌رود ولی فعل «شدن» در ساخت‌های ناگذرا همراه با صفت ساده یا اسم به کار می‌رود، مثل دلخورشدن، گرفتارشدن، گرسنه‌شدن و ... (حق‌بین، ۱۳۸۲: ۱۲۳).

د- وضعیت مجهول در زبان فارسی با همگانی‌های پرمیوتر<sup>۱</sup> (۱۹۷۸) انطباق دارد. این همگانی‌ها عبارت‌اند از: ۱- مفعول صریح در جمله معلوم به صورت فاعل در جمله مجهول متجلی می‌شود؛ ۲- فاعل جمله معلوم در جمله مجهول یک عنصر نقش‌باخته است؛ ۳- جمله مجهول در روساخت یک جمله لازم است (دبیرمقدم، ۱۳۶۴: ۳۸).

ه- پیشنهاد آزمون اضافه کردن عبارت قیدی «خودبه‌خود» به جملات مبهم. ساخت‌های ناگذرا عبارت قیدی فوق را می‌پذیرند ولی جملات مجهول، به دلیل مفروض بودن کننده کار که در جمله ذکر نشده‌است، پس از اضافه شدن عبارت قیدی مذکور، حاصلی ناصحیح و غیردستوری خواهند داشت. مثل:

۸) الف- پنجره (خودبه‌خود) باز شد.

ب- \* علی (خودبه‌خود) کشته شد.

ج- \* ائومبیل (خودبه‌خود) ربنده شد.

طبق مطالعات رده‌شناختی کینان<sup>۲</sup> (۱۹۸۵) و تقسیم‌بندی وی از ساخت‌های مجهول به لحاظ نوع فعل معین می‌توان گفت زبان فارسی جزء گروه نخست است که دارای فعل معین

1. Perlmutter  
2. Keenan

مجهول‌ساز به صورت «شدن» است. از سوی دیگر، حق‌بین (۱۳۸۲: ۱۲۵) براساس کندوکاو وسیعی در متون قدیم و جدید و دقت در گفتار فارسی‌زبانان پیرامون خود اعم از تحصیل‌کرده و غیرتحصیل‌کرده ادعا کرده‌است که در اکثر موارد قریب به اتفاق عبارت کنادی در جملات مجهول به کار نمی‌رود و زبان فارسی حائز کلیه ویژگی‌های مجهول پایه است. عدم کاربرد عبارت کنادی در زبان فارسی همچون بخش وسیعی از زبان‌های دنیا نمی‌تواند دال بر فقدان مجهول در فارسی باشد.

در زبان فارسی، ساخت‌هایی وجود دارند که با توجه به ملاک‌های همگانی که از سوی پرمیوتر (۱۹۷۸) و کینان (۱۹۸۵) معرفی شده‌اند، در مجهول بودنشان تردیدی وجود ندارد. اما باید در نظر داشت که این ملاک‌ها، ملاک‌هایی صرفی و نحوی هستند. با این حال، ساخت‌هایی نیز وجود دارند که با توجه به همگانی‌های مزبور، فاقد نشانه‌های مجهول هستند ولی به لحاظ معنایی کاملاً شبیه مجهول‌های واقعی‌اند. بنابراین اگر مراد از مجهول، ساختی باشد که فاعل منطقی آن ذکر نشده باشد و تأکید بر عمل فعل و مفعول منطقی داشته باشد، در این صورت مجهول‌ها در زبان فارسی به دو دسته تقسیم می‌شوند. الف- مجهول نحوی (مجهول پایه) و ب- مجهول واژگانی/ معنایی.

الف. مجهول نحوی/ پایه، مجهولی است که طبق ملاک‌های همگانی مجهول است و در این پژوهش هرگاه سخن از مجهول باشد، مراد همین نوع مجهول است که محمول آن فعلی است مرکب از صفت مفعولی و فعل کمکی «شدن» و دارای ساختار تک‌موضوعی است.

ب. مجهول واژگانی/ معنایی، ساختی است که فعل آن هیچ‌یک از نشانه‌های صوری مجهول را ندارد، اما به لحاظ معنایی مجهول است. مانند:

۹) الف. امروز لایحه بودجه سال ۸۱ مورد بررسی قرار گرفت/ مورد بررسی قرار داده شد.

ب. حسن کتک خورد/ کتک زده شد.

ج. رئیس جمهوری در جریان نحوه تولیدات این واحد قرار گرفت/ قرار داده شد.

محمول‌های «مورد بررسی قرار گرفت»، «کتک خورد» و «در جریان قرار گرفت» می‌توانند معادل‌هایی از مجهول پایه داشته باشند، اما به دلیل وجود این صورت‌های واژگانی، صورت‌های نحوی آنها مورد استفاده قرار می‌گیرند.

حال اگر با رویکرد کمینه‌گرای بوورز به ساخت‌های مجهول در زبان فارسی بنگریم، می‌توان متعدی بودن این ساخت‌ها را تأیید کنیم. بوورز (۲۰۰۲) سه شرط را برای برخورداری یک مقوله از ژرف‌ساخت متعدی ملاک می‌داند که عبارت‌اند از:

الف. دارای موضوع مستتر بیرونی باشد.

ب. حرکت کوتاه مفعول در آن رخ دهد.



ج. ساخت مورد نظر، دارای ساخت معادل باشد. به عبارت دیگر، با ساخت دیگری از ژرف ساخت مشترک برخوردار باشند.

طبق ملاک‌های بوورز و اندیشه‌های سنتی زبان‌شناسی زایشی، ساخت‌های معلوم و مجهول ژرف‌ساخت واحدی دارند. صرف‌نظر از بحث‌های فراوانی که در حوزه این رویکرد در ردّ یا تأیید این مطلب بوده‌است. بوورز (۲۰۰۲: ۲۱۰) بر این باور است که مطالعات رده‌شناختی نظر وی را در مورد شرط (ج) تأیید می‌کند. طبق تحلیل وی، تنها ساخت‌های (افعال) متعدی مجهول می‌شوند. طبق رویکرد حاضر ساخت‌های متعدی دارای گروهی به نام گذرایی هستند که هسته آن شامل مشخصه‌های فی که خود حاوی حالت، شخص، شمار و جنس می‌باشد. طبق رویکرد مذکور تفاوت ساخت‌های معلوم و مجهول در این است که در ساخت‌های معلوم هسته گذرایی توسط مشخصه‌های فی و در ساخت‌های مجهول توسط تکواژ مجهول اشغال می‌شود. در ساخت‌های مجهول به دلیل نبود مشخصه‌های فی امکان اعطای حالت مفعولی وجود ندارد و مفعول مجبور است که ابتدا به مشخصگر گذرایی و سپس به مشخصگر اسناد رفته تا هم حالت فاعلی خود را از هسته زمان دریافت نماید و هم مشخصه گستردگی هسته اسناد را احراز نماید و درنهایت برای احراز مشخصه گستردگی هسته زمان، به مشخصگر زمان حرکت خواهد نمود. فعل اصلی نیز برای ترکیب‌شدن با تکواژ مجهول به هسته گذرایی حرکت نموده و حاصل آن جملاتی با ساختار زیر خواهد بود:

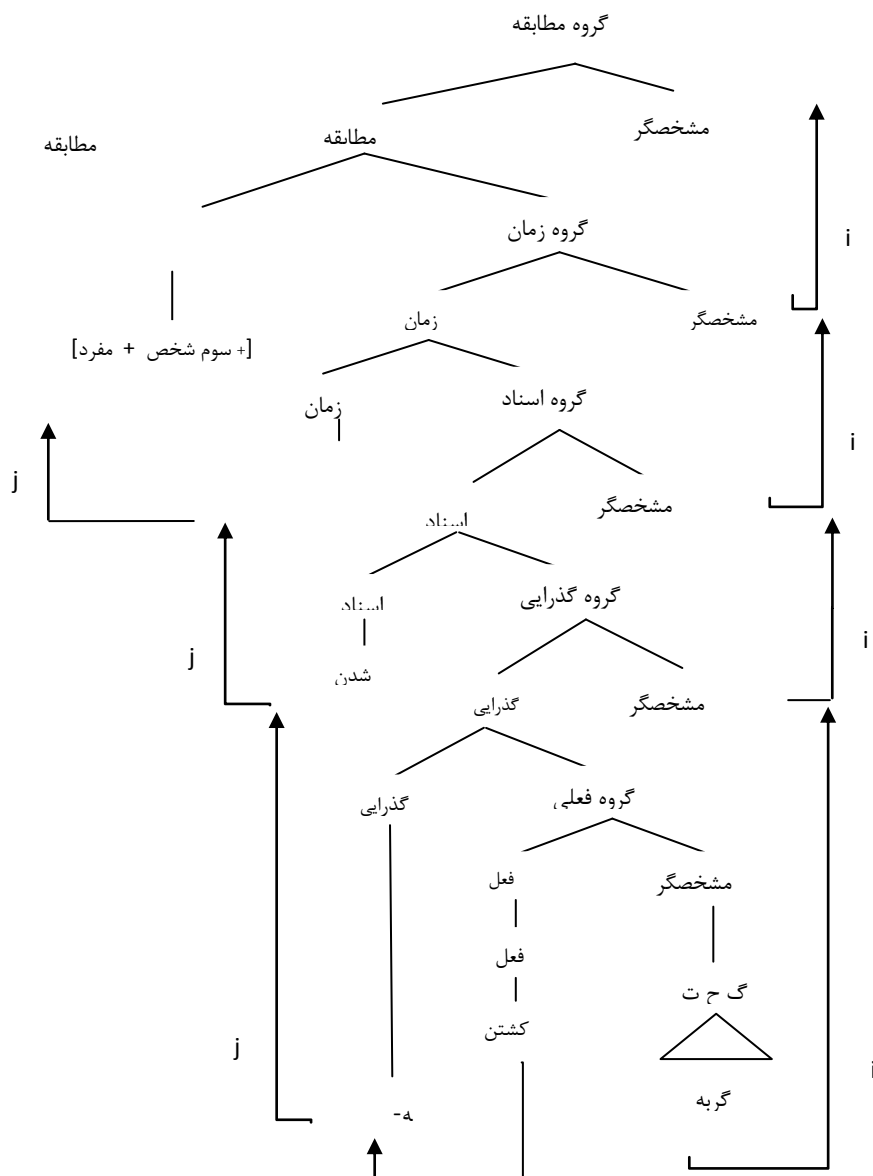
۱۰ الف. گربه کشته شد.

ب. خانه ساخته شد.

طبق تحلیل نگارندگان مقاله حاضر، در هسته گذرایی یا مشخصه‌های فی قرار دارند یا تکواژ مجهول، نه هر دو. در صورت وجود مشخصه‌های فی، مفعول حالت مفعولی اخذ کرده و سپس به مشخصگر هسته گذرایی حرکت می‌نماید و در صورت وجود تکواژ مجهول در هسته گذرایی، مفعول ابتدا به مشخصگر هسته گذرایی و پس از آن به مشخصگر اسناد رفته و حالت فاعلی خود را از هسته زمان دریافت می‌نماید و در پایان، برای احراز مشخصه گستردگی هسته زمان، به مشخصگر آن حرکت می‌کند. اما در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا تکواژ مجهول ضرورتاً نمود آوایی هسته گذرایی است و یا اینکه آیا وقوع گروه گذرایی در ساخت‌های مجهول ضروری است؟ برخی استدلال‌هایی که ضرورت قائل‌شدن به گروه گذرایی در ساخت‌های مجهول را نشان می‌دهند عبارت‌اند از: الف- با قائل‌نشدن به گروه گذرایی در ساخت‌های مجهول نمی‌توان دلیل اینکه چرا تنها افعال متعدی، مجهول می‌شوند را توجیه نمود و هر فعلی بدون توجه به وجود گذرایی با ادغام با تکواژ صفت مفعولی ساز -ه و ترکیب

با فعل کمکی «شدن» قابلیت مجهول شدن می‌یابد؛ ب- با قائل نشدن به گروه گذرای در ساخت‌های مذکور نمی‌توان به وجود ارتباط تنگاتنگ بین حالت مفعولی و تکواژ مجهول قائل بود. با توجه به گفته‌های بالا می‌توان ادعا کرد که ملاک مجهول شدن، تنها ویژگی گذرای است نه اعطای حالت مفعولی. طبق تحلیل نگارندگان نمودار درختی ساخت‌های مجهول در زبان فارسی به صورت زیر قابل ترسیم خواهد بود:

(۱) گربه کشته شد.



## ۴- ساخت‌های لازم

در زبان فارسی، ساخت‌های لازم به دو صورت ناکنشی و نامفعولی وجود دارند. ساختار موضوعی فعل‌های لازم در زبان فارسی تنها شامل یک موضوع است که دارای نقش بیرونی می‌باشد. بنابراین، ساختار موضوعی افعال دویدن و پژمردن طبق نظر ویلیامز<sup>۱</sup> (۱۹۸۱) به صورت زیر خواهد بود.

(۱۲) الف- حسن تند می‌دود. دو - : < عامل >

ب- گل‌ها همه پژمردند. پژمر- : < پذیرا >

به تعبیر مارانتز<sup>۲</sup> (۱۹۸۴)، اطلاعات ساختار موضوعی (۱۲ الف و ب) به صورت (۱۳ الف و ب)

در سطح منطقی- معنایی تکمیل می‌شود:

(۱۳) الف- دو - [+ فاعل منطقی] [- متعدی]

ب- پژمر- [- فاعل منطقی] [- متعدی]

آنچه از (۱۲ الف و ب) و (۱۳ الف و ب) برمی‌آید این است که به نظر ویلیامز (۱۹۸۱)، به عنوان یک واژگان‌گرا، فاعل نحوی، چه موضوع عاملی و چه پذیرا باشد، هردو موضوع بیرونی هستند و او با کشیدن خط زیر هردو بر این امر تأکید دارد. او این مطلب را که جایگاه اشتقاق موضوع پذیرا [گروه اسمی، گروه فعلی] است، نمی‌پذیرد. مارانتز (۱۹۸۴) نیز ویژگی متعدی بودن را متعلق به فعل‌هایی می‌داند که در روساخت خود دارای مفعول صریح باشند. به همین دلیل او هردو فعل‌های عاملی و پذیرایی را فاقد ویژگی متعدی می‌داند.

پرمیوتر (۱۹۷۸)، با توجه به نقش دستوری دوگانه افعال لازم، فعل‌هایی را که موضوع بیرونی آنها نقش عامل دارند، ناکنشی قلمداد می‌کند (مثل: دویدن و پریدن) و آنها که فاقد موضوع عامل هستند، نامفعولی می‌خواند (مثل مردن و خوابیدن) (حقیب، ۱۳۸۲: ۱۴۵).

فهرستی از فعل‌های ناکنشی و نامفعولی زبان فارسی عبارت‌اند از:

نامفعولی‌ها: مردن، افتادن، ترشیدن، ماسیدن، ترسیدن، هراسیدن، ترکیدن، پژمردن، خیسیدن، خمیدن، خاریدن، لرزیدن، شکفتن، پکیدن.

ناکنشی‌ها: آمدن، رفتن، پریدن، دویدن، خوابیدن، روییدن، ایستادن، خندیدن، گریستن، چریدن، چرخیدن، شتافتن، بازگشتن، وزیدن، رسیدن، رقصیدن، جنبیدن، گریختن.

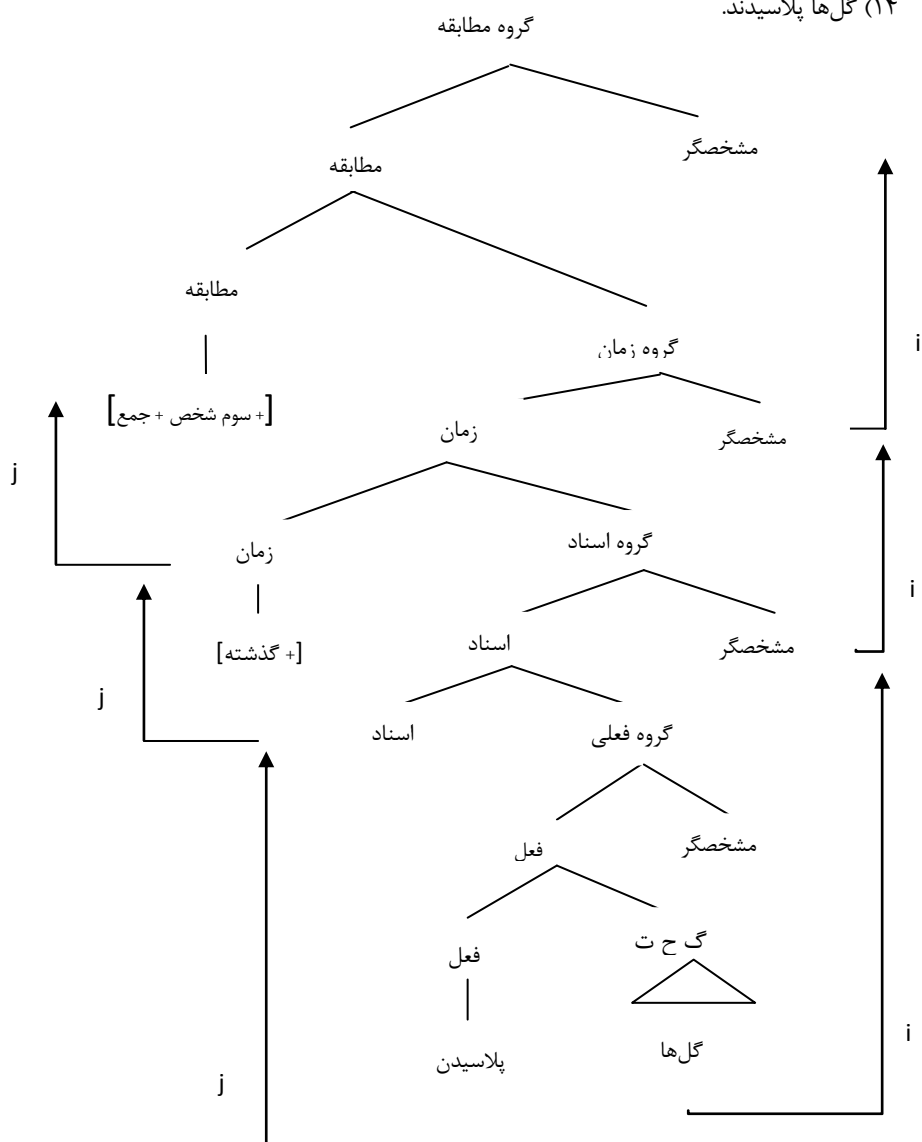
نظریه‌های صورت‌گرا، همچون دستور رابطه‌ای، نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی و همچنین برنامه کمیته‌گرا، نحوه اشتقاق جملات ناکنشی و نامفعولی را متفاوت می‌دانند. در نظریه

1. Williams

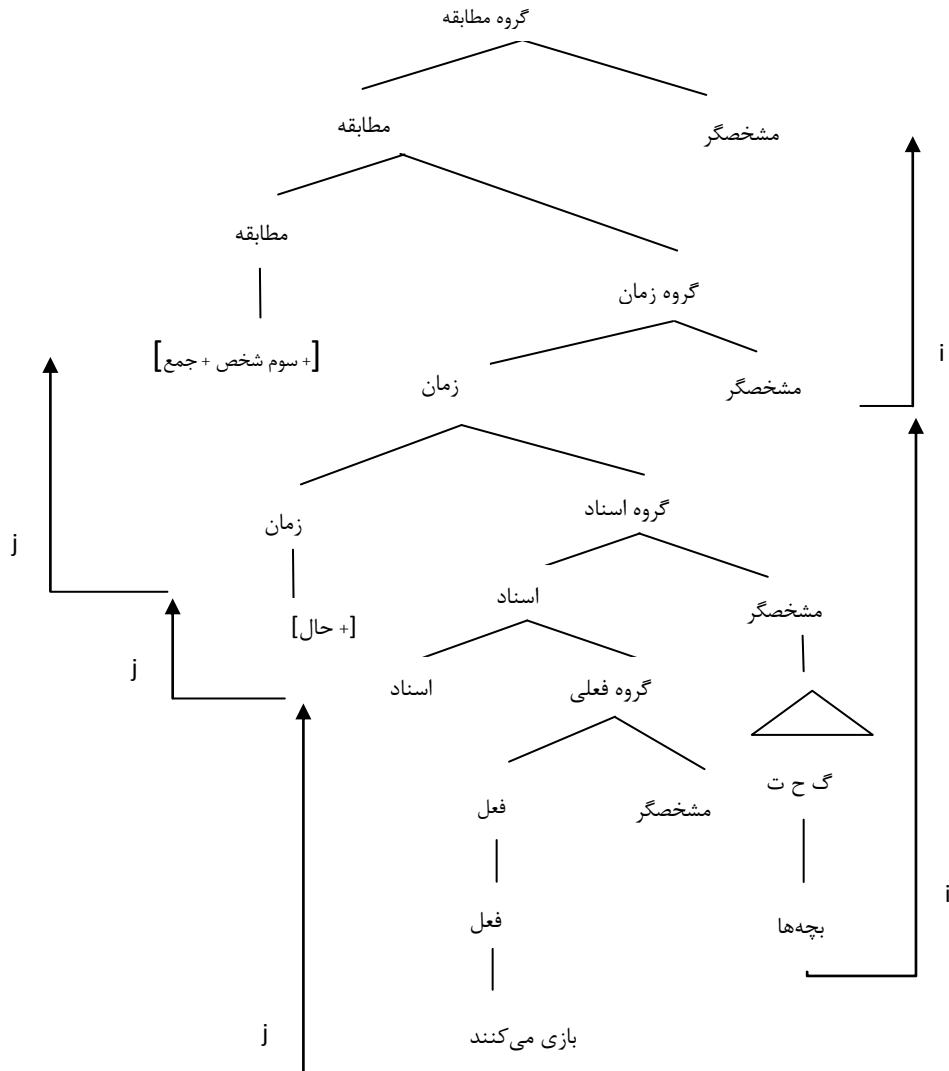
2. Marants

حاکمیت و مرجع‌گزینی و برنامه‌کمینه‌گرا جایگاه اشتقاق یا ادغام موضوع نامفعولی، گروه خواهر فعل است. برای مثال، طبق توالی عناصر در زبان فارسی، «گل‌ها» که دارای نقش پذیرا در (۱۲) است، در جایگاه مفعول مشتق می‌شود، اما طبق نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی، به دلیل اینکه فعل، لازم است و از اعطای حالت به مفعول خود عاجز است، گروه اسمی مزبور به جایگاه فاعل ارتقاء می‌یابد تا حالت بگیرد، و طبق برنامه‌کمینه‌گرا این گروه اسمی دارای حالت است و برای بازبینی حالت خود به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان ارتقاء می‌یابد (حق بین، ۱۳۸۲). مثال:

(۱۴) گل‌ها پلاسیدند.



با توجه به وضعیت موجود، به نظر می‌رسد افعال ناکنشی برای اشتقاق وضعیت به خصوصی دارند، زیرا جایگاه ادغام موضوع فعل ناکنشی، مشخصگر گروه اسناد است. مثال: (۱۵) بچه‌ها بازی می‌کنند.



##### ۵- نتیجه‌گیری

طبق رویکرد حاضر اسناد و گذرایی دو مقوله نحوی بنیادی هستند که اسناد به ارتباط بین دو مقوله نحوی فاعل و محمول اشاره دارد و اجباری است و در همه ساخت‌ها دیده می‌شود در

حالی که گذرایی به ارتباط بین دو مقوله نحوی که به طرق مختلفی به هم مرتبط هستند می‌پردازد و قابل تجزیه نمی‌باشد و اجباری نیست و در همه ساخت‌ها هم دیده نمی‌شود و اساساً به ارتباط بین محمول و مفعول می‌پردازد. اگرچه ویژگی گذرایی در بسیاری موارد فاقد نمود آوایی است، اما در ساخت‌های مجهول، میانه و متعدی قابل درک است. بنابر تحلیل حاضر و با استناد به داده‌های زبان فارسی (همانند زبان‌های انگلیسی، آلمانی، ایسلندی، اسکاتلندی، روسی و اوکراینی) عملکرد فعل سبک (فعل پوسته‌ای) لارسن (۱۹۸۸) در زبان فارسی را می‌توان به دو گروه نقشی گذرایی و اسناد واگذار نمود. طبق یافته‌های این پژوهش، شباهت ساخت‌های میانه با نامفعولی در این است که: الف- هر دوی آنها فاقد موضوع بیرونی آشکار هستند؛ و ب- هر دو فاقد فعل کمکی هستند. اما تفاوت بین این دو ساخت در این است که ساخت‌های میانه دارای ویژگی گذرایی بوده و متعدی هستند، اما ساخت‌های نامفعولی فاقد این ویژگی بوده و همواره به عنوان ساخت‌های لازم واقعی قلمداد می‌شوند. بنابراین می‌توان گفت که تفاوت بین ساخت‌های میانه و مجهول با نامفعولی وجود گروه گذرایی است و شباهت این سه نوع ساخت فقدان یک موضوع بیرونی آشکار است. با توجه به تحلیل حاضر می‌توان گفت گذرایی یک مشخصه مستقل از مشخصه کنادی‌بودگی است و به حضور یا عدم حضور موضوع بیرونی مرتبط نیست.

#### منابع

- جباری، م. ج. ۱۳۸۲. «تفاوت مجهول در زبان فارسی و انگلیسی». *زبان‌شناسی*، (۳۵): ۷۸-۹۴.
- حق‌بین، ف. ۱۳۸۲. *نظام تعدی*، رساله دکتری. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- دبیرمقدم، م. ۱۳۶۴. «مجهول در زبان فارسی». *زبان‌شناسی*، (۱)۲: ۳۱-۴۶.
- راسخ‌مهند، م. ۱۳۹۱. «لازم و متعدی در فارسی». *دستور*، (۸): ۱۶۹-۱۸۷.
- طیب‌زاده، ا. ۱۳۸۰. «تحلیل وابسته‌های نحوی فعل در زبان فارسی براساس نظریه ظرفیت واژگانی». *زبان‌شناسی*، سال ۱۶، (۳۱)۱: ۴۷-۷۶.
- مشکوه‌الدینی، م. ۱۳۶۶. *دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری*، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- Barjasteh, D. 1983. "Morphology, Syntax and Semantics of Persian Compound Verbs: a lexicalist approach". Urbana, University of Illinois.
- Bowers, J. 1993. "The Syntax of Predication". *Linguistic Inquiry*, 24, 591-652.
- Bowers, J. 2001. "Predication". In M. Baltin and C. Collins (Eds.) *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory*. Pp. 299-333, Blackwell Publishers Inc.
- Bowers, J. 2002. "Transitivity". *Linguistic Inquiry*, 33, 183-224

- Collins, C. 2003. "The Internal Structure of VP in Julhoansi". *Studia Linguistica*, 57 (1) pp. 1-25.
- Dabir-Moghaddam, M. 1982. "Passive in Persian". *Studies in the Linguistic Sciences*, 12.1, 63-90.
- Karimi, S. 2005. *A Minimalist Approach to Scrambling Evidence from Persian*. Mouton de Gruyter Publications, Berlin. Germany.
- Keenan, E. 1985. "Predicate formation rules in Universal Grammar". *WCCFL*, 4, 123-38.
- Larson, R. (1988). "On the double object constructin". *Linguistic Inquiry*, 19: 91-335.
- Marants, A. 1984. *On the Nature of Grammatical Relations*. Cambridge, MIT Press.
- Moyne, J. 1974. "The so-called Passive in Persian". *Foundations of Language*, 12: 246 - 267.
- Ono, K. 1999. "Intransitive-Transitive phrase Pairs in Japanese". *Theoretical Linguistics Journal*, 25 (1), 15-29.
- Perlmutter, D. 1978. "Impersonal Passives and Unaccusitive Hypothesis". In *Proceedings of the Forth Annual Meeting of the Berkeley linguistics Society*, Berkeley: University of California.
- Radford, A. 2004. *Minimalist Syntax: Exploring the Structure of English*. Cambridge University Press. Cambridge.
- Slabakova, R. 2003. "Semantics and Morphological Reflexes of Functional Category". The Case of Telicity Marking in Russian. In *Proceedings of the 6<sup>th</sup> Generative Approaches to Second Language Acquisition Conference (GASL 2002)*, ed. J. M. Liceras et al. 284-97- London.
- Williams, E. 1981. "Argument structure and morphology". *TLR* 1, 81-114.





# زبان فارسی و گویش‌های ایرانی

سال اول، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۵، شماره پیاپی ۱

## ریشه‌شناسی چند واژه کهن از گویش‌های ایرانی

دکتر اسفندیار طاهری<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۹۴/۷/۲۰

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۲۶

### چکیده

ریشه‌شناسی واژگان گویش‌های مختلف ایرانی هم به شناخت بیشتر ویژگی‌های آوایی این گویش‌ها کمک می‌کند، هم به ریشه‌شناسی واژه‌های فارسی و دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی. گویش‌های ایرانی گنجینه عظیمی از داده‌های زبانی هستند که می‌تواند در زبان‌شناسی زبان‌های ایرانی استفاده شود. این مقاله به ریشه‌شناسی ۱۲ واژه از گویش‌های مختلف ایرانی می‌پردازد. در مورد هر واژه پس از بررسی برابر یا هم‌ریشه واژه در دیگر گویش‌ها و زبان‌های ایرانی، صورت ایرانی باستان واژه بازسازی، و روند دگرگونی آوایی واژه از ایرانی باستان به گویش‌های ایرانی بررسی شده است. در ریشه‌شناسی واژه‌ها به‌ویژه بر تمایز بین صورت واژه در گویش‌های شمال‌غربی و جنوب‌غربی تأکید شده. واژه‌هایی که در این مقاله از گویش‌های مختلف ایرانی ریشه‌شناسی شده‌اند، شامل این واژه‌ها هستند: arde/âla «کنار، پهلوی، نیمه»، ast/hast «خانه، حیاط»، daha «داسه»، gwask/bīg «بزغاله»، گوساله «gūn «پستان دام»، jeven «هاون غلات»، jəxūn «خرمن»، kahra «بزغاله»، kətū «سگ»، mâl «دام، چهارپا»، tâta «عمو»، xal «کج، خمیده».

**واژگان کلیدی:** ریشه‌شناسی، گویش‌های ایرانی، گویش‌های شمال‌غربی، گویش‌های جنوب‌غربی، واژگان کهن

✉ taheri.esfandiar@gmail.com

۱. استادیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه اصفهان

## ۱- مقدمه

ریشه‌شناسی واژگان گویش‌های مختلف ایرانی، هم به درک بهتر ویژگی‌های آوایی تاریخی این گویش‌ها کمک می‌کند، هم به شناخت بیشتر دیگر گویش‌ها و زبان‌های ایرانی. همچنان که در این مقاله نیز نشان داده خواهد شد، ریشه‌شناسی واژگان گویش‌های ایرانی می‌تواند به شناخت ساخت و ریشه‌شناسی واژگان فارسی و دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نیز کمک کند. از داده‌ها و نتایج این ریشه‌شناسی‌ها همچنین می‌توان برای گروه‌بندی گویش‌ها و زبان‌های ایرانی نیز بهره برد. گویش‌های ایرانی گنجینه عظیمی از داده‌های زبانی هستند که در زمینه‌های مختلف زبان‌شناسی زبان‌های ایرانی می‌توانند استفاده شوند. بسیاری از واژه‌ها و ساخت‌های کهن تنها در گویش‌های ایرانی باقی مانده‌است. این گویش‌ها داده‌های فراوانی در اختیار زبان‌شناسان و علاقه‌مندان می‌گذارند که می‌تواند در بررسی‌های تطبیقی و تاریخی زبان‌های ایرانی استفاده شوند.

این مقاله به ریشه‌شناسی ۱۲ واژه از گویش‌های مختلف ایرانی می‌پردازد و در پی پاسخ به این پرسش است که ریشه‌شناسی چنین واژه‌هایی چگونه می‌تواند در گروه‌بندی گویش‌های نو ایرانی و شناخت هرچه بیشتر آنها به کار آید و این گویش‌ها تا چه اندازه می‌توانند در زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی زبان‌های ایرانی تأثیر داشته باشند. داده‌های مقاله در گذر چند سال کار میدانی و کتابخانه‌ای نگارنده بر گویش‌های مختلف ایرانی فراهم شده‌اند. در مورد هر واژه پس از آوردن برابر واژه در گویش‌های مختلف ایرانی، صورت واژه در ایرانی باستان بازسازی، و چگونگی تحول آن در هر گویش یا گروه گویشی بررسی شده‌است. در صورت لزوم هم‌ریشه‌های واژه در دیگر زبان‌های ایرانی، همچنین زبان‌های هندواروپایی نیز بررسی گردیده‌اند. در ریشه‌شناسی واژه‌ها به‌ویژه بر تفاوت بین صورت واژه در گویش‌های شمال‌غربی و جنوب‌غربی تأکید شده‌است. همچنین سعی شده داده‌ها و نتایج این ریشه‌شناسی‌ها به عنوان معیاری در گروه‌بندی و تعیین مرزهای همگویی گویش‌های ایرانی مطرح شوند. واژه‌ها با آوانویسی منابع استفاده‌شده آورده شده‌اند.

## ۲- ریشه‌شناسی واژه‌ها

## ۲-۱ - گویش‌های مرکزی ard(e)/âla «طرف، نیمه، پهلو»

در شاخه جنوبی از گویش‌های مرکزی ایران (درباره این گروه‌بندی از گویش‌های مرکزی، نک. ویندفور، ۱۹۹۱) این واژه به صورت ard(e) به کار می‌رود، مانند: گزی arde «پهلو، سمت باریک هر چیزی»، arde kaftâmûn «به پهلو افتادن» (یزدانی، ۱۳۹۱: ۲۸۸)؛ مشکنانی<sup>(۱)</sup> ard «کج، یک

ور»، ardâl «تکه یا برشی از نان» (صدری، ۱۳۸۶: ۱۰۷)؛ نایینی ardi «نوعی از سوار شدن بر خر را گویند که دو پا یک طرف آویزان باشد، [به پهلو سوار شدن]» (ستوده، ۱۳۶۵: ۹). درحالی‌که در شاخه شمالی و غربی به صورت âla دیده می‌شود، مانند: میمه‌ای âla «نصف»، âla kartan «نصف کردن» (فتحی بروجنی، ۱۳۹۲: ۱۸۳) همچنین در متن‌های همین کتاب: âla kat «کج می‌افتاد»، âla xost «یک‌وری می‌انداخت» (همان: ۱۷۸)؛ خوانساری âla «کنار» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۲۷۳)؛ ابوزیدآبادی âla «طرف» (رزاقی، ۱۳۹۳: ۴۴۳)، بسنجید با سیوندی al «سمت، پهلو» (لکوک<sup>۱</sup>، ۱۹۷۹: ۱۶۹).

هر دو صورت این واژه بازمانده ایرانی باستان -arda\* هستند که هم‌ریشه‌های آن در زبان‌های ایرانی دوره باستان و میانه نیز دیده می‌شود: اوستایی -arəda\* «سمت، نیمه»، سنسکریت -árdha\* «سمت، بخش، منطقه» (مایرهورف<sup>۲</sup>، ۱۹۹۲: ۱۱۹)، پهلوی ālag «سمت» (مکنزی<sup>۳</sup>، ۱۹۷۱: ۷)؛ فارسی میانه و پارسی مانوی ārag «سمت» (دورکین – مایسترانست<sup>۴</sup>، ۲۰۰۴: ۵۲)، خوارزمی rd «اینجا، این سو» (بنتسینگ<sup>۵</sup>، ۱۹۸۳: ۷۸)، ختنی hala «نیمه» (بیلی<sup>۶</sup>، ۱۹۷۹: ۴۷۰).

در آن دسته از گویش‌های مرکزی که این واژه را به صورت ard(e) حفظ کرده‌اند، خوشه همخوانی rd ایرانی باستان باقی مانده‌است، همچنان که این دگرگونی را در تحول واژه‌های دیگری مانند ایرانی باستان -barda\* «بیل» (از صورت اصلی -badra\* و با جابه‌جایی r با d) در این گویش‌ها می‌بینیم، مانند: گزی bard «بیل» (یزدانی، ۱۳۹۱: ۳۲۴)، مشکنانی bard «بیل» (صدری، ۱۳۸۶: ۱۱۷)، اردستانی ba:d «بیل»؛ با حذف r و کشش جبرانی واکه قبل از آن (ابراهیمی و عظیم‌پور اردستانی، ۱۳۹۰: ۹۵)، گویش زردشتیان یزد barda «بیل» (ایوانف<sup>۷</sup>، ۱۹۳۹). اما در شاخه شمالی و غربی گویش‌های مرکزی که این واژه را به شکل âla دارند، rd ایرانی باستان به صورت âl تحول یافته‌است و باز این دگرگونی را در تحول واژه ایرانی باستان -barda\* «بیل» (از صورت اصلی -badra\* و با جابه‌جایی r با d) در این گویش‌ها می‌بینیم، مانند: میمه‌ای bale «بیل» (فتحی بروجنی، ۱۳۹۱: ۱۸۸)، ابوزیدآبادی bāl «بیل» (رزاقی، ۱۳۹۳: ۴۴۸). در نتیجه هم دگرگونی دوگانه و متفاوت خوشه همخوانی rd ایرانی باستان را در گویش‌های مرکزی می‌بینیم که می‌تواند به عنوان معیاری برای مشخص کردن مرز همگویی

1. Lecoq
2. Mayrhofer
3. MacKenzie
4. Durkin-Meisterernst
5. Benzing
6. Bailey
7. Ivanow

بین این گویش‌ها به کار رود و هم در مورد صورت (e)ard، گویش‌هایی که این صورت را دارند تنها گویش‌های ایرانی هستند که این واژه را با حفظ rd ایرانی باستان دارند.

## ۲-۲- گویش‌های مرکزی ast/hast «خانه، حیاط»

این واژه در تعدادی از گویش‌های مرکزی به‌ویژه شاخه شمالی و غربی این گویش‌ها دیده می‌شود: میمه‌ای hast «خانه، حیاط» (فتحی بروجنی، ۱۳۹۱: ۱۷۲، ۲۰۳)، جوشقانی bar asta «در حیاط» (زرگری، ۱۳۹۱: ۳۲۶)، خوانساری hass «حیاط» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۳۱۶)، خوری has «آغل بدون سقف مخصوص گوسفند و بز» (شایگان، ۱۳۸۵: ۲۱۵). این واژه بازمانده ایرانی باستان -asta\* «خانه، پناهگاه» (راستارگویا و ادلمان، ۲۰۰۰: ۲۳۴) است و هم‌ریشه با اوستایی -asta «خانه» (بارتولومه<sup>۲</sup>، ۱۹۰۴: ۲۱۲) و سنسکریت -ásta «خانه» (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۱۵۰). در میمه‌ای، خوری و خوانساری h- آغازی افزوده شده‌است. در خوانساری و خوری خوشه همخوانی -st به -ss و -s تبدیل شده‌است، که همگونی کامل t- را با همخوان پیش از آن می‌بینیم.

## ۲-۳- لری بویراحمدی و لارستانی daha «داسه، خارهای نوک خوشه گندم»

در بسیاری از گویش‌های جنوب‌غربی ایران این واژه را با h میانی می‌بینیم که صورت جنوب غربی این واژه است: لری بویراحمدی daha «داسه (غلات)، خارهای نوک خوشه گندم و جو، استخوان ماهی» (طاهری، ۱۳۹۵: ۲۱۹)؛ لارستانی (گراشی و لاری) daha «تیغ خوشه گندم» (اقتداری، ۱۳۳۴: ۳۶۱)؛ فینی<sup>(۳)</sup> dahay (نجیبی فینی، ۱۳۸۱: ۹۲). در حالی که صورت شمال‌غربی این واژه که ts ایرانی باستان را به صورت s حفظ کرده‌است، در بیشتر گویش‌های شمال‌غربی دیده می‌شود: تالشی dos «داسه» (پیریکو<sup>۴</sup>، ۱۹۷۶: ۸۸)؛ مشکنانی dâse «خارهای خوشه گندم» (صدری، ۱۳۸۶: ۱۴۷)؛ گزی dâse «نوعی علف هرز در مزارع» (یزدانی، ۱۳۹۱: ۳۸۶)؛ کردی کرمانجی dasî «داسه، استخوان ماهی»، کردی سورانی dask «داسه» (چایت<sup>۵</sup>، ۲۰۰۳: ۱۲۵)؛ بلوچی dasag «نخ، رشته» (کرن<sup>۶</sup>، ۲۰۰۵: ۳۷۴). این واژه در بیشتر زبان‌های ایرانی شرقی نو نیز دیده می‌شود: شغنی dēsak، وخی dōsn، یزغلامی dīs، همه به معنی «گونه‌ای غله وحشی، جو دو سر»؛ پشتو laša «داسه» (مورگنستیرنه<sup>۷</sup>، ۱۹۷۴: ۱۳۲)؛ استبلین - کامنسکی<sup>۷</sup>، ۱۹۹۹: ۱۶۵).

1. Rastorgueva & Edelman
2. Bartholomae
3. Pireyko
4. Chyet
5. Korn
6. Morgenstierne
7. Steblin-Kamenskiy

صورت ایرانی باستان این واژه را می‌توان به صورت *\*dātsa-/\*datsa-* «داسه» بازسازی کرد (راستارگویا و ادلمان، ۲۰۰۳: ۴۵۳). که *ts* ایرانی باستان در گویش‌های جنوب غربی به *h* و در گویش‌های شمال غربی و زبان‌های ایرانی شرقی نو به *s* تبدیل شده‌است و البته نمونه‌های آشنای دیگری نیز در گویش‌های ایرانی دارد: برای مثال بسنجید با بختیاری (جنوب غربی) *âhen* «آهن»، *ruwah* «روباه» و *âhî* «آهو» در برابر بلوچی (شمال غربی) *âsin* «آهن»، *rōpāsk* «روباه» و *āsk* «آهو».

#### ۲-۴- بختیاری *bīg* «بزغاله»، بلوچی *gwask* «گوساله»

بختیاری *bīg* بازمانده فارسی میانه *wahīg* «بزغاله» (دورکین - مایسترانست، ۲۰۰۴: ۳۴۱؛ مکنزی، ۱۹۷۱: ۸۶) است که *h* میان واژه‌های آن در بختیاری حذف شده‌است. برابر شمال غربی واژه در برخی گویش‌های شمال غربی دیده می‌شود: بلوچی *gwask* «گوساله» (کرن، ۲۰۰۵: ۳۹۹)، اردستانی *gesk* «بز نر یکساله» (ابراهیمی و عظیم‌پور اردستانی، ۱۳۹۰: ۲۰۲)، کردی کرمانجی *gîsk* و کردی سورانی *gisk* «بزغاله ماده» (چایت، ۲۰۰۳: ۲۱۸)؛ خوری *gisa* «ماده بز از یکسال به بالا» (شایگان، ۱۳۸۵: ۱۸۴). در این واژه نیز تقابل *h* جنوب غربی را در برابر *s* شمال غربی می‌بینیم. در بشگردی شمالی این واژه به صورت *gwäsk* «گوساله» (شروو، ۱۹۸۸) دیده می‌شود، که همانند صورت بلوچی این واژه است و شاید وام‌واژه از بلوچی باشد و در کنار صورت بشگردی جنوبی *vask* «بزغاله» (همانجا) هر دو *ts* ایرانی باستان را به صورت *s* حفظ کرده‌اند که برخلاف روند معمول در گویش‌های جنوب غربی است.

صورت ایرانی باستان این واژه را می‌توان به صورت *\*watsa-ka* و *\*watsya-ka* «گوساله» بازسازی کرد، بر پایه هم‌ریشه این واژه در سنسکریت *vatsā-* «گوساله» (مایرهوفر، ۱۹۹۶: ۴۹۵)، ختنی *basaka* «گوساله» (بیلی، ۱۹۷۹: ۲۷۴) و زبان‌های ایرانی شرقی نو: *wəšk*، سنگلچی *wasōk*، اشکاشمی *wusuk*، سریکلی *wišk*، یزغلامی *wus*، آسی دیگوری *wæss* همه به معنی «گوساله» (استبلین - کامنسکی، ۱۹۹۹: ۳۹۹).

در زبان‌ها و گویش‌هایی که این واژه با واژه میانی *ī* وجود دارد، بازمانده از ایرانی باستان *\*watsya-(ka)* هستند و آنهایی که واژه *a* یا *e* دارند از صورت ایرانی باستان *\*watsa-(ka)* تحول یافته‌اند. ایرانی باستان *ts* در گویش‌های شمال غربی و زبان‌های ایرانی شرقی نو به صورت *s* و در گویش‌ها و زبان‌های جنوب غربی به صورت *h* باقی مانده‌است (در این باره نک. واژه قبل). اما درباره دگرگونی همخوان آغازی، تحول ایرانی باستان *w-* در فارسی میانه *w-*، بختیاری *b-*، بلوچی و بشگردی شمالی *gw-* و خوری *g-* پدیده‌ای رایج و شناخته شده است.

اما در مورد اردستانی gesk و کرمانجی gîsk و کردی gîsk پدیده‌ای نادر به نظر می‌رسد، ایرانی باستان w- عموماً در این گویش‌ها به صورت w- یا v- باقی مانده‌است. جالب آن است که این تحول را در برخی گویش‌های جنوب غربی نیز می‌بینیم: لارستانی gesa «بز مادهٔ نراییده» (اقتداری، ۱۳۳۴: ۴۲۱)، فینی gîsa «بزغالهٔ ماده» (نجیبی فینی، ۱۳۸۱: ۱۲۵) که باید از ویژگی‌های مشترک گویش‌های منطقهٔ جنوب شرق (یعنی بلوچی و بشکردی) باشد. w- ایرانی باستان طبق قاعده در گویش‌های جنوب غربی به b- تبدیل شده‌است.

## ۲-۵- گزی gūn، لری بویراحمدی gālūn «پستان دام»

صورت ایرانی باستان این واژه gau-dāna\* «پستان دام» است که از ترکیب gau- «گاو» و اسم dāna\* «شیردهنده» از ریشهٔ dā(i)- «شیر دادن» ساخته شده‌است (راستارگویا و ادلمان، ۲۰۰۷: ۲۱۵) و در اوستایی نیز به صورت gaodana- / gaoḍana- «ظرف شیر» (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۲۸۱) آمده‌است. این واژه در گویش‌های ایرانی به شکل‌های مختلفی تحول یافته: در بلوچی به صورت gōdān «پستان دام» (کرن، ۲۰۰۵: ۳۹۹)، در گروهی از گویش‌ها با تحول d میان واکه‌ای ایرانی باستان به y و سپس تبدیل آن به h یا w باقی مانده: کردی guhān «پستان دام» (کوردویف، ۱۹۶۰: ۲۸۸)؛ کرمانجی guhān «پستان دام» (چایت، ۲۰۰۳: ۲۲۲)، زازاکی guwan «پستان دام» (تاد، ۱۹۸۵: ۱۴۳)؛ افتری سمنان guhun «پستان دام» (همایون، ۱۳۷۱: ۱۰۱). در گروهی دیگر از گویش‌ها با تحول d میان واکه‌ای ایرانی باستان به y و سپس حذف آن باقی مانده‌است: گزی gūn «پستان گاو و گوسفند» (یزدانی، ۱۳۹۱: ۴۷۶)، بختیاری کوه‌رنگ gōw «پستان دام» (طاهری، ۱۳۸۹: ۲۹۶)، خوانساری gun «پستان دام در موقع شیردهی» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۳۰۹)، تالشی güən «پستان دام» (پیریکو، ۱۹۷۶: ۵۷)، تاتی رودبار guân «پستان دام» (سبزه‌علی‌پور، ۱۳۸۹: ۱۲۴). گونهٔ خاصی از دگرگونی این واژه را در لری بویراحمدی و برخی گویش‌های فارس می‌بینیم: لری بویراحمدی gālūn «پستان دام» (طاهری، ۱۳۹۵: ۲۳۰)، کوهمره سرخی golūn «پستان گاو و گوسفند» (حسام‌پور و جبار، ۱۳۹۰: ۲۱۵). در این دو گویش d میان واکه‌ای ایرانی باستان به l تبدیل شده‌است.

## ۲-۶- لری بویراحمدی jeven، گزی yāne «هاون غلات»

این دو واژه و برابرهای آنها که در ادامه بررسی خواهند شد، بازمانده از ایرانی باستان \*yawa- arna- «آسیاب‌کنندهٔ غله» هستند، اوستایی yāvarəna- «هاون غلات» (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۲۸۶).

1. Kordoev  
2. Todd

صورت بویراحمدی *jeven* (نک. طاهری، ۱۳۹۵: ۲۴۰) برابر جنوب‌غربی این واژه است که *y-* آغازی ایرانی باستان در آن به *-j* تبدیل شده‌است. برابر با صورت بویراحمدی را در بهبهانی *jave* «وسيله‌ای مانند هاون» (معماری، ۱۳۸۹: ۱۲۸) از گویش‌های جنوب‌غربی و همچنین تعدادی از گویش‌های شمال‌غربی می‌بینیم: خوری *john* «هاون» (شایگان، ۱۳۸۵: ۷۳)، خوانساری *jeven* «هاون سنگی» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۳۱۹)، کردی کرمانجی *jōnī / jihōnī* «هاون سنگی» (چایت، ۲۰۰۳: ۹۴). در همه این گویش‌ها بر خلاف روند معمول گویش‌های شمال‌غربی *y-* آغازی ایرانی باستان به *-j* تبدیل شده‌است (نک. کُرَن، ۲۰۰۳).

برابر شمال‌غربی واژه که *y-* آغازی ایرانی باستان را حفظ کرده‌است در بیشتر گویش‌های مرکزی دیده می‌شود: گزی *yâne* «هاون» (بزدانی، ۱۳۹۱: ۵۳۲)، میمه‌ای *yâna* «هاون سنگی» (فتحی بروجنی، ۱۳۹۱: ۲۳۸)، مشکنانی *yâne* «هاون» (صدری، ۱۳۸۶: ۲۰۷)، اردستانی *yone* «هاون سنگی» (ابراهیمی و عظیم‌پور اردستانی، ۱۳۹۰: ۲۴۱). در همه این گویش‌ها *w* میانی حذف شده، دو واژه باقی‌مانده در هم ادغام شده‌اند:

\*yawa-arna- > \*yawan > yaan > yân

برابر واژه در جوشقانی *yahan* «هاون سنگی» (زرگری، ۱۳۹۱: ۳۹۵) چنین روند تحولی را تأیید می‌کند. در جوشقانی *w* میانی حذف نشده بلکه به صورت *h* باقی مانده‌است. در تحول این واژه در گویش‌های ایرانی همچنین شاهد حذف *r* نیز هستیم. تنها گویشی که *r* ایرانی باستان این واژه را حفظ کرده‌است، گویش طاری از گویش‌های مرکزی است که این واژه را به صورت *yernā* (به نقل از آساتوریان<sup>۱</sup>، ۲۰۰۹: ۳۲۲) دارد. برابر فارسی واژه به صورت «جاون» به معنی «هاون» در یکی از متون کهن فارسی به کار رفته‌است (رواقی، ۱۳۸۱: ۱۱۹، ۴۳۷) که با صورتی که در گویش‌های جنوب‌غربی می‌بینیم، برابر است و جالب آن است که از جهت کشیده بودن واژه *ā* با صورت اوستایی واژه (*yāvarəna-*) مطابقت می‌کند.

## ۲-۷- لری بویراحمدی *jəxūn*، خوری *jufū* «خرمن»

صورت بویراحمدی واژه به معنی جایی است که پشته‌های خرمن جمع‌آوری شده و کوفته می‌شوند، که با همین معنی در شماری از گویش‌های ایرانی نیز دیده می‌شود: بهبهانی *jaxu* «خرمن» (معماری، ۱۳۸۹: ۱۱۷)، کردی کرمانجی *jōxīn* «زمینی که در آن غلات کوفته می‌شوند» (چایت، ۲۰۰۳: ۹۵)، تاتی مراغی *jūn*<sup>(۳)</sup> «خرمن» (پرهیزکاری، ۱۳۸۹: ۱۱۰).

واژه‌های یادشده را می‌توان بازمانده از ایرانی باستان *\*yawa-hwāhāna* «جای کوفتن غلات» دانست که ترکیبی است از: *\*yawa* «غله، جو» و اسم مکان *\*hwāhāna* «جای کوفتن» از ریشه *\*hwah* «خرمن کوبیدن، زدن». (درباره این ریشه فعلی و فعل‌های بازمانده از آن در زبان‌های ایرانی نک. راستارگویا و ادلمان، ۲۰۰۷: ۴۴۸؛ چونگ<sup>۱</sup>، ۲۰۰۷: ۱۴۱). با حذف *h* میان‌واک‌های این واژه چنین روند تحولی را در این گویش‌های ایرانی پیموده‌است:

*\*yawa-hwāhāna* > *\*yawahwān* > *\*jōxān*

برابر خوری واژه به صورت *jufū* «خرمن» (شایگان، ۱۳۸۵: ۷۳) نیز همین روند تحول را پیموده‌است، افزون بر این که *hw* ایرانی باستان در این گویش به *f* تبدیل شده‌است، بسنجید با خوری *fār* «خواهر»، *fāndon* «خواندن»، *fānton* «خوابیدن» (شایگان، ۱۳۸۵: ۱۵۳). صورت تاتی جنوبی واژه را در تاتی سگزآباد و ابراهیم‌آباد<sup>(۴)</sup> به شکل *yowin* «خرمن» (آل‌احمد، ۱۳۷۰: ۱۴۷) می‌بینیم، که هماهنگ با گویش‌های شمال‌غربی *y-* آغازی ایرانی باستان را حفظ کرده‌است. درباره *w* میانی، با توجه به اینکه ایرانی باستان *\*yawa* «جو» در این دو گویش *yow* «جو» است، صورت *yowin* باید از *\*yowhūn* تحول یافته باشد که *h* تحول یافته از *x* در آن حذف شده و *ū* نیز با پیشین‌شدگی به *ī* تبدیل شده‌است:

*\*yowxān* > *\*yowhūn* > *yowīn*

واژه‌ای از نظر آوایی مشابه واژه‌های بالا در شماری از گویش‌های جنوب‌غربی در معنی «هاون غلات» دیده می‌شود: فینی *jūyan* «هاون» (نجیبی فینی، ۱۳۸۱: ۷۷)، کوهمره سرخی<sup>(۵)</sup> *juyan* «هاونی از جنس سنگ که برای کوبیدن دانه‌های مختلف از آن استفاده می‌شود» (حسام‌پور و جباره، ۱۳۹۰: ۱۳۷)، لارستانی *jowyan* «هاون» (اقتداری، ۱۳۳۴: ۳۲۴) گاوکشی از گویش‌های فارس *juyan* «هاون» (موسوی، ۱۳۷۲: ۵۰). پیش از این آساتوریان (۲۰۰۹) پیشنهادی برای ریشه‌شناسی برابر این واژه در یکی از گویش‌های ایرانی مطرح کرده، وی واژه *jūgen* «هاون چوبی» را که از گویش منوجان در جنوب کرمان [از گویش‌های بشگردی] ضبط کرده، از صورت ایرانی باستان *\*yawa-gana* [«زنده غلات»] دانسته‌است. شماری از گویش‌های ایرانی که واژه برابر با *jəxūn* و همانند آن را برای «خرمن» ندارند، از واژه دیگری از همان ریشه *\*hwah* «خرمن کوفتن» به این منظور استفاده می‌کنند. مانند: بختیاری *āxōw* «خرمن» (طاهری، ۱۳۸۹: ۲۷۵)، گزی *āxun* «خرمن غلات» (بزدانی، ۱۳۹۱: ۳۱۳)، اردستانی *āxūm* «خرمن» (ابراهیمی و عظیم‌پور اردستانی، ۱۳۹۰: ۷۷)، گاوکشی *ōvxum* «کوبیدن خرمن» (موسوی، ۱۳۷۲: ۵۰) که همه بازمانده از ایرانی باستان *\*ā-hwāhana* «کوبیدن خرمن» هستند.

1. Cheung



## ۲-۸- kahra «بزغاله»

این واژه در بسیاری از گویش‌های ایرانی دیده می‌شود، هم گویش‌های جنوب‌غربی و هم شمال‌غربی: لری بویراحمدی ka:ra «بزغاله» (طاهری، ۱۳۹۵: ۲۴۳)، بهبهانی ca:ra «بچه گوسفند» (معماری، ۱۳۸۹: ۱۱۲)، لارستانی kaar [ka:r] «بزغاله کم‌سال و نر، بچه بز کوهی» (اقتداری، ۱۳۳۴: ۴۱۳)، فینی kahr «بز نر» (نجیبی فینی، ۱۳۸۱: ۱۱۹)، کوهمره سرخی ka:ra «بزغاله» (حسام‌پور و جبار، ۱۳۹۰: ۲۰۲)، مشکنانی ka:re «بزغاله» (صدری، ۱۳۸۶: ۱۷۸)، خوری kohōr «بزغاله» (شایگان، ۱۳۸۵: ۱۷۵). در بیشتر این گویش‌ها h پس‌واکه‌ای در پایان هجا حذف شده و واکه پیش از آن، کشش جبرانی یافته، در نتیجه صورت اصلی واژه در این گویش‌ها kahr یا kahra بوده‌است.

این واژه بازمانده از صورت ایرانی باستان \*kafra- است، و این صورت را براساس هم‌ریشه آن در برخی از زبان‌های هندواروپایی می‌توان بازسازی کرد: لاتین capra «بزغاله ماده»، caper «بزغاله نر»، ایسلندی باستان hafr «بزغاله نر» (دِفان، ۲۰۰۸: ۸۹)؛ یونانی κάπρος [kápros] «گراز وحشی» (بیکس، ۲۰۱۰: ۶۳۹)؛ ایرلندی کهن gaber، ولزی میانه gauar، برتون کهن gabr همه به معنی «بزغاله» (ماتاسویچ، ۲۰۰۹: ۱۴۸).

کهن‌ترین شواهد از وجود این واژه را در زبان‌های ایرانی باستان در اسناد ایلامی تخت جمشید می‌بینیم. در الواح ایلامی تخت جمشید که بسیاری از نام‌های خاص دوره ایرانی باستان حفظ شده، واژه‌ای به صورت ka-pu-ra و ka-ap-ri-ya آمده‌است که آنها را به ترتیب برابر با ایرانی باستان \*kafra- و \*kafrya- و هم‌ریشه با واژه فارسی آغازی kahra «بزغاله» دانسته‌اند (مایرهوفر، ۱۹۷۳: ۱۷۶)، هرچند هینتس<sup>۴</sup> (۱۹۷۳: ۱۱۴) نظر دیگری دارد و واژه ایلامی دوم را از ka-frya- می‌داند.

در تحول از ایرانی باستان به kahr(a) در گویش‌های ایرانی f پیش از r به h تبدیل شده‌است. دگرگونی f به h پیش از r گویش‌های ایرانی به فراوانی دیده می‌شود. یک نمونه از آن را در تحول ایرانی باستان wafra «برف» به va:r یا vahr در برخی گویش‌های ایرانی می‌بینیم، مانند: تاتی هرزنی vohor (کارنگ، ۱۳۳۳: ۴۳)، تاتی شاهرود var (یارشاطر، ۱۹۵۹: ۵۶)، تالشی خوشابر vār (حاجت‌پور، ۱۳۸۳: ۲۱۱) همه به معنی «برف». نمونه دیگر را در مورد پیشوند fra- ایرانی باستان می‌بینیم که در بیشتر گویش‌های شمال‌غربی به hr- تبدیل شده‌است،

1. de Vaan  
2. Beeks  
3. Matasovic  
4. Hinz

مانند: تاتی هرزنی horate «فروختن» (کارنگ، ۱۳۳۳: ۶۸)، خوانساری rutan «فروختن» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۳۶۴).

## ۲-۹- لری بویراحمدی *katū*، میمه‌ای *kuwa* «سگ»

بویراحمدی *katū* «سگ» برابری در این گویش‌ها دارد: زازاکی *kutik* «سگ» (تاد، ۱۹۸۵: ۱۴۵)، هورامی *kita* «گره» (مکنزی، ۱۹۶۶: ۱۰۰)، کردی کرمانجی *kut* «پارس سگ» (تاکستون، ۲۰۰۹: ۲۲۳)، تاتی مراغی *kötâ* «توله سگ». گویش‌های دیگری این واژه را به معنی «توله، بچه» یا «توله سگ» و در ترکیب با واژه‌های دیگر به کار می‌برند: تالشی جنوبی *əspa-kəta* «توله سگ» (ماسالی، ۱۳۸۵: ۱۵۵)، افتری *varg-kote* «توله گرگ»، *xu-kote* «بچه خوک»، *vak-kote* «بچه وزغ» (همایون، ۱۳۷۱: ۹۸). تعدادی از گویش‌ها این واژه را به عنوان جزء اول ترکیبی به کار می‌برند به معنی «توله سگ» که جزء دوم آن برابر با «توله» است: میمه‌ای *kottera* «بچه سگ» (فتحی بروجنی، ۱۳۹۱: ۲۱۰) جوشقانی *kotora* «توله سگ» (زرگری، ۱۳۹۱: ۳۶۸)، اردستانی *kotore* «توله سگ» (ابراهیمی و عظیم‌پور اردستانی، ۱۳۹۰: ۱۹۱)، نایینی *kotra* «توله سگ» (ستوده، ۱۳۶۵: ۱۹۵)، خوانساری *kotera* «توله سگ» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۳۲۷)، مشکنانی *kotre* «توله سگ» (صدری، ۱۳۸۶: ۱۷۷)، فیینی *koter* «توله سگ» (نجیبی فیینی، ۱۳۸۱: ۱۱۴). همه این واژه‌ها از ترکیب *kat* «سگ» و *tor(e)* «توله» ساخته شده‌اند.

جزء *kat* در واژه‌های بالا بازمانده از ایرانی باستان *\*kuta-* یا *\*kuti-* «سگ» است، که بازمانده آن را در سغدی *kwt*، خوارزمی *kt*، و زبان‌های ایرانی شرقی نو مانند شغنی و سربیکلی *kud* همه به معنی «سگ» می‌بینیم (نک. ادلمان، ۲۰۱۱: ۴۱۳). نخستین شواهد از وجود این واژه در ایرانی باستان در واژه‌های بازمانده از زبان سکایی باستان دیده می‌شود که این واژه به صورت *kuti* «سگ» به کار رفته است (آیاف، ۱۹۷۹: ۲۹۴).

برابر واژه در گویش‌های مرکزی دستخوش دگرگونی‌های خاصی شده است: نایینی *kuya* «سگ» (ستوده، ۱۳۶۵: ۲۰۶)، میمه‌ای *kuwa* «سگ» (فتحی بروجنی، ۱۳۹۱: ۲۱۱)، گزی *kuwe* «سگ» (یزدانی، ۱۳۹۱: ۴۶۳)، اردستانی *köwa* «سگ» (ابراهیمی و عظیم‌پور اردستانی، ۱۳۹۰: ۱۹۸). در نایینی *t* میان‌واکه‌ای نخست واکدار شده به *d* تبدیل شده است، سپس *d* میان‌واکه‌ای با نرم‌شدگی به *y* تبدیل شده است. در دیگر گویش‌ها سپس *y* با واکه پیش از خود همگون شده و به *w* تبدیل شده است:

\**kuta(ka)-* > \**kuda* > *kuya* > *kuwa*

مشابه چنین تحولی را در واژه *kiya* «خانه» در گویش‌های مرکزی می‌بینیم که بازمانده ایرانی باستان *\*kata-* «خانه» است و در این مورد نیز *t* میان‌واکه‌ای نخست واکدار شده به *d* تبدیل شده‌است، سپس با نرم‌شدگی *d* به *y* و همگونی *a* با *y*، صورت *kiya* ایجاد شده‌است:  
*\*kata(ka)- > \*kada > kaya > kiya*

## ۲-۱۰- *mâl* «دام، چهارپا»

در بیشتر گویش‌های ایرانی به‌ویژه در مناطق روستایی و کوچ‌نشینان واژه *mâl* عموماً به دو معنی به کار می‌رود. یکی به معنی «مال و دارایی» که در زبان فارسی نیز مال به همین معنی به کار می‌رود. در همین گستره معنایی این واژه به معنی «خانه» نیز کاربرد دارد. در نظام اجتماعی کوچ‌نشین‌ها به‌ویژه این واژه به یک واحد اجتماعی مکانی و نه پدرتباری اطلاق می‌شود که از اجتماع چند خانه یا چادر که اعضای آنها با هم خویشاوند هستند، اطلاق می‌شود (طاهری، ۱۳۸۹: ۲۹). معنای دوم این واژه یا معنای واژه دیگری هم‌آوا با آن «دام، چهارپا» است. پیش از بررسی خاستگاه معنای دوم، معنای واژه *mâl* را در برخی گویش‌های ایرانی می‌بینیم:

- لارستانی «حشم و گوسفندان و چهارپایان» (اقتداری، ۱۳۳۴: ۴۳۹)؛  
 کوهمره سرخی «۱. اسب و الاغ ۲. دارایی» (حسام‌پور و جبار، ۱۳۹۰: ۲۲۳)؛  
 ابوزیدآبادی «سرمایه، حیوان بارکش» (رزاقی، ۱۳۹۳: ۴۷۴)؛  
 جوشقانی «چهارپا، معمولاً به گاو و الاغ گویند» (زرگری، ۱۳۹۱: ۳۷۸)؛  
 خوانساری «اسب، مال، ثروت» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۳۳۱)؛  
 گزی «چهارپا، حیوان» (یزدانی، ۱۳۹۱: ۴۸۶)؛  
 تاتی مراغی (الموتی) *mâl*<sup>۱</sup> «ثروت»، *mâl*<sup>۲</sup> «گوسفند» (پرهیزکاری، ۱۳۸۹: ۱۱۲)؛  
 کردی کرمانجی: *mâl*<sup>۱</sup> «خانه»، *mâl*<sup>۲</sup> «چهارپا، حیوان» (چایت، ۲۰۰۳: ۳۶۱).

معنای «دارایی، ثروت» و حتی «خانه» را برای این واژه می‌توان برگرفته از معنای اصلی این واژه در عربی دانست. گویش‌هایی که این واژه را با این معنا دارند می‌توانند واژه *mâl* را با واسطه فارسی از عربی گرفته باشند. اما معنای «چهارپا، دام» برای چنین واژه‌ای هرچند می‌تواند گسترش یافته از معنای «دارایی» باشد، اما بعید است که در چنین دامنه وسیعی از گویش‌ها چنین گسترش معنایی به یک شیوه انجام گرفته باشد. از این جهت نظر نگارنده بر این است که باید واژه *mâl* دیگری را برای گویش‌های ایرانی در نظر گرفت به معنای «دام، چهارپا». اما خاستگاه این واژه چه می‌تواند باشد؟

در شماری از زبان‌های هندواروپایی واژه‌ای وجود دارد که می‌تواند با واژه *mâl* «دام، چهارپا» هم‌ریشه باشد. در یونانی  $\mu\eta\lambda\omicron\nu$  [mēlon] «چهارپای کوچک، گوسفند و بز» که هم‌ریشه آن در اکراینی *mal* «گاو، گوسفند جوان» و نیز در شماری از زبان‌های ژرمنی دیده می‌شود: فریزی کهن *māla* «گاو»، هلندی *maal* «گاو جوان». این واژه‌ها می‌توانند بازمانده از هندواروپایی آغازی *\*meh<sub>1</sub>lo-* «دام کوچک» باشند (بیکس، ۲۰۱۰: ۹۴۴). در زبان‌های سلتی نیز هم‌ریشه این واژه دیده می‌شود: ایرلندی باستان *míl*، ولزی و برتون میانه *mil* «جانور کوچک» (ماتاسویچ، ۲۰۰۹: ۲۷۱). واژه ارمنی *mal* «دام، گوسفند» را به طور سنتی با واژه‌های یادشده هم‌ریشه دانسته‌اند. هرچند مارتیروسیان<sup>۱</sup> (۲۰۱۰: ۴۴۳) معنای دقیق این واژه را در ارمنی «گله گاو» می‌داند و ارتباط آن را با *mēlon* در یونانی و دیگر هم‌ریشه‌های آن رد می‌کند و آن را وامواژه‌ای از عربی می‌داند.

*mâl* «دام، چهارپا» در گویش‌های ایرانی می‌تواند از ایرانی باستان *\*māla-* و بازمانده از هندواروپایی آغازی *\*meh<sub>1</sub>lo-* باشد. واکه *e* هندواروپایی آغازی قبل از لارینگال *h<sub>1</sub>* در ایرانی باستان *ā* شده که سپس در گویش‌های ایرانی نو به *â* تبدیل گردیده‌است. اما مشکلی که وجود دارد این است که هیچ شواهدی از وجود این واژه در زبان‌های ایرانی دوره باستان و میانه وجود ندارد.

## ۲-۱۱- *tāta* «عمو»

این واژه در برخی گویش‌های منطقه زاگرس و نیز در بلوچی وجود دارد: لری بویراحمادی *tāta* «عمو» (طاهری، ۱۳۹۵: ۲۸۳)، لری لرستانی *tāta* «عمو»، *tātazâ* «عموزاده» (ایزدپناه، ۱۳۸۱: ۶۰)، بختیاری *tāte* «عمو»، *tātezâ* «عموزاده» (طاهری، ۱۳۸۹: ۳۴۰). بلوچی *tāfī* «عمه» (کرن، ۲۰۰۵: ۳۶۳). این واژه را می‌توان بازمانده از ایرانی باستان *\*tāta-* دانست که بازمانده آن را در وخی *tat* و شغنی *tāt* «پدر، بابا» نیز می‌بینیم (استبلین - کامنسکی، ۱۹۹۹: ۳۵۵). بسنجید با سنسکریت *tatā-* «پدر» (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۶۱۶). شواهدی از کاربرد این واژه در ایرانی باستان در نام خاص *ta-ta-a* و *ta-a-ta* که در متون اکدی آمده، باقی مانده‌است (هینتس، ۱۹۷۵: ۲۳۵).

هم‌ریشه واژه در بسیاری از زبان‌های هندواروپایی نیز دیده می‌شود: یونانی  $\tau\alpha\tau\alpha$  [tata] «بابا»، لاتین *tata* «پدر»، لیتوانیایی *tetâ* «عمه»، چکی *teta* «عمه»، روسی *tëta* «عمو»، لوویایی *tati(ia)* «پدر» (بیکس، ۲۰۱۰: ۱۴۵۵).

1. Martirosyan

## ۲-۱۲- xal «کج، خمیده»

این واژه در بسیاری از گویش‌های ایرانی دیده می‌شود: لری بویراحمدی xal «کج» (طاهری، ۱۳۹۵: ۲۹۲)، بهبهانی xal «کج» (معماری، ۱۳۸۹: ۱۲۴)، گاوکشکی xal «کج» (موسوی، ۱۳۷۲: ۱۳۹)، لارستانی xa:r «کج، ناراست» (اقتداری، ۱۳۳۴: ۳۴۱)، جوشقانی xal «کج» (زرگری، ۱۳۹۱: ۳۴۶)، خوانساری xoll «کج، کج و معوج» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۳۹۶)، ابوزیدآبادی xäl «کج» (رزاقی، ۱۳۹۳: ۴۶۱)؛ تاتی ابراهیم‌آباد xal «کج» (آل احمد، ۱۳۷۰: ۱۵۶)، کردی کرمانجی xwehr «خمیده» (چایت، ۲۰۰۳: ۶۷۳)، بلوچی wahl «خمیده».

این واژه‌ها و برابر فارسی آنها «خوهل» را باید بازمانده از ایرانی باستان \*huaxra- از صورت اصلی \*hu-waxra- «خوب خمیده، نیک خم‌شده» دانست، که از جزء \*hu- «خوب، نیک» و waxra- «خمیده» ساخته شده‌است. بسنجید با پهلوی xwahl «خمیده» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۹۵)، فارسی میانه مانوی xwahr- «خمیده» (دورکین - مایسترانست، ۲۰۰۴: ۳۶۷). ایرانی باستان \*waxra- برابر است با سنسکریت vakrá- «خمیده» و از ریشه هندواروپایی \*uenk- «خم کردن» ساخته شده‌است (ریکس<sup>۱</sup>، ۲۰۰۱: ۶۸۳). از ایرانی باستان \*waxra- در فارسی میانه waxr «خمیده» و در بختیاری wâl «خمیده» باقی مانده‌است (نک. طاهری، ۱۳۹۱).

حسن دوست (۱۳۹۲) در مقاله‌ای که به ریشه‌شناسی واژه فارسی «خوهل» پرداخته‌است، پس از ذکر شواهدی از کاربرد این واژه در متون کهن فارسی، آن را بازمانده از صورت ایرانی باستان hvaxra- دانسته، از ریشه فعلی hvak- و این ریشه فعلی را از صورت هندواروپایی آغازی sʷek- گرفته. وی sʷek- را گونه s-mobile از ریشه هندواروپایی آغازی \*uek- گرفته، اما شواهدی برای بازسازی گونه s-mobile برای این فعل ذکر نکرده‌است. همان‌طور که در بالا اشاره شد، ریکس ریشه هندواروپایی آغازی به معنی «خمیدن» را به صورت \*uenk- بازسازی کرده‌است. در هیچ‌یک از زبان‌های هندواروپایی شواهدی برای بازسازی گونه s-mobile برای این فعل وجود ندارد.

## ۳- نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از ریشه‌شناسی این ۱۲ واژه از گویش‌های ایرانی را این‌گونه می‌توان خلاصه کرد:  
 ۱. واژه arde/ard «طرف، نیمه، پهلو» در پاره‌ای از گویش‌های مرکزی برابر با âla در تعدادی دیگر از گویش‌های مرکزی است، و بازمانده از ایرانی باستان \*arda- است. ۲. واژه ast/hast «خانه» در برخی از گویش‌های مرکزی بازمانده از ایرانی باستان \*asta- «خانه، پناهگاه» است.

1. Rix

به نظر می‌رسد این واژه در میان زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو تنها در تعدادی از گویش‌های مرکزی باقی مانده‌است. ۳. واژه *dāse* «داسه، تیغ‌های نوک خوشه غلات» در فارسی و شماری از گویش‌های شمال‌غربی که بازمانده از ایرانی باستان *\*dātsa-/datsa\** است، برابری در برخی گویش‌های جنوب‌غربی دارد که *ts* ایرانی باستان را به صورت *h* حفظ کرده‌است، مانند لری بویراحمدی *daha*. ۴. واژه‌ای که در بختیاری *bīg* «بزغاله» و در بلوچی به صورت *gwask* «گوساله» دیده می‌شود، از ایرانی باستان *\*wats(y)a-ka\** است و برابری در برخی گویش‌های جنوب‌غربی و شمال‌غربی دارد، مانند اردستانی *gesk* یا لارستانی *gesa* که همه با *g*- آغازی هستند. هرچند دگرگونی *w*- آغازی ایرانی باستان به *g*- در این گویش‌ها عجیب به نظر می‌رسد. ۵. *gūn* «پستان دام» و برابری آن در گویش‌های ایرانی بازمانده از ایرانی باستان *\*gaudāna\** هستند. در تحول این واژه در بیشتر گویش‌های ایرانی *d* میان‌واک‌های ایرانی باستان حذف شده‌است، به استثنای بلوچی *gōdān* که این *d* را حفظ کرده‌است. در چند گویش جنوب‌غربی مانند بویراحمدی *gəlūn*، *d* ایرانی باستان به *l* تبدیل شده‌است. ۶. واژه‌ای در برخی از گویش‌های ایرانی به معنی «هاون غلات» باقی مانده‌است، مانند لری بویراحمدی *jeven*، یا برابر آن در گویش‌های مرکزی به صورت *yāna* و *yahan*، که آن را باید بازمانده از ایرانی باستان *\*yaṣa-arna\** «آسیاب‌کننده غلات» و برابر با اوستایی *yāvarəna* «هاون غلات» دانست. برابر فارسی واژه به صورت «جاون» در یکی از متون کهن فارسی آمده‌است. ۷. بویراحمدی *jəxūn* و برابری آن مانند خوری *jufū* و تاتی جنوبی *yowin* بازمانده از ایرانی باستان *\*yaṣa-huāhāna\** «جای کوفتن غلات» هستند. ۸. *kahr* یا *kahra* «بزغاله» که در برخی از گویش‌های ایرانی دیده می‌شود، از ایرانی باستان *\*kafra(ka)\** است، که هم‌یشه‌هایی در شماری از زبان‌های هندواروپایی مانند لاتین *capra* و یونانی *kapros* دارد. ۹. بویراحمدی *kātū* و میمه‌ای *kuwa* «سگ» و برابری آنها در دیگر گویش‌های ایرانی بازمانده از ایرانی باستان *\*kuta-/\*kuti\** است. این واژه را در ساخت‌های دیگری مانند *kottera* «توله‌سگ» یا *əspa-kəta* «توله‌سگ» نیز در گویش‌های ایرانی می‌بینیم. ۱۰. واژه *māl* در بسیاری از گویش‌های ایرانی با دو معنای «مال، دارایی» و «دام، چهارپا» به کار می‌رود. معنای دوم این واژه را باید معنای واژه دیگری دانست که هم‌یشه‌هایی در شماری از زبان‌های هندواروپایی دارد و بر آن اساس صورت ایرانی باستان آن را می‌توان *\*māla\** بازسازی کرد، هرچند شاهی از این واژه در زبان‌های ایرانی دوره باستان و میانه در دست نداریم. ۱۱. *tāta* «عمو» در گویش‌های منطقه زاگرس و *tāti* «عمه» در بلوچی که برابری در زبان‌های ایرانی

شرقی نو مانند وخی و شغنی دارند، از ایرانی باستان *\*tāta* هستند و هم‌ریشه‌های آنها را در بسیاری از زبان‌های هندواروپایی مانند روسی، یونانی و لاتین می‌توان دید. ۱۲. واژه *xal* «کج، خمیده» در تعدادی از گویش‌های ایرانی که برابر با فارسی «خوהל» و بلوچی *wahl* است، بازمانده از ایرانی باستان *\*huaxra* «خمیده» (از صورت اصلی *\*hu-waxra*) است و با فارسی میانه *waxr* و بختیاری *wâl* «خمیده» هم‌ریشه است.

ریشه‌شناسی واژه‌های بالا که از گویش‌های مختلف ایرانی هستند، از یک‌سو نشان می‌دهد که گویش‌های ایرانی دارای گنجینه عظیمی از واژه‌های کهن و ناشناخته هستند که می‌توانند در بررسی‌های تاریخی و تصبیقی زبان‌های ایرانی و حتی زبان‌های هندواروپایی استفاده شوند. از سوی دیگر این ریشه‌شناسی‌ها شواهدی فراهم می‌کنند که از آنها می‌توان در شناخت و گروه‌بندی بهتر گویش‌ها و زبان‌های ایرانی از آنها استفاده کرد. برای مثال واژه‌های *arde* «نیمه، پهلو»، *jeven* «هاون غلات»، *jəxūn* «خرمن» و *daha* «داسه» را که روند دگرگونی دوگانه‌ای را در گویش‌های ایرانی نشان می‌دهند، می‌توان به مجموعه واژه‌هایی که برای تمایز بین گویش‌های شمال غربی و جنوب غربی به کار می‌روند، اضافه کرد. همچنین بررسی‌هایی از این نوع گام کوچکی است در راه تهیه فرهنگ ریشه‌شناختی زبان‌های ایرانی، که جایگاه و اهمیت گویش‌های ایرانی در چنین فرهنگ‌هایی تاکنون چنانکه باید دیده نشده است.

#### پی‌نوشت

۱. از گویش‌های مرکزی
۲. از گویش‌های جنوب غربی که در منطقه فین در شمال بندرعباس صحبت می‌شود.
- ۳- از گویش‌های تاتی جنوب شرقی در منطقه الموت قزوین
۴. در منطقه بوبین زهرا در جنوب قزوین
۵. از گویش‌های فارس

#### منابع

- آل احمد، ج. ۱۳۷۰. *تات‌نشین‌های بلوک زهرا، تهران: امیرکبیر.*
- ابراهیمی، ق. و ع. عظیم‌پور اردستانی. ۱۳۹۰. *واژه‌نامه گویش اردستان، اصفهان: نشر فردا.*
- اقتداری، ا. ۱۳۳۴. *فرهنگ لارستانی، تهران: فرهنگ ایران زمین.*
- ایزدینا، ح. ۱۳۸۱. *فرهنگ لری، تهران: اساطیر.*
- اشرفی خوانساری، م. ۱۳۸۳. *گویش خوانساری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.*
- پرهیزکاری، ا. ۱۳۸۹. *بررسی گویش مراغی، تهران: ترفند.*

- حاجت‌پور، ح. ۱۳۸۳. *زبان تالشی، گویش خوشابره، رشت: گیلکان*
- حسام‌پور، س. و ع. جباره. ۱۳۹۰. *دستور زبان و فرهنگ واژه‌های کوهمره سرخی، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.*
- حسن‌دوست، م. ۱۳۹۲. «خوهل و لغات مربوط به آن در زبان فارسی». *مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*، ۳(۶): ۱-۶.
- رزاقی، س. ط. ۱۳۹۳. *فرهنگ امثال، کنایات و اصطلاحات در گویش ابوزیدآبادی، تهران: منشور سمیر.*
- رواقی، ع. ۱۳۸۱. *ذیل فرهنگ‌های فارسی، تهران: هرمس.*
- زرگری، ر. ۱۳۹۱. *تاریخ، فرهنگ و هنر جوشقان قالی، اصفهان: پرشش.*
- سبزعلیپور، ج. ۱۳۸۹. *زبان تاتی، توصیف گویش تاتی رودبار، رشت: فرهنگ ایلیا.*
- ستوده، م. ۱۳۶۵. *فرهنگ نایینی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.*
- شایگان، م. ۱۳۸۵. *واژه‌نامه گویش خوری، تهران: یوشیج.*
- صدری، ج. ۱۳۸۶. *گویش مشکنان، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.*
- طاهری، ا. ۱۳۸۹. *گویش بختیاری کوه‌رنگ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.*
- \_\_\_\_\_ ۱۳۹۱. «ریشه‌شناسی واژه‌هایی از گویش بختیاری». *زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، دوره جدید*، (۱): ۱۱۱-۱۳۷.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۹۵. *گویش لری بویراحمدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.*
- فتحی بروجنی، ش. ۱۳۹۲. *گویش میمه‌ای، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.*
- کارنگ، ع. ۱۳۳۳. *تاتی و هرزنی، تهران: چاپخانه شفق.*
- ماسالی، ع. ۱۳۸۵. *زبان تالشی زبان باستانی ایران، رشت: فرهنگ ایلیا.*
- معماری، م. ۱۳۸۹. *بررسی و توصیف زبان‌شناختی گویش بهبهانی، اهواز: کردگار.*
- موسوی، ج. ۱۳۷۲. *واژه‌نامه و گویش گاوکشک، شیراز: نوید.*
- نجیبی فینی، ب. ۱۳۸۱. *بررسی گویش فینی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی*
- همایون، ه. ۱۳۷۱. *گویش افتری، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.*
- یزدانی، م. ع. ۱۳۹۱. *ساختار دستوری و واژه‌نامه زبان گزی، اصفهان: هشت‌بهشت.*
- Abaev, V. I. 1979. Skifo-Sarmatskie Narecija. Osnovy Iranskogo Jazykoznanija, Moskva. 276-311.
- Asatrian, G. 2009. Iranian notes. Iran and the Caucasus, (13): 319-330.
- Bailey, H. W. 1979. Dictionary of Khotan Saka. Cambridge: Cambridge University.
- Bartholomae, C. 1904. Altiranisches Wörterbuch. Strassburg: Verlag von Karl Debrüner.
- Beeks, R.S.P. 2010. Etymological dictionary of Greek. Leiden: Brill.
- Benzing, J. 1983. Chwaresmischer Wortindex. Wiesbaden: Otto Harrassowitz.



- Cheung, J. 2007. *Etymological dictionary of Iranian verb*. Leiden: Brill.
- Chyet, M. L. 2003. *Kurdish-English Dictionary*. Ferhenga Kurmancî-Inglîzî, New Haven: Yale University.
- de Vaan, M. 2008. *Etymological Dictionary of Latin and Other Italic Languages*. Leiden: Brill.
- Durkin-Meisterernst, D. 2004. *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*. Turnhout: Brepols.
- Edelman, D. I. 2011. *فرهنگ ریشه‌شناختی [فرهنگ ریشه‌شناسی] Etimologiceskiy Slovar Iranskix yazikov*. Tom 4, Moskva: Vostochnaya Literatura. [زبان‌های ایرانی]
- Hinz, W. 1973. *Neue Wege im Altpersischen*. Wiesbaden: Otto Harrassowitz.
- Hinz, W. 1975. *Altiranisches Sprachgut den Nebenüberlieferungen*. Wiesbaden: Otto Harrassowitz.
- Ivanow, W. 1939. *The Gabri dialect*. RSO. 16, 1-58.
- Kordoev, K. K. 1960. *Kurdsko-Russkiy Slovar* [فرهنگ کردی-روسی]. Moskva: Akademia Naik CCCR.
- Korn, A. 2003. *Balochi and the Concept of North-Western Iranian*. C. Jahani, A. Korn (eds.), *The Baloch and Their Neighbours. Ethnic and Linguistic Contact in Balochistan in Historical and Modern Times*. Wiesbaden: Ludwig Reichert Verlag. 49-60
- . 2005. *Toward a Historical Grammar of Balochi*, Wiesbaden: Ludwig Reichert Verlag.
- Lecoq, P. 1979. *Le Dialecte de Sivand*, Wiesbaden: Ludwig Reichert Verlag
- MacKenzie, D. N. 1966. *The Dialect of Awroman*. København: Ejnar Munksgaard.
- . 1971. *A Concise Pahlavi Dictionary*, London: Oxford University.
- Martirosyan, H. 2009. *Etymological Dictionary of the Armenian Inherited Lexicon*. Leiden: Brill.
- Matasovic, R. 2009. *Etymological Dictionary of Proto-Celtic*. Leiden: Brill.
- Mayrhofer, M. 1973. *Onomastica Persepolitana* Wien: Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften.
- . 1992, 1996, 2002. *Etymologisches Wörterbuch des Altindischen*. I-III, Heidelberg.
- Morgenstierne, G. 1974. *Etymological dictionary of Shughni group*. Wiesbaden: Ludwig Reichert Verlag.
- Pireyko, L. A. 1976. *Talyšsko-Russkij slovar* (فرهنگ تالشی-روسی). Moskva: Izdatelstvo Russkiy yazik.
- Rastorgueva, V. S. & D. I. Edelman. 2000, 2003, 2007. *Etimologiceskiy Slovar Iranskix yazikov*. [فرهنگ ریشه‌شناختی زبان‌های ایرانی]. Tom I-III, Moskva: Vostochnaya Literatura.
- Rix, H. 2001. *Lexicon der Indogermanischen Verben*, Wiesbaden: Ludwig Reichert Verlag.

- Skjærvø, P. O. 1988. Baškardi, *Encyclopedia Iranica*, Vol. III, Fasc. 8: 846-850.
- Stebline-Kamenskiy, I. M. 1999. *Etimologicheskiy Slovar Wakhanskogo yazika*. [فرهنگ ریشه‌شناسختی زبان وخی]. Sankt-Peterburg: Sankt-Peterburgskiy Gosudarstvenniy Universitet.
- Thackston, W. M. 2009. *Kurmanji Kurdish, a Reference Grammar*. Harvard: Harvard University.
- Todd, T. L. 1985. *A Grammar of Dimili also known as Zaza*. Ann Arbor: Michigan state University rep. Electronic Publication, 2008.
- Windfuhr, G. 1991. Central Dialects, in *Encyclopedia Iranica*, vol. V, Fasc. 3: 242-252.
- Yarshater, E. 1959. The Dialect of Shahrud (Khalkhal), *BSOAS*, (22): 52-68.

# زبان فارسی و گویش های ایرانی

سال اول، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۵، شماره پیاپی ۱

## درباره ساخت و ریشه شناسی چند فعل تالشی

دکتر مهدی کارگر<sup>۱</sup>

دکتر احمد رضا نظری چروده<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۹۴/۹/۲۴

تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۸

### چکیده

تالشی از گویش های ایرانی شمال غربی به شمار می آید که در حاشیه دریای خزر رواج دارد. جستار پیش روی پس از اشاره ای مختصر درباره ساخت فعل در تالشی، به بررسی ریشه شناختی ۱۴ فعل از تالشی مرکزی پرداخته است. داده های تحقیق و ضبط آنها براساس تلفظ رایج در تالشی مرکزی است. در مدخل هر فعل، نخست ماده های مضارع و ماضی تالشی آورده شده، سپس برپایه برابر یا هم ریشه واژه در دیگر گویش ها و زبان های ایرانی و نیز زبان های هندواروپایی، به ریشه شناسی واژه و بازسازی صورت ایرانی باستان و هندواروپایی آغازین آن پرداخته شده است، سپس براساس شواهد موجود، ساخت اشتقاقی فعل و دگرگونی های آوایی انجام گرفته بر روی ماده های آن توضیح داده شده، همچنین روند تحول تاریخی واج های تالشی در برخی از افعال منتخب این مقاله، از دوره ایرانی باستان تا ریخت امروزین بررسی شده است.

**واژگان کلیدی:** تالشی، ریشه شناسی، ماده مضارع، ماده ماضی، فعل

✉ hirad\_un@yahoo.com

۱. استادیار فرهنگ و زبان های باستانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد آستارا  
۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد آستارا

## ۱- مقدمه

زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، این گنجینه‌های گران‌بها نمایانگر فرهنگ و تمدن تاریخی و کهن این مرز و بوم‌اند و مطالعات علمی و گردآوری و ضبط واژه‌ها، ترکیب‌ها و اصطلاحات آنها می‌تواند علاوه بر پویا کردن زبان‌ها و گویش‌ها مقدمه‌ای ارزشمند برای دیگر پژوهش‌هایی که با زبان ارتباط تنگاتنگ دارند به وجود آورد. از آنجاکه زبان هر قومی آیینۀ تمام‌نمای فرهنگ، آداب و رسوم، اعتقادات، باورها و پیشینه تاریخی آنهاست و نابودی آنها باعث از بین رفتن میراث فرهنگی جامعه می‌شود، اهمیت و ارزش بررسی‌های زبانی بر کسی پوشیده نمی‌ماند. برای جلوگیری از زوال و انقراض زبان‌ها و گویش‌ها باید هرچه سریع‌تر در بررسی و توصیف زبان‌ها و گویش‌های قومی کوشید و اطلاعات گردآوری‌شده را ثبت و ضبط کرد.

تالشی از شاخه شمال غربی زبان‌های ایرانی است که در منطقه‌ای در غرب و جنوب غربی دریای خزر رواج دارد. این منطقه امروزه در استان‌های گیلان، اردبیل و جنوب شرقی جمهوری آذربایجان قرار دارد. در میان گویش‌های شمال غربی، تالشی بیشترین نزدیکی را با گویش‌های تاتی یا آذری، به‌ویژه شاخه شمال شرقی این گویش‌ها دارد که منطقه رواج آنها در غرب مناطق تالشی‌زبان است. بر اثر نفوذ زبان‌های دیگر، مخصوصاً زبان ترکی، به مرور از دایره و محدوده گسترش تالشی کاسته شده‌است. این زبان ایرانی نو، اکنون در امتداد رشته‌کوه‌های تالش، در استان‌های گیلان و اردبیل ایران و نیز در نواحی جنوب شرقی جمهوری آذربایجان رواج دارد. تالشی بازمانده زبان مادی در دوره باستان است اما از این گویش در دوره میانه اثری در دست نداریم. تالشی تنوع گویشی و لهجه‌ای بسیار دارد اما تالش‌شناسان و پژوهندگان زبان‌های ایرانی، گویش‌های این زبان را به سه دسته کلی شمالی، مرکزی و جنوبی تقسیم کرده‌اند: گویش شمالی، تالشی رایج در جمهوری آذربایجان، مناطق تالش‌نشین اردبیل (نمین و عنبران)، آستارا و بخش اعظم شهرستان تالش فعلی را در بر می‌گیرد و از نظر وسعت جغرافیایی، بزرگ‌ترین گویش تالشی است. گویش مرکزی، تالشی رایج در مناطق جنوبی شهرستان تالش و شهرستان رضوان‌شهر است - منطقه بین سفارود در جنوب و حوضه ناورود در شمال - و گویش جنوبی نیز، تالشی شهرستان ماسال، بخش‌هایی از صومعه‌سرا، شهرستان‌های فومن و شفت و برخی از مناطق تالش‌نشین شهرستان‌های رشت و رودبار را پوشش می‌دهد. ارتباط و پیوستگی گویش تاتی رایج در دره شاه‌رود خلخال با تالشی تا بدان پایه است که به اعتقاد برخی از محققان، باید خلخال - تاتی شاه‌رود - را از گویش‌های تالشی به شمار آورد (نک. رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۸۴: ۱۳۱).

## ۲- روش پژوهش

در این مقاله ۱۴ فعل تالشی ریشه‌شناسی شده‌اند. در گزینش سعی بر آن بود تا افعال به لحاظ تحولات آوایی و معنایی نکاتی جالب داشته باشند. در مدخل، صورت مصدری فعل‌ها آمده‌است. در هر مدخل پس از آوردن ماده مضارع و ماده ماضی آن در تالشی، نخست بازسازی صورت ایرانی باستان، به‌ویژه برپایه برابر هم‌ریشه واژه در اوستایی، سنسکریت، و دیگر زبان‌های هندواروپایی شده و در مواردی که شاهی برای بازسازی صورت ایرانی باستان ماده مضارع تالشی نبود، به بازسازی ماده ماضی بسنده کرده‌ایم. پس با رویکردی تطبیقی برپایه شواهد موجود در تالشی، ساخت اشتقاقی واژه و دگرگونی‌های آوایی ماده‌های آن توضیح داده شده‌است. در پایان هر مدخل هم‌ریشه فعل‌ها در دیگر گویش‌های ایرانی ذکر گردیده. ضبط فعل‌ها براساس تلفظ رایج در گویش تالشی مرکزی است که یکی از نویسندگان مقاله، گویشور آن است. افعال تالشی به ترتیب الفبای لاتینی فهرست شده‌اند و همه آنها را در کتاب فرهنگ موضوعی تالشی به فارسی نوشته محرم رضایتی کیشه‌خاله و ابراهیم خادمی آمده (۱۳۸۷) می‌توان یافت. بدین روی از آوردن ارجاع پیاپی برای واژه‌های تالشی پرهیز کرده‌ایم. روش گردآوری داده‌ها کتابخانه‌ای و در مواردی میدانی است. گونه‌هایی که با ستاره (\*) مشخص شده‌اند، بازسازی شده یا فرضی‌اند و نشانه رادیکال (√) نماد ریشه است.

## ۳- پیشینه پژوهش

مهم‌ترین مقاله‌هایی که به ساخت فعل در تالشی پرداخته‌اند عبارت‌اند از: «ریشه و ماده فعل در گویش‌های تاتی، تالشی، و گیلکی» از رضایتی کیشه‌خاله و سبزه‌علیپور (۱۳۸۷)؛ «فعل پیشوندی در تالشی» از علی رفیعی جیردهی (۱۳۸۶)؛ «فعل مجهول در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی» از رضایتی کیشه‌خاله و جلاله‌وند آکامی (۱۳۹۰)؛ «توصیف ساختمان دستگاه فعل در گویش تالشی (دهستان تاسکوه ماسال)» از مهرداد نغزگوی کهن (۱۳۷۳). رضایتی کیشه‌خاله در دو مقاله دیگر نیز با عنوان‌های «چند نکته دستوری در گویش تالشی» (۱۳۸۲) و «تأملی دیگر در فلهویات شیخ صفی‌الدین اردبیلی» (۱۳۸۴) جنبه‌هایی از فعل تالشی را بررسی کرده‌است. کارگر و چراغی (۱۳۹۳) در مقاله «بررسی ریشه‌شناختی چند واژه تالشی» شانزده واژه تالشی مرکزی را ریشه‌شناسی کرده‌اند. جعفری دهقی (۱۳۸۴) در «مقایسه تحول تاریخی برخی واح‌های تالشی با فارسی معیار» و شهین شیخ سنگ‌تجن (۱۳۸۶) در «توصیف واح‌شناسی گویش تالشی در حوزه آوایی» به تحول واح‌های تالشی پرداخته‌اند. کتاب فرهنگ موضوعی تالشی به فارسی نیز از منابع برجسته تحقیق در زمینه لغات، ترکیبات و کنایات تالشی مرکزی است (نک. رضایتی کیشه‌خاله و خادمی آمده، ۱۳۸۷).

## ۴- ساختار فعل در تالشی

فعل‌های تالشی به دو دستهٔ افعال اصلی و افعالِ موسوم به جعلی تقسیم می‌شوند. صرف افعال نیز بر پایهٔ دو ماده است: مادهٔ مضارع و مادهٔ ماضی.

## ۴-۱- ساخت ماده‌های فعلی در تالشی

در فعل‌های اصلی، مادهٔ مضارع بازماندهٔ یکی از انواع مادهٔ مضارع ایرانی باستان است و مادهٔ ماضی بازماندهٔ صفت مفعولی ایرانی باستان. در کنار فعل‌های اصلی، فعل‌هایی آمده‌اند که نمی‌توان آنها را مستقیماً بازماندهٔ صفت‌های فاعلی و مفعولی یا ماده‌های ایرانی باستان دانست که با ساختاری نو و شیوه‌ای تازه ساخته شده‌اند، از این‌رو، به جعلی موسوم‌اند.

مادهٔ فعلی در تالشی انواع مختلفی دارد و هر ماده‌ای به منظور خاصی استفاده می‌شود: مادهٔ سببی (واداری)، مادهٔ جعلی، و مادهٔ مجهول که شکل تحول‌یافتهٔ ایرانی باستان است (نک. رضایتی کیشه‌خاله و سبزه‌علیپور، ۱۳۸۷: ۱۱۸). در تالشی، ماده‌های مضارع و ماضی جعلی به صورت‌های زیر ساخته شده‌اند:

الف. مادهٔ واداری (سببی) از افزودن /-(ə,ā)n/ (قس. ایرانی میانهٔ غربی /-ēn/) به ریشهٔ قوی حاصل می‌شود. در صورتی که فعل ناگذر باشد، با افزودن این پسوند گذرا می‌شود:

| مصدر سببی            | مادهٔ سببی مضارع | مادهٔ سببی ماضی |
|----------------------|------------------|-----------------|
| trākənəste (ترکاندن) | trākən-          | trākənəst-      |
| lārənəste (لرزاندن)  | lārən-           | lārənəst-       |

دیگر روش در ساخت این‌گونه ماده در تالشی، افزودن پسوندهای  $\bar{a}v(\bar{a})n$  و  $\bar{a}m(\bar{a})n$  به ریشهٔ ضعیف است که با ظاهر شدن پسوندهای  $\bar{a}vn$  و  $\bar{a}mn$  در این ریخت، با دیگر شیوهٔ ساخت سببی در این گویش ایجاد تمایز کرده‌است. این شیوهٔ ساخت مادهٔ سببی در گویش‌های تاتی و تالشی یک مشخصه محسوب می‌گردد. احتمالاً در این ریخت، /v/ و /m/ همخوان‌های میانجی باشند:

| مصدر سببی              | مادهٔ سببی مضارع | مادهٔ سببی ماضی |
|------------------------|------------------|-----------------|
| gəlāvənəsse (جوشاندن)  | gəlāvən-         | gəlāvənəss-     |
| xəsāvənəste (خواباندن) | xəsāvən-         | xəsāvənəst-     |

گاه ریشه صرفاً با گردش واکه (تبدیل به  $\bar{a}$ ) سببی می‌شود، البته شمار این گونه فعل‌ها در گویش تالشی اندک است:  $g\bar{a}n$  «انداختن» ← مادهٔ مضارع سببی:  $g\bar{a}n$  «وادار به انداختن»، مادهٔ ماضی سببی:  $g\bar{a}d$ .

ب. مادۀ مضارع جعلی، برابر با اسم و صفت است و مادۀ ماضی جعلی از افزودن /-əst/ به مادۀ مضارع و یا برخی اسم‌ها و صفت‌ها ساخته می‌شود:

| مصدر جعلی         | مادۀ مضارع / اسم | مادۀ ماضی جعلی |
|-------------------|------------------|----------------|
| gələste (جوشیدن)  | gəl-             | gələst-        |
| jangəste (جنگیدن) | jang-            | jangəst-       |

ج. مادۀ مجهول با افزودن /-i/ و یا /-e/ به آخر مادۀ مضارع گذرا ساخته می‌شود. مادۀ مجهول اغلب از ریشهٔ ضعیف<sup>(۱)</sup> ساخته می‌شود. مادۀ ماضی مجهول نیز با افزودن نشانهٔ ماضی ساز -st به آخر این ماده درست می‌شود:

| ریشهٔ ضعیف   | مادۀ مضارع مجهول | مادۀ ماضی مجهول |
|--------------|------------------|-----------------|
| kər- (کشیدن) | kəri-            | kərist-         |
| kan (کندن)   | kani-            | kaniss-         |

این ماده در تالشی امروزی، کاربرد دوگانه یافته‌است، یعنی هم در ساخت فعل مجهول به کار می‌رود و هم در برابر معادل متعدی خود بر معنی لازم فعل‌ها دلالت می‌کند. از این ماده در ساخت صفت مفعولی مجهول نیز استفاده شده‌است: -gerista (گرفته‌شده) (نک. همان: ۱۲۷).

#### ۲-۴- مصدر

در تالشی مرکزی، مصدر به دو صورت ساخته می‌شود:

الف. با افزودن نشانهٔ /-e/ به آخر مادۀ ماضی، و در برخی موارد به ریشهٔ افعال:

| مصدر          | مادۀ ماضی |
|---------------|-----------|
| harde (خوردن) | hard-     |
| maste (شنیدن) | mast-     |

ب. با افزودن /-e/ به مادۀ مضارع یا ریشهٔ برخی فعل‌ها:

| مصدر      | ریشهٔ فعل |
|-----------|-----------|
| še (رفتن) | š-        |
| že (زدن)  | ž-        |

#### ۳-۴- پیشوندهای فعلی

پیشوندهای فعلی در تالشی گستردگی خاصی دارند و در موقعیت‌های گوناگون بار معنایی متنوع و متعددی به فعل می‌بخشند. این پیشوندها به دو دستهٔ قاموسی و تصریفی تقسیم می‌شوند. پیشوندهای قاموسی، اغلب بر سر افعال ساده وارد می‌شوند و معنی آنها را تغییر می‌دهند. مانند: /-bar-, -ji-, -vi-, -ā-, -da-, -pe-/ پیشوندهای قاموسی به‌رغم داشتن فهرستی

محدود، حوزه عمل بسیار گسترده‌ای دارند، چنان‌که به کمک آنها کاستی‌های ناشی از محدودیت فعل‌های ساده برطرف گردیده‌است (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۹۰: ۵۷ و ۵۸):

še (رفتن)

vi-še (فرو رفتن)

pe-še (بالا رفتن)

bar-še (بیرون رفتن)

da-še (داخل رفتن)

گاه این پیشوندها با حفظ مفهوم اصلی فعل‌های ساده، جهت انجام آنها را مشخص می‌نمایند و بدین ترتیب گستره معنایی آنها را محدود می‌کنند. در این صورت، معمولاً معنای فرعی بالا (pe-)، پایین (vi-)، درون (da-)، بیرون (bar-) را به معنای اولیه و اصلی آنها می‌افزایند. از دیدگاه تاریخی همه پیشوندهای فعلی در گویش تالشی، مختوم به همخوان /-r/ بوده‌اند که به تدریج حذف گردیده و فقط در bar باقی مانده‌است (همان: ۵۹).

بیشترین کارکرد این پیشوندها، بخشیدن بار معنایی «تجدید و تکرار» به فعل‌هاست: *gənəste* «فتادن» و *āgnəste* «بازافتادن». هرچند این پیشوندها گاه در بعضی از فعل‌ها مفهوم پیشوندی خود را از دست می‌دهند اما برخی تا امروز مفاهیم خود را حفظ کرده‌اند (نک. رفیعی، ۱۳۸۶: ۱۰۸).

پیشوندهای تصریفی نیز به دو نوع وجه و نمود، و منفی‌ساز تقسیم می‌شوند:

الف. پیشوندهای تصریفی وجه و نمود: *ba-*، *a-*، *bə-*، *kā-*. مثلاً *ba-* در ساخت مضارع اخباری، آینده نزدیک، ماضی بعید خواستاری، و ماضی استمراری خواستاری به کار می‌رود:

|                    |                  |                      |
|--------------------|------------------|----------------------|
| مضارع اخباری       | می‌خواهم         | <i>ba-xət-im</i>     |
| مضارع استمراری     | می‌خواهیدی       | <i>ba-xəs-eš</i>     |
| ماضی بعید خواستاری | نمی‌خواهیده بودم | <i>xəta na-b-e-m</i> |
| آینده نزدیک        | می‌خواهد بخواهد  | <i>kā-ba-xət-i</i>   |

ب. پیشوندهای تصریفی منفی‌ساز: *na-*، *ni-*، *nə-*، *ma-*. مثلاً *na-* برای منفی کردن فعل‌های ماضی استمراری، آینده در گذشته و ... (نک. رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۹۰: ۴۲):

|                |                |                     |
|----------------|----------------|---------------------|
| ماضی استمراری  | نمی‌دیدید      | <i>na-vin-i-š</i>   |
| آینده در گذشته | نمی‌خواستم خفت | <i>kā-na-xəs-im</i> |

## ۵- فهرست فعل‌های تالشی

### ۵-۱ (da)məšte (ریدن، مدفوع کردن)

ماده مضارع (da)miz-، ماده ماضی (da)məšt-

> ایرانی باستان *\*√hmaiz-* «ادرار کردن» (چوانگ<sup>۱</sup>، ۲۰۰۷: ۱۷۹)، اوستایی *√maēz-* «ادرار کردن» (بارتولومه<sup>۱</sup>، ۱۹۰۴: ۱۱۰۸)، سنسکریت *√meh-* «ادرار کردن» (مونیه-ویلیامز<sup>۱</sup>، ۱۹۷۴: ۱۹۷۴)



۸۱۸)، فارسی میانه *mistan/mēz-* «ادرار کردن»؛ *gōmēz* «ادرار گاو» (مکنزی<sup>۳</sup>، ۱۹۷۱: ۳۷، ۵۶)،  
 سعیدی *mēzē* «ادرار» (قریب، ۱۳۸۳: ۵۶۷۴)<sup>(۲)</sup>، ختنی *mīysai* «ادرار» (بیلی<sup>۴</sup>، ۱۹۷۹: ۳۳۲)،  
 خوارزمی *myz-* «ادرار کردن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۱۱۳)، آسی ایرونی *mīzyn*، دیگوری *mezun*  
 «ادرار کردن» (آبایف<sup>۵</sup>، ۱۹۷۳: ۱۲۶)، پشتو *mitəl/mež-*، شغنی *mēz-/mixt*، روشنی *mīz-/mixt*،  
 سریکلی *meyz-/maxt*، وخی *mīzg* همه به معنی «ادرار کردن» (مرگستیرنه<sup>۶</sup>، ۱۹۷۴: ۴۶)،  
 هندواروپایی آغازین واژه را ریکس<sup>۷</sup> (۲۰۰۱: ۳۰۱) به صورت *\*√H<sub>3</sub>meiǵ<sup>h</sup>* «ادرار کردن»  
 آورده‌است (نیز پوکورنی<sup>۸</sup>، ۱۹۵۹: ۷۱۳). در برخی از زبان‌های هندواروپایی معادل این فعل را  
 می‌بینیم: یونانی *ὄμείζω*، لتویایی *amingere* انگلیسی باستان *mīgan*، لیتوانیایی *mỹžti*،  
 صربی-کرواتی *mižati* همه به معنی «ادرار کردن» (درکسن<sup>۹</sup>، ۲۰۰۸: ۲۰۱، ۳۳۲).

این فعل در تالشی با پیشوند نیز به کار رفته‌است: (*daməšte*)، پیشوند *da* > ایرانی  
 باستان *\*antar*، اوستایی *antar<sup>۱۰</sup>* (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۳۱)، پارتی *andar*. کاربرد پیشوند *da-* در  
 فعل‌های تالشی از دیگر پیشوندها بیشتر است، چنان‌که در ساختمان حدود نود فعل دیده  
 شده‌است (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۹۰: ۵۸؛ نیز نک. بخش ۳-۴ همین مقاله).

ماده مضارع تالشی *-(da)miz* > ایرانی باستان *\*maiza-*، اوستایی *maēza-* (بارتولومه،  
 ۱۹۰۴: ۱۱۰۸)، و ماده ماضی تالشی *-(da)məšt-* > ایرانی باستان *\*mišta-*، اوستایی *maēšta-*  
 (همان‌جا). بر طبق قانون بارتولومه، ریشه‌های ایرانی باستان مختوم به *\*/z/* که از اصل  
 هندواروپایی *\*ǵ<sup>h</sup>* مشتق شده‌اند در بیشتر گویش‌های شمال غربی همان صورت */z/* حفظ  
 شده‌است. در مواردی پیش از */t/* همخوان */z/* به */š/* تبدیل می‌شود (نک. گیلن<sup>۱۱</sup>، ۱۹۶۶: ۶۹-۷۰؛  
 قریب، ۱۳۸۴: ۱۱).

در تالشی این فعل با پیشوند *pe-* نیز به کار رفته‌است: *peməšte* «فرا(سریا) ریدن». برابر  
 واژه در دیگر گویش‌های ایرانی: تاتی دروی *daməšten* «میزیدن» (سبزعلیپور، ۱۳۹۱: ۳۲۱)،  
 بختیاری *mesten* «ادرار کردن» (طاهری، ۱۳۸۹: الف: ۱۹۹)، بلوچی *mēzay* «ادرار کردن» (روسی<sup>۱۱</sup>،  
 ۱۹۹۸: ۴۰۴)، گیلکی *damištən* «ادرار کردن» (سرتیپ‌پور، ۱۳۶۹: ۲۰۳)، در فارسی نو: «مِشتن»

1. Bartholomae
2. Monier-Williams
3. Mackenzie
4. Bailey
5. Abaev
6. Morgenstierne
7. Rix
8. Pokorny
9. Derksen
10. Ghilain
11. Rossi

(ادرار کردن)، «مِشتند» در ترجمه عربی بآلت (ادرار کردند) و «بمِشت» (ادرار کرد) آمده است (وطواط، ۱۳۵۸: ۱۱، ۱۴).

### ۵-۲- *dašte* (دوختن)

ماده مضارع *derz-*، ماده ماضی *dašt-*

> ایرانی باستان *\*√darz-* «دوختن، پُر کردن» (چوانگ، ۲۰۰۷: ۶۲)، اوستایی *√darəz-* «بستن» (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۶۹۷)، سنسکریت *√darh-* «ثابت کردن، محکم کردن» (مونیه-ویلیامز، ۱۹۷۴: ۴۷۰)، فارسی میانه *handarz-* (> *ham+darz-*) «پنددادن» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۴۱)، پارتی *darz-* «استوار کردن» (بویس<sup>۱</sup>، ۱۹۷۷: ۴۴۶)، ختنی *drays-* «محکم کردن» (بیلی، ۱۹۷۹: ۱۶۶)، سغدی *dry-* «نگه داشتن» (قریب، ۱۳۸۳: ۱۴، ۳۴)، بلخی *lapço* «محدود کردن» (سیمز-ویلیامز<sup>۲</sup>، ۲۰۰۰: ۲۰۰)، آسی ایرونی با پیشوند *\*apa-* در واژه *ævdærzyn*، دیگوری *ævdirzun* «خراشیدن پوست» (آبایف، ۱۹۵۸: ۱۷۹)، سریکلی *derz-* «ضمیمه کردن»، وخی *derzn* «دسته کردن»، یغناپی با پیشوند *abi-* در واژه *bēdēžta* «بسته بندی کردن» (مرگنستیرنه، ۱۹۷۴: ۱۵، ۴۲)، هندواروپایی آغازین *\*√dreǵh-* «بستن» (ریکس، ۲۰۰۱: ۱۲۶)، یونانی *ῥάσθωμα* «به چنگ آوردن»، روسی *deržat-* «نگه داشتن»، اسلاوی کلیسایی باستان *drъžati* «در دست داشتن»، صربی-کرواتی *dřžati* «نگه داشتن» (پوکورنی، ۱۹۵۹: ۳۲۹).

ماده ماضی تالشی *dašt-* > ایرانی باستان *\*daršta-*، اوستایی *darəšta-* (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۷۰۰)، در ماده ماضی، همخوان */z/* پیش از */t/* به */š/* تبدیل شده است (در مورد تغییرات آوایی ماده‌های این فعل نک. مدخل قبلی).

این فعل با پیشوند */ā-* نیز در تالشی به کار رفته است: *ādašte* «دوختن». برابر فعل در دیگر گویش‌های ایرانی: تالشی شمالی *derz-* «دسته کردن (گیاه)» (پیریکو<sup>۳</sup>، ۱۹۷۶: ۲۳)، خوانساری *derz-* «مرمت کردن» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۹۸)، سیوندی *dirz-* «دوختن» (لکوک<sup>۴</sup>، ۱۹۷۹: ۱۴۱)، زازا *derzen*، کردی سورانی *dirz-/darz-* «شکافتن» (تاکستون<sup>۵</sup>، ۲۰۰۹: ۱۸۱)

### ۵-۳- *erəšte* (شکستن، آسیب دیدن)

ماده مضارع *erəš-*، ماده ماضی *erəšt-*

> ایرانی باستان *\*√raiš-* «زیان دیدن» (چوانگ، ۲۰۰۷: ۳۰۸)، اوستایی *√raēš-* «آسیب دیدن» (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۴۸۶)، سنسکریت *√reṣ-* «زخمی شدن» (مونیه-ویلیامز، ۱۹۷۴: ۸۸۱)، فارسی

1. Boyce
2. Sims-Williams
3. Pirejko
4. Lecoq
5. Thackston

میانه *rēš-* «مجروح‌شدن»؛ *rēškēn* «مُضِر» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۷۱، ۷۲)، سغدی *rēše* «ریش»، جرح- *zrēš-* (>*uz-raēš*\*) «صدمه‌زدن» (قریب، ۱۳۸۳: ۸۶۵۷-۱۱۴۲۶)، ختنی *birāt-* «شکافتن، بازکردن» (بیلی، ۱۹۷۹: ۲۸۸)، به نظر جوانگ (۲۰۰۷: ۳۰۹) این ریشه مختص زبان‌های هندوایرانی است. آسی ابرونی *tīssyn*، دیگوری *resun* «بیماربودن» (آبایف، ۱۹۷۳: ۴۱۱)، پشتو *brēš* (>*upa-raištra*\*) «درد ناگهانی»، با پیشوند *\*upa-* در واژه *brēš* «گرفتگی» (مرگنستیرنه، ۱۹۲۷: ۱۵)، وخی *rižg*، سریکلی *rīzd* «درد» (همو، ۱۹۷۴: ۷۱)، شغنی *birēj* «خزنده‌ای مضر برای گوسفندان» احتمالاً >*upa-raiša-čī-?* (همان: ۲۰)

مادۀ مضارع تالشی *-erəš* > ایرانی باستان *-raišya*، اوستایی *-raēšya* (متعدی) *-irišya* (لازم، متعدی) (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۴۸۶)، و مادۀ ماضی تالشی *-erəšt* > ایرانی باستان *-rišta*، اوستایی *-irišta* (همانجا). پیش‌هشت *-e-* در تالشی اضافه شده‌است.

از این ریشه در گویش‌های ایرانی این واژه‌ها را داریم: کرمانجی *tīš* (تاکستون، ۲۰۰۹: ۲۳۶)، کردی و بلوچی *rēš* «ریش»، (وامواژه از فارسی است) (روسی، ۱۹۹۸: ۴۱۰؛ جوانگ، ۲۰۰۷: ۳۰۸)، بختیاری *rēš* «ریش» (طاهری، ۱۳۸۹ الف: ۲۲۲)، در فارسی نو: پریشان، پریش «تارومار» (>*pari-raiš*\*) (منصوری، ۱۳۸۴ ب: ۳۵۹).

#### ۵-۴- *gənəste* (افتادن)

مادۀ مضارع *-gən*، مادۀ ماضی *-gənəss*

> ایرانی باستان *-gan*\* «برخورد کردن، رخ‌دادن»، اوستایی *-γna* در عبارت *-sataγna* «صد یورش» (جوانگ، ۲۰۰۷: ۱۰۳)، سنسکریت *-ghanā* «کُشنده» (مونیه-ویلیامز، ۱۹۷۴: ۳۷۶)، ختنی با پیشوند *-uz* در عبارت *-uysgana* «کرکس، لاشخور» (بیلی، ۱۹۷۹: ۷۹). آسی ابرونی *qæn*، دیگوری *gænæ* «شکستن، ناقص‌شدن» (آبایف، ۱۹۷۳: ۲۹۰)، هندواروپایی آغازین *\*g<sup>h</sup>en* «اصابت کردن» (ریکس، ۲۰۰۱: ۲۱۸)، یونانی *θείει* «مجروح»، روسی *gon* «صید»، ارمنی *gan* «افتاده».

برای مادۀ مضارع تالشی *-gən* > شاهدهی برای بازسازی مادۀ مضارع ایرانی باستان در اختیار نبوده‌است.

مادۀ ماضی تالشی، *-gənəss* ساختی جعلی دارد. نشانه ماضی ساز *st/-(ə)st* معمولاً با همگونی همخوان */t/* با */s/* و تبدیل این نشانه به *-əss*، در گونه‌های مختلف تاتی و تالشی کاربرد دارد (رضایتی کیشه‌خاله و سبزه‌لیپور، ۱۳۸۷: ۱۲۶ و ۱۲۷). همخوان آغازی */g/* ایرانی باستان در تالشی باقی مانده‌است:

geri «گردن» > ایرانی باستان -grīuā\* (اوستایی -griuuā، پارتی -grīw)، هرزنی giri، تاتی geri (نک. طاهری، ۱۳۹۱: ۱۲۹).

این فعل با برخی پیشوندها در تالشی به کار رفته‌است: āgnəste «بازافتادن»، pəgənəste «برخوردن»، vigənəste/dagənəste «فروافتادن»، bargənəste «برافتادن». برابر واژه در دیگر گویش‌های ایرانی: تاتی دروی gənəsən «برخوردن، اصابت کردن» (سبزه‌علی‌پور، ۱۳۹۱: ۳۲۶)، هورامی gin- «افتادن» (مکنزی، ۱۹۶۶: ۱۷۸)، خوانساری gen- «روی دادن» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۹۷)، زازایی gunen «رخ دادن» (آساتوریان<sup>۱</sup>، ۱۹۸۶: ۴۰۹)، ابیان‌های gennoyan «رسیدن»، دلیجانی gyenā «تکان دادن» (لکوک، ۱۹۷۹: ۱۶۲)، بلوچی gānaγ «افتاده» (روسی، ۱۹۹۸: ۳۸۷).

### ۵-۵- harde (خوردن)

ماده مضارع -har، ماده ماضی -hard

> ایرانی باستان -√h̥uar<sup>۱</sup>\* «خوردن» (چوانگ، ۲۰۰۷: ۱۴۷)، اوستایی -√x<sup>v</sup>ar «خوردن» (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۸۶۶)، فارسی میانه xwardan «خوردن» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۹۵)، پارتی wxar؛ با پیشوند -ā در واژه -āxur «مصرف کردن» (گیلن، ۱۹۳۹: ۵۷)، سغدی xwar-/xur «خوردن» (قریب، ۱۳۸۳: ۱۰۷۴۳)، ختنی hvar- «خوردن» (بیلی، ۱۹۷۹: ۵۰۳)، خوارزمی xwr- «مصرف کردن، خوردن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۲۳۸)، آسی ایرونی xord/xærɣn، دیگوری xward/xwærɣn «مزه کردن خوراک نامطبوع» (آبایف، ۱۹۸۹: ۱۷۸)، پشتو xwarəl/xūr- شغنی xar-/xūd، سریکلی xor-/xīg همه به معنی «خوردن» (مرگنستیرنه، ۱۹۷۴: ۹۸)، هندواروپایی آغازین واژه را چوانگ (۲۰۰۷) براساس ریشه‌شناسی هندواروپایی پوکورنی (۱۹۵۹) بازسازی شده \*suel «خوراک» آورده؛ اما ریکس (۲۰۰۱: ۲۶۱) هندواروپایی آغازین واژه را به صورت -h<sub>2</sub>eḷ- «خوراک» داده‌است > -√h<sub>2</sub>eḷh<sub>3</sub>\* «خوردن». لارینگال h<sub>2</sub>\* به صورت آوایی حلقی تلفظ می‌شده‌است (در مورد لارینگال‌های<sup>(۳)</sup> هندواروپایی آغازین نک. بیکنس<sup>۲</sup>، ۱۳۸۹: ۱۶۵، ۱۹۵، ۲۱۹). ماده مضارع تالشی -har > ایرانی باستان -√h̥uara\*، اوستایی -x<sup>v</sup>ara (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۸۶۶)، و ماده ماضی تالشی آن -hard > ایرانی باستان -√h̥uarta\*، اوستایی -x<sup>v</sup>arata (همان‌جا). مصدر مجهول آن نیز در تالشی مرکزی به کار می‌رود: hariste «خورده‌شدن، ساییده‌شدن».

1. Asatryan  
2. Beekes

در تالشی،  $*h\mu$  ایرانی باستان با ازدست‌دادن ویژگی لبی‌شدگی به ریخت  $h$ - باقی مانده‌است: تالشی  $har\bar{a}y$  «فریاد» > ایرانی باستان  $*\sqrt{h\mu ar^2}$  به معنی «ناسزا گفتن». در تاتی شمالی هم همین قاعده صدق می‌کند:  $hun$  «خواب» > ایرانی باستان  $*h\mu afna$ ، اوستایی  $x^vafna$ ، فارسی میانه  $xwamn$ ، هرزنی  $hun$ .  
برابر فعل در دیگر گویش‌های ایرانی: تاتی دروی  $harden$  «خوردن» (سبزیلیپور، ۱۳۹۱: ۳۲۷)، هرزنی  $horde$  «خوردن» (کارنگ، ۱۳۳۳: ۵۴).

### ۵-۶- $lište$ (لیسیدن)

مادۀ مضارع  $lis$ ، مادۀ ماضی  $l\bar{a}št$

> ایرانی باستان  $*\sqrt{raiz^1}$  «لیسیدن» (چوانگ، ۲۰۰۷: ۳۱۰)، اوستایی  $\sqrt{ra\bar{e}z}$  (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۴۸۶)، سنسکریت  $lih$ - >  $\sqrt{rih}$  «لیسیدن» (مونیه-ویلیامز، ۱۹۷۴: ۹۰۳)، فارسی میانه  $lis$  «لیسیدن» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۵۸)، سغدی  $r\bar{e}s$  (قریب، ۱۳۸۳: ۸۶۵۴)، ختنی  $r\bar{m}\bar{i}s$  (بیلی، ۱۹۷۹: ۳۶۴)، یغناپی  $l\bar{e}s$  (قریب، ۱۳۸۳: ۸۶۵۴)، پشتو  $lit$  (>  $lišta$ ) «صاف کردن» (بیلی، ۱۹۷۹: ۳۶۴)، آسی  $laesæg$  «ماهی آزاد» (آبایف، ۱۹۷۳: ۵۳). هندواروپایی آغازین  $*\sqrt{lei\bar{g}^h}$  «لیسیدن» (ریکس، ۲۰۰۱: ۴۰۴)، یونانی  $\lambda a\acute{i}\chi\omega$  لیتوانیایی  $lie\bar{z}\bar{u}$  لتویایی  $ling\bar{o}$  صربی-کرواتی  $l\acute{a}zaem$  ارمنی  $lizem$  همه به معنی «لیسیدن» (درکسن، ۲۰۰۸: ۵۶، ۱۴۵). همخوان آغازی  $/*r/$  ایرانی باستان، در تالشی به  $l/$  تبدیل شده‌است. مانند واژه‌های:  $larz$  «لرز» >  $\sqrt{rarz}$  «لرزاندن، ترساندن»، و  $l'ut$  «لخت» >  $\sqrt{rauH}$  «لخت کردن، کندن، چیدن». چوانگ (۲۰۰۷: ۳۱۵) ریشه ایرانی باستان  $\sqrt{Hraiz}$  را نیز محتمل دانسته و پیدایش همخوان آغازی  $l/$  در گویش‌های غربی ایران را نتیجه ناهمگونی دو واج هم‌آوای  $l/$  و  $r/$  توجیه کرده‌است:  $lis$  >  $\sqrt{Hraiz}$ .

در فارسی، واج  $l/$  دارای چند منشأ متفاوت بوده‌است، چنان‌که در شماری از واژه‌های فارسی منشأ آن مشخص نیست. به نظر مایرهوفر<sup>۱</sup> (۱۳۸۲: ۳۲) این واج که در ایرانی آغازین وجود داشته‌است، از فهرست واجی *اوستا* حذف شده. واژه‌های  $l/$  دار هندواروپایی در فارسی باستان و اوستایی به  $r/$  بدل گشته‌اند ولی شماری از واژه‌های فارسی هم وجود دارند که واج  $l/$  را حفظ کرده‌اند. بنابراین در زبان فارسی و سایر گویش‌های ایرانی نو - برای مثال در گویش مازندرانی  $lištan$  «لیسیدن» و  $lisək$  «حلزون» - و همچنین در روایت‌های فرعی فارسی باستان از جمله روایت‌های عیلامی و نیز یونانی که نشان‌دهنده شماری از نام‌های ایرانی  $l/$  دار

1. Mayrhofer

است (نک. اشمیت<sup>۱</sup>، ۱۹۸۴؛ مایرهوفر، ۱۹۷۳) به‌خوبی این موضوع را نشان می‌دهد که گویشی /l/ دار به موازات پدیده‌های مربوط به زبان‌های متأخر ایرانی مانند اوستایی و فارسی باستان، /l/ هندواروپایی را به /r/ تبدیل نکرده (اشمیت، ۱۳۸۲: ۱۵۸)، در نتیجه واج /l/ خاستگاهی غیر از /l/ هندواروپایی نیز داشته‌است. یعنی گویشی از فارسی باستان در کنار دیگر گویش‌های ایرانی باستان وجود داشته که در آن واج /l/ را به کارمی‌برده‌اند و همین گویش واج /l/ را به دوره میانه انتقال داده‌است، بنابراین می‌توان گفت واج /l/ فارسی ابتدا در فارسی میانه و پس در فارسی نو گسترش یافته‌است. یعنی هرچه فارسی به دوره نو نزدیک‌تر می‌شود واج /l/ پربسامدتر و هرچه به دوره کهن نزدیک‌تر می‌شود، واج /l/ کمتر می‌شود تا سرانجام در ایرانی آغازین به نبود آن می‌رسیم (هوبشمان<sup>۲</sup>، ۱۸۹۵: ۲۶۲-۲۶۳).

شاید براساس ماده مضارعی که ریکس (۲۰۰۱: ۴۰۴) به صورت - *léjġ<sup>h</sup>* بازسازی کرده‌است، بتوان ماده مضارع ایرانی باستان را بازسازی کرد: ماده مضارع تالشی - *lis* > ایرانی باستان - *\*raiz*، اوستایی - *raēz* (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۴۸۵)، گویا - *lēs* به جای - *lēz* آمده‌است و یا به قیاس با *nibišt* و *nibēs* ساخته شده باشد (هَرْن<sup>۳</sup>، ۱۸۹۳: ۹۵۴).

ماده ماضی تالشی - *lašt* > ایرانی باستان - *\*rišta*، صورت اصلی - *riz* است: همخوان /z/ پیش از /t/ به /š/ تبدیل شده‌است. خوشه همخوانی ایرانی باستان - *\*št* نیز در گویش تالشی حفظ شده: «درار» > ایرانی باستان - *\*mišta* (اوستایی - *maēz*)، اما در فارسی نو به - *st* تبدیل شده‌است. مانند: واژه فارسی *lestan* «لیسیدن» > ایرانی باستان - *\*rišta* (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۵۶).

همچنین واژه مرکب *ai* ایرانی باستان در دوره میانه به /ē/ و در تالشی به صورت /ə.i/ باقی مانده‌است: *dim* «چهره» > ایرانی باستان - *\*daiman* (اوستایی - *daēman*، پارتی *dēm*). این فعل با پیشوندهای /-da/ و /-ā/ در تالشی مرکزی به کار رفته‌است: *ālište* «لیسیدن»، *dalište* «لیسیدن».

برابر فعل در دیگر گویش‌های ایرانی: تاتی دروی *leštən* «لیسیدن» (سبزه‌علیپور، ۱۳۹۱: ۳۲۶)، کردی *listin* «لیسیدن» (مکنزی، ۱۹۶۱: ۱۹۸)، کرمانجی - *alastin/ales* «لیسیدن» (تاکستون، ۲۰۰۶: ۱۹۷)، بختیاری *lesten* «لیسیدن» (طاهری، ۱۳۸۹ الف: ۲۴۳)، ورزنه‌ای *lesen*، انارکی *lessen*، ابوزیدآبادی و ابیان‌های *leštan* «لیسیدن»، (لُکوک، ۲۰۰۲: ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۶).

1. Schmitt  
2. Hübschman  
3. Horn

## ۵-۷- parziste (پالوده‌شدن): parzənəste (پالودن)

ماده مضارع parz-، ماده ماضی parzist-

> ایرانی باستان + √harz- pari\* «رهاکردن» (چوانگ، ۲۰۰۷: ۱۳۲)، اوستایی -√harəz «آزادکردن» با پیشوند pari-\* «تصفیه کردن» (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۷۹۲ و ۱۷۹۳)، سنسکریت -√srj- «پیش فرستادن» (مونیه-ویلیامز، ۱۹۷۴: ۱۲۷۴)، فارسی میانه hilišn- «رهایی، عفو» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۴۳)، پارتی -hirz- (> \*hrz-a-) (گیلن، ۱۹۳۹: ۴۸)، خوارزمی -fšzy- «روان کردن، جاری کردن» (> \*abi-harzaya-); pžy «تصفیه کردن» (\*pari-+ harz) (صمدی، ۱۹۸۶: ۷۲، ۱۶۷)، هندواروپایی آغازین -√selǵ-\* «ول کردن، فرستادن» (ریکس، ۲۰۰۱: ۵۲۸).

سُلگی و بختیاری (۱۳۹۰: ۶۳) در بررسی ریشه‌شناختی واژه par(i)znāy «پالودن» در گویش هورامی، ریشه ایرانی باستان -√parz-\* «پالودن»؟ را لحاظ کرده‌اند و صورت بازسازی شده پارتی -parz «پالودن» را با توجه به صورت دخیل در ارمنی آورده‌اند و به آساتوریان (۱۹۸۶: ۳۲) ارجاع داده‌اند.

صورت لازم در تالشی parziste «پالوده‌شدن»، ماده مضارع تالشی -parz- > ایرانی باستان

-√harz+pari\* «پالودن»، اوستایی -pari+harəza- (بارتلمه، ۱۹۰۴: ۱۷۹۳).

صورت متعدی، از ماده مضارع سببی -parz-ən: در تالشی یکی از شیوه‌های ساخت فعل واداری، افزودن /-(ə/ā)n/ به ریشه قوی است. مانند: xār-n-əst-e «خاراندن» (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۹۰: ۶۳). پسوند -ən > -ana\* ایرانی باستان که نوعی پسوند اسم و صفت‌ساز بوده‌است، در برخی از زبان‌های ایرانی غربی به صورت -ēn- (ay(a)-ana- (هنینگ<sup>۱</sup>، ۱۹۳۳: ۲۱۲) برای ساختن ماده مضارع واداری از اسم، صفت، قید، و ماده مضارع متعدی؛ و نیز ساختن ماده مضارع متعدی از ماده مضارع لازم درآمده‌است و ماده ماضی سببی آن -parzənəst- جعلی است (نک. بخش ۵-۴- همین مقاله).

برابر واژه در دیگر گویش‌های ایرانی: تاتی دروی parzunen «از صافی رد کردن»

(سبزه‌علیپور، ۱۳۹۱: ۳۲۴)، کردی pārzinīn «پالودن» (مکنزی، ۱۹۶۱: ۷۷)، سمنانی parīžōn

«صافی» (آساتوریان، ۱۹۸۶: ۳۲).

## ۵-۸- seriste «سردشدن، کرخت شدن»

ماده مضارع ser-، ماده ماضی serist-

از ایرانی باستان -√sarh<sup>۱</sup>\* «سردشدن» (چوانگ، ۲۰۰۷: ۳۳۶)، در اوستایی از این ریشه، صفت -sarəta- «سرد» داریم (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۵۶۶)، سنسکریت -śísīra- «فصل سرد» (مونیه-ویلیامز،

1. Henning

۱۹۷۴: ۱۰۷۶)، فارسی میانه sard «سرد»، با پیشوند \*apa- در واژه afsār- «خاموش کردن» (دورکین-مایسترارنست، ۲۰۰۴: ۳۰۸)، پارتی با پیشوند \*xi- در ماده مضارع wisār- «خاموش کردن» (گیلن، ۱۹۳۹: ۷۴)، سغدی sart؛ یغناپی sort «سرد» (قریب، ۱۳۸۳: ۸۹۶۳)، ختنی sāḍa «سرد» (بیلی، ۱۹۷۹: ۴۲۴)، خوارزمی ps'rīy (> apa-sāraya-\*) «خنک کردن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۱۶۱)، آسی ایرونی sald/sælun، دیگوری sælun/sald «سرد کردن» (آبایف، ۱۹۷۹: ۶۴)، پشتو sōr، سریکلی sorj، وخی sbr، همه به معنی «یخ‌زده» (مرگنستیرنه، ۱۹۲۷: ۷۰)، هندواروپایی آغازین \*kelh-√ «یخ‌زدن» (ریکس، ۲۰۰۱: ۳۲۳)، لیتوانیایی šalti، لتویایی salt «یخ‌زدن» (درکسن، ۲۰۰۸: ۸۴، ۱۳۴).

ماده ماضی آن ساخت جعلی دارد. تنها پیشوندی که در تالشی مرکزی با این فعل به کار رفته، /ā-/ است: āseriste «سرد شدن». از این ریشه در دیگر گویش‌های ایرانی، این واژه‌ها را داریم: تاتی دروی sərəsten «شل شدن» (سبزه‌لیپور، ۱۳۹۱: ۳۲۵)، بلوچی sār «سرد» (روسی، ۱۹۹۸: ۴۱۲)، کردی sar «سرد» (تاکستون، ۲۰۰۹: ۲۳۷)، بختیاری sarderū «سردسیر» (طاهری، ۱۳۸۹ الف: ۲۲۵)، فارسی نو: افسردن (دهخدا، ۱۳۷۷: زیر واژه).

#### ۵-۹-šande (ریختن، پاشیدن، الک کردن)

ماده مضارع -šan-، ماده ماضی -šand-

> ایرانی باستان \*šan-√ «تکان دادن» (چوانگ، ۲۰۰۷: ۳۷۱)، اوستایی -šanman «پرتاب کردنی» (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۷۰۶)، فارسی میانه با پیشوند \*apa- به صورت afšān- «پراکندن» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۵)، سغدی -šan «لرزیدن» (قریب، ۱۳۸۳: ۹۳۰۰)، ختنی -šāñ «تکان دادن، افراشتن» -šānaya- > «بالا بردن، بلند کردن» (بیلی، ۱۹۷۹: ۴۱۹)، خوارزمی -šnīy (> šanya-) «لرزیدن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۱۹۸)، پشتو šanēdəl «تکان دادن» (مرگنستیرنه، ۱۹۲۷: ۷۵)، منجی -wušon «به هم زدن»، یغناپی با پیشوند \*fra- به صورت firšōn- «تکان دادن درخت» (همو، ۱۹۷۴: ۱۹)، از ریشه \*šan-√ «تکان دادن» با پیشوند abi- در فارسی: «افشاندن» و با پیشوند vi- در پارتی -wišān «تکان دادن» (بویس، ۱۹۷۷: ۹۸). چوانگ (۲۰۰۷: ۳۷۲) ریشه هندواروپایی واژه را بازسازی نکرده است، ولی ارتباط آن را با ریشه san- محتمل دانسته و ریشه ایرانی باستان -šān-√ را با تردید به معنی «جدا کردن» آورده است (نک. همان: ۹۱). بیلی (۱۹۷۹: ۴۰۹) ریشه هندواروپایی \*abi-šān- را \*ksen- > (\*kes-ēn-\*) «خاریدن، شانه کردن» پیشنهاد داده است. یونانی ξάτω «شانه‌زدن» (پوکورنی، ۱۹۵۹: ۵۸۵).



دارمستتر<sup>۱</sup> (۱۹۷۱: ۱۰۱) افشاندن فارسی را برمبنای اینکه خوشهٔ آوایی fš در فارسی به /š/ بدل می‌شود، از ریشهٔ √fšān- «جداکردن استخوان‌ها از یکدیگر» می‌دانند که بارتولومه (۱۹۰۴: ۱۰۲۸) آن را نپذیرفته‌است. هرن (۱۸۹۳: ۱۰۲) نیز به پیروی از گلدنر<sup>۲</sup> آن را از aiwi- و afšān- دانسته. هرتسنبگ<sup>۳</sup> ریشهٔ √fšān- (>psan\* و >span(d)\* را با توجه به صورت سنسکریت span-d «لرزیدن، تکان خوردن» آورده‌است (منصوری، ۱۳۸۴: ب: ۲۳).

مادهٔ مضارع تالشی -šan > ایرانی باستان -šana\*. مادهٔ ماضی تالشی -šand > ایرانی باستان -šanta\*. دیگر مشتقات واژه در تالشی: صفت مفعولی -šanda «ریخته»، صفت لیاقت -šandanin «ریختنی».

برخی پیشوندهای به‌کاررفته با این فعل در تالشی: pešande «فرپاشیدن»، āšande «تکان دادن»، dašande «ذرپاشیدن». برابر فعل در دیگر گویش‌های ایرانی: تاتی دروی šanden «افشاندن بذر، تکان دادن» (سبزعلیپور، ۱۳۹۱: ۳۲۵)، هورامی šān-/šānāy «افشاندن» (مکنزی، ۱۹۶۶: ۱۰۹)، زازا šānāyiš «پراکندن»، بختیاری awšonden «افشاندن» (طاهری، ۱۳۸۹ الف: ۱۹۹)، بلوچی šānt «انداختن» (مرگستیرنه، ۱۹۳۲: ۷۵)، مازندرانی šanne «تکان دادن»، گیلکی fišan «متفرق کردن» (سرتیپ‌پور، ۱۳۶۹: ۲۵۱)، فارسی نو: افشاندن، افشون «ابزار پنجه‌دار برای جداکردن غله از کاه» (خلف تبریزی، ۱۳۶۲، زیر واژه).

#### ۵-۱۰- šušte «شستن»

مادهٔ مضارع -šur، مادهٔ ماضی -šušt

> ایرانی باستان -√xšaud\* «شستن» (چوانگ، ۲۰۰۷: ۴۵۵)، اوستایی -√xšaod\* «مایع‌شدن»، اوستایی متأخر از این ریشه، صفت -xšudra «مایع، سیال» داریم (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۴۳۹)، سنسکریت -√kṣod «حل‌شدن» (همان‌جا)، فارسی میانه -šustan (مکنزی، ۱۹۷۱: ۸۱)، پارتی -šōd «شستن» (گیلن، ۱۹۳۹: ۶۴)، ختنی با پیشوند -apa\* در واژه -pašoj «شسته‌شدن» (بیلی، ۱۹۷۹: ۲۲۳)، خوارزمی -xs «غوطه‌خوردن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۲۴۲)، سریگیلی -xōxtuḷ «آبشخور» (مرگستیرنه، ۱۹۷۴: ۱۰۴). به نظر چوانگ (۲۰۰۷: ۴۵۶)، ریشهٔ هندواروپایی آغازین واژه نامعلوم است اما بیلی (۱۹۷۹: ۲۲۳) مدخل -pleu\* «مایع» را در پوکورنی (۱۹۵۹) برای بازسازی هندواروپایی آغازین واژه ارجاع داده‌است. هندواروپایی واژه را ریکس (۲۰۰۱: ۳۷۲) -√ksey d\* «جاری‌بودن» آورده.

1. Darmesteter  
2. Geldner  
3. Herzenberg

ماده مضارع تالشی *šur-* در اصل *šuy-* بوده که واج */y/* حذف و واج */t/* اضافه شده‌است. به عقیده نیبرگ<sup>۱</sup> (۱۹۷۴: ۱۸۷، ۱۸۸) ظاهر شدن واج */t/* در این ریخت، به قیاس از ماده مضارع *dāštan/dār-* و *kāštan/kār-* است. احتمالاً ماده مضارع *šur-* برگرفته از *šuhr* «اسپر» > اوستایی *xšūdra-* باشد (همان‌جا). ابوالقاسمی (۱۳۷۳: ۶۳) صورت شور (ماده مضارع) را در مورد این فعل، پدیده‌ای متأخر دانسته‌است.

ماده ماضی تالشی *šust-* > ایرانی باستان *\*xšušta-*، اوستایی *xšusta-* (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۵۵۵)، صورت اصلی *xšud-* می‌باشد: */d/* پیش از */t/* به */s/* بدل شده‌است. خوشه همخوانی *xš* ایرانی باستان در تالشی و دیگر گویش‌های ایرانی به ریخت */š/* باقی مانده: *šet* «شیر» > *\*xšūifta-* (اوستایی *xšuuipta-*، پارتی *sift*): کجلی *šet*، هرزنی *šet*، هورامی *šot*. مصدر جعلی آن در تالشی به صورت *šuriste* «شسته‌شدن» کاربرد دارد. این فعل با پیشوندهای *-pe-*، *-vi-* در تالشی به کار رفته‌است: *pešušte* «فراشتن»، *višušte* «فروشستن». برابر فعل در دیگر گویش‌های ایرانی: تاتی دروی *šasen* «شستن» (سبزعلیپور، ۱۳۹۱: ۳۲۵)، کرمانجی *šustin* «شستن» (تاکستون، ۲۰۰۶: ۲۴۱)، بختیاری *šošten* «شستن» (طاهری، ۱۳۸۹الف: ۲۲۸)، ابوزیدآبادی، ابیان‌های *šošta* «شستن» (لکوک، ۲۰۰۲: ۱۳۰)، گیلکی *šosten* «شستن» (سرتیپ‌پور، ۱۳۶۹: ۲۳۸)، خوانساری *šūrin* «شستن» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۱۱۲)، کردی *šustin* «شستن» (مکنزی، ۱۹۶۱: ۱۱۱).

#### ۵-۱۱- vate (بافتن)

ماده مضارع *vaj-*، و ماده ماضی *vat-*

چوانگ (۲۰۰۷: ۴۰۲) از ریشه ایرانی باستان *\*√uab/f²-* به معنی «بافتن» آورده و واژه اوستایی *ubdaēna-* را به معنی «پارچه‌ای، درست‌شده از پارچه» با آن مرتبط دانسته‌است، مونیه-ویلیامز (۱۹۷۴: ۲۲۱) واژه *ūrṇāvābhi-* «عنکبوت» در سنسکریت را از ریشه *√vabh-* «بافتن»، به هم‌گروه‌زدن «دانسته، مایرهور (۱۹۹۶: ۵۰۶) با تردید صورت اوستایی *ufya-* > *√vaf-* «سرودن» را با آن مرتبط دانسته، فارسی میانه *wāf-* «بافتن» و اسم مصدر *wafīšn* «بافتگی» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۸۶)، پارتی *wf-* «بافتن» (گیلن، ۱۹۶۶: ۵۶)، سغدی *wāf-/wāft* «بافتن» (قریب، ۱۳۸۳: ۹۸۰۵)، خوارزمی *w'f-/wf-* «بافتن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۲۰۸)، آسی ابرونی *wæft/wafyn*، دیگری *uft/wafun* «بافتن» (آبایف، ۱۹۸۹: ۴۰)، پشتو *ūdəl* «بافتن» (مرگنستیرنه، ۱۹۲۷: ۹)، شغنی *wāft*، یزغلامی *waft*، یغنایی *wōfta-*، سریکلی *parwift* همه به

1. Nyberg

معنی «گیس کردن، توربافتن»؛ و  $pərwóf$  «موی زنان» (همو، ۱۹۷۴: ۶۰، ۸۹)، هندواروپایی آغازین واژه را پوکورنی (۱۹۵۹: ۱۱۱۴) به صورت  $^h\sqrt{ueb}$  «بافتن» آورده‌است. ریکس (۲۰۰۱: ۶۵۸) نیز همین صورت را ذکر کرده‌است، یونانی  $\upsilon\varphi\alpha\acute{\iota} \nu\omega$  «بافتن»؛ «رشته، پارچه، بافته»، آلمانی کهن *weban*، انگلیسی *to weave* «بافتن» (نیو، ۱۹۹۸: ۵۹).

ماده مضارع تالشی *-vaj*: برابر ماده در دیگر گویش‌های ایرانی به صورت *-waf* > ایرانی باستان *-wafa\** به کار رفته‌است. احتمالاً *-vaj*، به قیاس از *-vāj* (ماده مضارع تالشی *vāte* «گفتن») درست شده باشد: *-vāj* > ایرانی باستان *-wāča\**.

بارتولومه (۱۹۰۴: ۱۳۴۶) ضمن یادداشتی ذیل ریشه اوستایی *-vaf* اظهار می‌کند که این ریشه در اصل به معنی «بافتن» بوده سپس در گاهان و دیگر بخش‌های اوستا، تحول معنایی یافته و در مفهوم «شعرسرودن» به کار رفته‌است.

کاربرد بافتن در معنی مجازی «شعر سرودن، آواز خواندن» در برخی از زبان‌های دیگر مشاهده می‌شود: واژه یونانی  $\acute{\upsilon}\mu\nu\omicron\varsigma$  (انگلیسی *hymn*) «شعر و سرود» به احتمال زیاد مأخوذ از ریشه‌ای به معنی «بافتن» است (قس سنسکریت *syūman* «نخ»، انگلیسی *seam* و *sew*). ریشه  $\sqrt{zaqar}$  در آرامی هم به معنی «بافتن» بوده، سپس به معنی «سخن گفتن، ذکر خواندن» به کار رفته‌است (هرتسفلد، ۱۹۴۷: ۲۴۵-۲۴۶).

مولایی (۱۳۸۰: ۸۳) نیز در مقاله‌ای مفصل در مورد کاربرد مجازی «بافتن» در معنی «سخن گفتن» توضیح داده و التباس و هم‌آمیگی معانی آنها را در واژه زندواف کاویده و آن را یک واژه سغدی دخیل در فارسی دانسته‌است.

ماده ماضی تالشی *-vat* > ایرانی باستان *-vafta\**، اوستایی *-ufta*. همخوان پایانی ریشه  $(-^h\sqrt{uab}/f^2)$ ، انسدادی لبی واکدار */b/* > *\*bh* (هندواروپایی دمشی) است، پس در مرز تکواژ */t/* در اوستای کهن به *-bd* تبدیل شده‌است: اوستایی *-ubdaēna* «تشکیل یافته از بافت» > هندواروپایی  $^h\sqrt{ueb}$  «بافتن» (قریب، ۱۳۸۴: ۱۴)، و در فارسی میانه به خوشه همخوانی سایشی بی‌واک *-ft* تبدیل می‌گردد: *-waft*، و در گویش‌های شمال غربی ایران با تبدیل */f/* به */h/* و سپس با حذف آن به صورت */-t/* در ریخت ماده ماضی باقی مانده‌است. در دیگر نمونه‌ها نیز حذف */t/* دیده می‌شود:

*tat* «گرما، تفت» > *\*taht* > *\*taft* > ایرانی باستان *-tafta\**، اوستایی *-tap*، پارتی *-taftag*.

1. Neu  
2. Herzfeld

ساخت ماده ماضی جعلی آن را در تالشی به صورت *vajist-* از مصدر *vajiste* به معنی «بافته شدن» داریم.

این فعل با پیشوندهای */ā-,vi-,ji-,pe-/* در تالشی به کار رفته است: *āvate* «در آوردن لباس»، *pevate* «بالاکشیدن»، *jivate* «از هم جدا کردن»، *vivate* «فروکشیدن لباس». برابر این فعل در دیگر گویش‌های ایرانی: تاتی دروی *vaten* «بافتن» (سبزه‌علیپور، ۱۳۹۱: ۳۲۶)، بلوچی *gvapag* «بافتن» (روسی، ۱۹۹۸: ۴۰۲)، کردی *ūnīn* «بافتن» (مکنزی، ۱۹۶۱: ۲۵)، ابیانه‌ای *wotan*، گهرودی *vātan* (لکوک، ۲۰۰۲: ۱۲۱، ۱۲۶).

#### ۵-۱۲- *vāte* (گفتن)

ماده مضارع *vāj-*، ماده ماضی *vāt-*

> ایرانی باستان *\*√uāč-* «گفتن»، اوستایی *√vak/č-* «سخن گفتن» (چوانگ، ۲۰۰۷: ۴۰۲)، سنسکریت *√vac-* (*vívakti*) «سخن گفتن، صحبت کردن» (مونیه-ویلیامز، ۱۹۷۴: ۹۱۲)، فارسی میانه *āwāz* «آواز»، *wāzag* «سخن»، *waxšwar* «پیامبر» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۱۳، ۶۰، ۸۹)، پارتی *wāž-* در واژه‌های «پاسخ دادن» *padwāž* و «پاسخ» *padwāg* (گیلن، ۱۹۶۶: ۶۸)، سغدی *waydē* «روایت شده» (قریب، ۱۳۸۳: ۱۰۰۳۲)، خوارزمی *cwcy-* «زیر لب حرف زدن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۵۲)، آسی ایرونی *wac*، دیگوری *wacæ* «پیام، خبر» (آبایف، ۱۹۸۹: ۲۶)، شغنی *wāyd-*، سریکلی *woyɔd-*، یغناپی *wūyɔd-*، وخی *wayd-*، اشکاشمی *voɣ-*، و منجی *bey-* همه به معنی «خروشیدن» (مرگستیرنه، ۱۹۷۴: ۱۶، ۸۹)، هندواروپایی آغازین واژه *\*√uek<sup>u</sup>-* «سخن گفتن، گفتگو کردن» (ریکس، ۲۰۰۱: ۶۷۳)، لاتینی *vōx*، «فراخواندن»، یونانی *εἰπεῖν* «سخن گفتن» (نیو، ۱۹۹۸: ۶۱).

ماده مضارع تالشی *vāj-* > ایرانی باستان *\*wāča-*. همخوان */č/* میان واکه‌های ایرانی باستان، در تالشی به */j/* تبدیل شده است: *ruj* «روز» > ایرانی باستان *\*raučah-* (اوستایی *raočah-*).

ماده ماضی تالشی *vāt-* > ایرانی باستان *\*wāxta-*. همخوان */k/* ایرانی باستان، پیش از */t/* به */x/* تبدیل شده است. در واقع به قیاس ریشه‌های مختوم به */g/*، ریشه‌های مختوم به */k/* نیز در زبان‌های ایرانی شمال غربی، سیر طبیعی سایشی شدن را در مرز تکواژ */t/* پیموده‌اند. بدین روش *-kt* به *-xt* تبدیل می‌شود، آنگاه */x/* به */h/* تبدیل شده و سپس با حذف */h/* واکه پیش از آن کشش جبرانی یافته است (هنینگ، ۱۹۳۳: ۱۸۶).

مصدر جعلی آن در تالشی به صورت *vājiste* به معنی «گفته‌شدن» کاربرد دارد. دیگر مشتقات *vāte*: صفت مفعولی *vāta-* «گفته‌شده»، صفت لیاقت *vātanin* به معنی «گفتنی»، *avāj* «گوینده»، و عبارت *vātə verej* به معنی «سخنان بیهوده» است. در فارسی بیواژیدن (بیواژیدن) به معنی «پاسخ‌دادن، قبول کردن درخواست» به کار رفته‌است (نک. منصوری، ۱۳۸۴ الف: ۴۸):

به امید رفتم به درگاه اوی امید مرا جمله پیواز کرد  
(بهرامی، به نقل از مدبری، ۱۳۷۰: ۴۰۵)

برابر این فعل در دیگر گویش‌های ایرانی: تاتی دروی *vāten* «گفتن» (سبزه‌علیپور، ۱۳۹۱: ۳۲۶)، هرزنی *öte* «گفتن» (کارنگ، ۱۳۳۳: ۷۰)، کرمانجی *wēje* «گفتار» (تاکستون، ۲۰۰۹: ۲۴۶)، ابیانهای *vātan* «گفتن» (لُکوک، ۲۰۰۲: ۱۷۶، ۱۷۹).

### ۵-۱۳- *zeriste* «دریده‌شدن»؛ *zārnāste* «دریدن»

ماده مضارع *zer-*، ماده ماضی *zerist-*

> ایرانی باستان *\*√zarH1-* «زخمی کردن» (چوانگ، ۲۰۰۷: ۴۶۹)، اوستایی *√zar-* «زخمی کردن»، آسیب‌رساندن، رنجاندن» (بارتلمه، ۱۹۰۴: ۱۶۶۹)، سنسکریت *√har1-* «زخمی کردن» (مونی-ویلیامز، ۱۹۷۴: ۱۲۸۹)، فارسی میانه *āzār-* «زجر دادن» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۱۵)، پارسی *zar-* «آزردن» (بویس، ۱۹۷۷: ۱۰۸)، ختنی *yssure-* «زخمی» (بیلی، ۱۹۷۹: ۳۵۴)، آسی ایرونی *zær* «مجروح کردن» (آبایف، ۱۹۸۹: ۲۹۹)، پشتو *zōrəl* «آزردن» (مرگنستیرنه، ۱۹۲۷: ۱۰۳)، هندواروپایی آغازین *\*√gerH2-* «ذیت کردن»، اسلاوی کلیسایی باستان *zoriti* «مجروح شدن» (ریکس، ۲۰۰۱: ۱۶۵).

ماده ماضی *zerist-* در تالشی، جعلی است (درباره نحوه ساخت ماده ماضی جعلی در تالشی، نک. بخش ۴-۵ همین مقاله).

یکی از شیوه‌های ساخت فعل واداری در تالشی، اضافه کردن همخوان *-n/* به ریشه قوی است: *√zār-n-əst-e* «دریدن، پاره کردن»، ریشه با گردش واکه (تبدیل به *ā*) سببی شده‌است. به این نکته باید توجه کرد که اغلب در تالشی، فعل‌های لازم و متعدی از نظر ساخت تفاوتی ندارند و از کاربرد آنها در جمله به لازم و متعدی بودن آنها پی‌می‌بریم. با این حال، نشانه‌های واداری (سببی) بر متعدی بودن فعل دلالت دارد (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۹۰: ۶۳ و ۶۴).

این فعل با پیشوندهای /pe-.vi-ji-ɖa-/ در تالشی مرکزی به کار رفته‌است: *jizārnəste* «از بغل دریدن»، *dazārnəste* «در هم دریدن»، *pezeriste* «پاره‌شدن»، *vizeriste* «فرودریدن».

برابر فعل در دیگر گویش‌های ایرانی: تاتی دروی *zarisen* «پاره‌شدن» (سبزه‌علیپور، ۱۳۹۱: ۳۲۴)، بلوچی *āzurtan* «آزردن» (روسی، ۱۹۹۸: ۴۹۸).

#### ۵-۱۴- *zarde* «دریدن، پاره‌کردن»

ماده مضارع *žar-* ماده ماضی *žard-*

> ایرانی باستان  $\sqrt{gar}^4$  \* «بلعیدن» (چوانگ، ۲۰۰۷: ۱۰۹)، بارتولومه (۱۹۰۴: ۵۱۲) براساس صورت فعلی *žarōiš* در اوستای متأخر، ماده *žar-* \* «دریدن، بلعیدن» >  $\sqrt{gar}^3$  «بلعیدن» را برای این فعل در نظر گرفته‌است؛ اما چوانگ (۲۰۰۷: ۱۰۹) به پیروی از جاماسب و هومباخ<sup>۱</sup> (۱۹۷۱) (۴) وجود چنین صورتی را در اوستای متأخر مردود شمرده، آسی ایرونی با پیشوند *\*ni-* در واژه *nyqqoŷryn*، و دیگری *niqqwærun* «بلعیدن» (آبایف، ۱۹۷۳: ۲۶۸؛ ۱۹۷۹: ۲۰۵)، پشتو *žarāy* «پر خوری» (مرگنستیرنه، ۱۹۷۴: ۵۴)، *žīra* «زخم» (همو، ۱۹۲۷: ۱۰۷)، هندواروپایی آغازین *\*g<sup>w</sup>erh3-* «بلعیدن، فرورودن» (پوکورنی، ۱۹۵۹: ۴۷۴)، ریکس (۲۰۰۱: ۲۱۱) نیز همین ریخت را تأیید کرده‌است: *\*g<sup>u</sup>erH3-* «با حرص خوردن»، در اسلاوی کلیسایی باستان *žrēti* «بلعیدن»، لیتوانیایی *gėrti* «قورت‌دادن» (درکسن، ۲۰۰۸: ۴۴، ۶۱).

هنینگ (۱۳۷۴: ۷۲) واژه *zarde* را مشتق از واژه پارتی مانوی *drdjd* به معنی «دردزده» از ریشه اوستایی *\*žad-* گرفته‌است که برخی به او انتقاد کرده‌اند.

ریکس (۲۰۰۱: ۲۱۱) برپایه ماده ودایی *jagāra-* صورت هندواروپایی آغازین *\*g<sup>u</sup>erh3-* را به عنوان ماده برای این ریشه فعلی بازسازی کرده‌است، در نتیجه می‌توان ماده‌ای از ایرانی باستان که با *\*/j/* آغاز شده باشد فرض کرد. ماده ماضی تالشی *žard-* > ایرانی باستان *\*jarta-* همخوان */j/* آغازی ایرانی باستان در گویش‌های شمال غربی یا بدون تغییر مانده‌است و یا به */ž/* تبدیل گشته: تالشی *že* «زدن». وجود واج */ž/* در بعضی گونه‌های تالشی به خصوص تالشی مرکزی، عامل تمایز آن از دیگر گویش‌های همجوار به‌ویژه تاتی شاهرود است (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۹۰: ۲۵).

واج آغازی */ž/* تالشی، گاه به */y/* و در موارد معدودی هم به */j/* و */z/* تبدیل شده‌است: *yara* «زخم»، *žəz* «شیر فاسد که بر اثر حرارت، چون ماست بریده‌بریده درمی‌آید»، *žəra* «فریاد

1. Jamaspa – Humbach

بلند». در تالشی نمونه‌های زیادی از این ابدال را می‌توانیم پیدا کنیم: واژه *zarde* در تالشی جنوبی به *yarde* تبدیل شده‌است. این فعل با پیشوند /ā-/ نیز در تالشی کاربرد دارد: *āzarde* «دریدن». برابر این فعل در دیگر گویش‌های ایرانی: گزی و طاری *žārtān* «جویدن» (کوک، ۲۰۰۲: ۱۲۸)، هرزنی *jir korde* «چرخوردن، دریدن» (کارنگ، ۱۳۳۳: ۵۵)، فارسی نو: *žard* «پرخوری» (دهخدا، ۱۳۷۷، زیر واژه).

#### ۶- نتیجه‌گیری

۱- هرچند بحث ریشه و گردش واژه‌ها مربوط به دورۀ باستان است، این موارد به صورت مرده یا نیم‌مرده در گویش‌ها باقی مانده‌است. بازمانده‌های فرایند گردش واژه‌های ایرانی باستان را در ساخت برخی فعل‌های تالشی می‌بینیم: یکی با وجود واژه *ā* (مانند *gān*) به صورت قوی و دیگری با عدم واژه *ā* (مانند *gən*) به صورت ضعیف ظاهر گشته‌است.

۲- ساخت ماده ماضی جعلی (*-(i/ə/u)st* + ماده مضارع) در تالشی مرکزی، بسیار شایع و وجه ممیز آن از سایر گویش‌های تالشی است.

۳- برخی تغییرات آوایی دور از ذهن در ماده‌های مضارع و ماضی تالشی که از دیدگاه هم‌زمانی، بی‌قاعده (سماعی) مصطلح شده‌اند، از دیدگاه تاریخی، ناشی از تأثیرات قانون بارتولومه بر ساختار ماده‌های ماضی گویش‌های شمال غربی از جمله تالشی است. مانند تبدیل

/z/ به /š/ پیش از همخوان /t/:

|            |                  |                 |
|------------|------------------|-----------------|
| مصدر تالشی | ماده مضارع تالشی | ماده ماضی تالشی |
| məšte      | miz-             | məšt-           |

بنابراین قانونمندی‌های حاکم بر افعال بی‌قاعده فارسی و دیگر گویش‌های ایرانی فقط با مراجعه به تاریخ زبان روشن می‌شوند. و دانستن قوانین حاکم بر تحول تاریخی واج‌ها، روشنگر بسیاری از ابهامات خواهد بود.

۴- یکی از شیوه‌های ساخت سببی در تالشی، افزودن پسوندهای *-āvn* و *-āmən* به ریشه ضعیف است که با ظاهرشدن *-āvn* و *-āmən* در این ریخت، با دیگر شیوه ساخت سببی در این گویش متفاوت است. این شیوه ساخت ماده سببی در گویش‌های تاتی و تالشی یک مشخصه گویشی به حساب می‌آید. احتمالاً در این ریخت، /v/ و /m/ همخوان‌های میانجی باشند (*gəl-ā-v-ən- > gəlāvn-*).

۵- تحولات خاص و حفظ ویژگی‌های آوایی و دستوری کهن تالشی می‌تواند در ریشه‌شناسی دقیق‌تر و نیز توصیف کامل‌تر دیگر زبان‌های ایرانی نو، مفید باشد. برخی تحولات آوایی خاص،

مانند تحول  $/*dz/$  ایرانی باستان به  $/z/$  و تبدیل  $/*zt/$  ایرانی باستان به  $/st/$ ، تالشی را در زمرة زبان‌ها و گویش‌های ایرانی شمال غربی قرار داده‌است.

### پی‌نوشت

۱. در تالشی، ریشه افعال به دو صورت ظاهر می‌شود: ضعیف و قوی. ریشه ضعیف شکلی از ریشه است که  $\bar{e}$  ندارد ولی ریشه قوی  $\bar{e}$  دارد (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۹۰: ۵۱).

۲. در فرهنگ سعیدی تألیف دکتر قریب، واژگان سعیدی کُدگذاری شده‌اند چنانکه در یک صفحه، حدود ۲۰ واژه آورده شده‌است؛ از این‌رو، بیشتر گویش‌شناسان برای راحت‌تر یافتن واژه مورد نظر به کُد واژه ارجاع می‌دهند نه صفحه آن. نویسندگان مقاله هم این شیوه مرسوم را ترجیح داده‌اند.

۳. لارینگال، اصطلاحی است عمومی که برای آواهای چاکنایی و حلقی فرض شده برای هندواروپایی آغازین به کار می‌رود. لارینگال‌های سه‌گانه هندواروپایی آغازین از جهت آواشناسی این‌گونه‌اند:  $h_1$  = بندشی چاکنایی ( $\bar{h}$  = همزة فارسی)؛  $h_2$  = آوایی حلقی که در عربی نیز وجود دارد ( $\bar{h}$  = ع عربی)؛  $h_3$  = همان  $h_2$  است که لبی نیز شده‌است ( $\bar{h}^w$ ) (بیکس، ۱۳۸۹: ۴۰۷).

۴- این منبع در اختیار نگارندگان نبوده و دلیل ذکر آن به نقل از جوانگ (۲۰۰۷) برای اطلاع خواننده بوده‌است:

Jamaspa, K. & H. Humbach. 1971. *Pursišnīhā. A Zoroastrian catechism. Part I.* Wiesbaden: Harrassowitz.

### منابع

- ابوالقاسمی، م. ۱۳۷۳. *ماده‌های فعل‌های فارسی دری*، تهران: ققنوس.
- اشرفی خوانساری، م. ۱۳۸۳. *گویش خوانساری*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اشمیت، رودیگر. ۱۳۸۲. *دیگر گویش‌های ایرانی باستان*، در راهنمای زبان‌های ایرانی. ترجمه آ. بختیاری و دیگران. تهران: ققنوس.
- مدتبری، م. [مصحح]. ۱۳۷۰. *شاعران بی دیوان در قرن‌های ۳-۴-۵*، تهران: پانوس.
- بیکس، ر. ۱۳۸۹. *درآمدی بر زبان‌شناسی تطبیقی زبان‌های هندواروپایی*، ترجمه آ. طاهری. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- جعفری دهقی، م. ۱۳۸۴. «مقایسه تحول تاریخی برخی واج‌های تالشی با فارسی معیار». *گویش‌شناسی*، (۴): ۲۳-۳۹.
- خلف تبریزی، م. ح. ۱۳۶۲. *برهان قاطع*، به اهتمام م. معین، تهران: امیرکبیر.



- دهخدا، ع. ا. ۱۳۷۷. لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.
- رضایتی کیشه‌خاله، م. ۱۳۸۲. «چند نکته دستوری در گویش تالشی». گویش‌شناسی، (۱): ۴۱-۵۲.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۸۴. «تأملی دیگر در فلهویات شیخ صفی‌الدین اردبیلی». گویش‌شناسی، (۴): ۱۲۸-۱۴۶.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۹۰. زبان تالشی: توصیف گویش مرکزی، رشت: فرهنگ ایلیا.
- رضایتی کیشه‌خاله، م. و ا. خادمی ارده. ۱۳۸۷. فرهنگ موضوعی تالشی به فارسی، رشت: دانشگاه گیلان.
- رضایتی کیشه‌خاله، م. و ج. سبزه‌علیپور. ۱۳۸۷. «ریشه و ماده فعل در گویش‌های تاتی، تالشی، و گیلکی». ادب پژوهی، (۶): ۱۱۱-۱۳۲.
- رضایتی کیشه‌خاله، م. و م. جلاله‌وند آکامی. ۱۳۹۰. «فعل مجهول در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی». ادب پژوهی، (۱۶): ۹-۳۴.
- رفیعی جیردهی، ع. ۱۳۸۶. «فعل پیشوندی در تالشی». ادب پژوهی، (۱): ۱۰۷-۱۲۶.
- سبزه‌علیپور، ج. ۱۳۹۱. فرهنگ تاتی، رشت: فرهنگ ایلیا.
- سرتیپ پور، ج. ۱۳۶۹. ویژگی‌های دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی، رشت: گیلکان.
- سلگی، ح. و ر. بختیاری. ۱۳۹۰. «بررسی ریشه‌شناختی چند فعل هورامی». پژوهش‌های زبانی، (۲): ۷۵-۵۷.
- شرف‌کندی، ع. ۱۳۸۴. هه نبانه بَر رینه: فرهنگ کردی - فارسی هه ژار، تهران: سروش.
- شیخ سنگ‌تجن، ش. ۱۳۸۶. «توصیف واج‌شناسی گویش تالشی در حوزه آوایی». گویش‌شناسی، (۱۴): ۶۶-۸۵.
- طاهری، ا. ۱۳۸۹ الف. گویش بختیاری کوه‌رنگ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۸۹ ب. «ریشه‌شناسی واژه‌هایی از گویش بختیاری». زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، (۱): ۱۱۱-۱۳۷.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۹۱. «واج‌شناسی تاریخی گویش تاتی کرینگان». نخستین همایش بین‌المللی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی (گذشته و حال). تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).
- قریب، ب. ۱۳۸۳. فرهنگ سعدی، تهران: فرهنگان.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۸۴. «تأثیر قانون بارتلمه بر ساختار فعل‌های زبان فارسی». گویش‌شناسی، (۵): ۴-۲۵.
- کارگر، م. و ب. چراغی. ۱۳۹۳. «بررسی ریشه‌شناختی چند واژه تالشی». ادب پژوهی، (۳۰): ۱۳۳-۱۵۰.
- کارنگ، ع. ۱۳۳۳. تاتی و هرزنی دو لهجه از زبان باستان آذربایجان، تبریز: شفق.

- مایرهوفر، م. ۱۳۸۲. *دوران پیش از تاریخ زبان‌های ایرانی، ایرانی آغازین. در راهنمای زبان‌های ایرانی، ترجمه آ. بختیاری و دیگران. تهران: ققنوس.*
- منصوری، ی. ۱۳۸۴ الف. «طرح بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی». *گویش‌شناسی*، (۵): ۳۷-۵۸.
- . ۱۳۸۴ ب. *بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی (فارسی میانه زردشتی)*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- مولایی، چ. ۱۳۸۰. «زندواف». *نامه فرهنگستان*، (۱۸): ۷۷-۸۳.
- نغزگوی کهن، م. ۱۳۷۳. «توصیف ساختمان دستگاه فعل در گویش تالشی (دهستان تاسکوه ماسال)». *زبان‌شناسی*، (۱۱): ۳۸-۵۷.
- وطواط، ر. ۱۳۵۸. *لطایف الأمثال و طرائف الأقوال*، ویراسته س. م. سبزواری: تهران.
- هنینگ، و. ب. ۱۳۷۴. «زبان کهن آذربایجان». *ترجمه ب. سرکاراتی. نامه فرهنگستان*، (۱): ۵۱-۷۲.
- Abaev V. 1958, 1973, 1979, 1989. *Istorike-Etymologičeskij slovar osetinskogoyazyka. I-IV, Moskva-Leningrad: Ockba-Aeh.*
- Asatrian, G. 1986. Dim(i)lī (or Zāzā). *Encyclopaedia Iranica*, ed. Yarshater. Vol. VII: 405-411. London: Oxford.
- Bailey, H. W. 1979. *Dictionary of Khotan Saka (DKS)*, Cambridge: Cambridge University.
- Bartholomae, C. 1904. *Altiranisches Worterbuch*, Strassburg: Verlag Von Karl J.Trübner.
- Boyce, M. 1977. *A Word-List Of Manichaean Middle Persian And Parthian*. Acta Iranica 9a, Leiden.
- Cheung, j. 2007. *Etymological Dictionary Of The Iranian Verb*. Leiden: Brill.
- Darmesteter, J. 1971. *Etudes Iraniennes*. Amsterdam: Philo.
- Derksen, R. 2008. *Database of the Baltic Inherited Lexicon*, Leiden: Brill.
- Durkin-Meisterernst, D. 2004. *Dictionary of Manichaean Texts. Volume III: Texts from Central Asia and China* edited by Nicholas Sims-Williams. Part 1: *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*. Turnhout (Belgium): Brepols.
- Ghilain, A. 1939. *Essai sur la langue parthe*. rep:1966. Louvain.
- Hennig, W. B. 1933. *Das Verbum des Mittelpersischen der Turfan fragmente*. in Acta Iranica (14): 158-253.
- Herzfeld, E. 1947. *Zoroaster And His World*, Vol1. Princeton: Princeton University.
- Horn, P. 1893. *Grundriss der neupersischen etymologie*. Strassburg: Verlag von karl J.Trübner.
- Hübschman, H. 1895. *Persische Studien*. Strassburg: Verlag von karl J.Trübner.
- Lecoq, P. 1979. *Le dialecte de Sivand*, Wiesbaden: Ludwig Reichert Verlag.
- . 2002. *Recherches sur les Dialectes Kermaniens*. Acta Iranica 39. Leuven: Brill.
- MacKenzie, D. N. 1961. *Kurdish dialect studies*. 2Vols, Oxford: Oxford University.

- . 1966. The dialect of Awroman (Hawraman-I Luhon): Grammatical sketch, texts and vocabulary .Kobenhavn: Munksgaard's Forlag.
- . 1971 .A Concise Pahlavi Dictionary. London: Oxford University.
- Monier-Williams, M. 1974. Sanskrit-English Dictionary. Oxford: Claredon.
- Morgenstierne, G. 1927 .An Etymological vocabulary of Pashto. Oslo: I Kommissjon hos Jacob Dybwad.
- . 1932. Notes on Balochi etymology. NTS (5): 37-53.
- .1974. Etymological vocabulary of the Shughni Group .Wiesbaden: Ludwig Reichert Verlag.
- Neu, E. 1998. Hethitisch šimuš. Zeitschrift fur Vergleichende Sprachforschung. 55-111.
- Nyberg, H. S. 1974. A manual of Pahlavi. Part II: Glossary. Wiesbaden: Harrassowitz.
- Pirejko, L. A. 1976 .Talyšsko-Russkij slovar (فرهنگ تالشی-روسی). Moskva: Russkij Jazyk.
- Pokorny, J. 1959. Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch. Tübingen: Francke edition.
- Rix, H. 2001. Lexikon der indogermanischen Verben, die Wurzeln und ihre Primarstambildungen, bearbeitet von Martin Kummel, Thomas Zehnder, Reiner Lipp, Brigitte Schirmer. Zweite, erweiterte und verbesserte Auflage, bearbeitet von Martin.
- Rossi, A .V. 1998. Ossetic and Balochi in V. I. Abaev's Slovar. Istituto Italiano per l'Africae l'Oriente. 373-431.
- Samadi, M. 1986. Das Chevaresmische Verbum, Wiesbaden: Harrassowitz.
- Schmitt, R. 1984 .Zur Ermittlung von Dialekte in altiranischer Zeit. Sprachw 9: 183-207.
- Sims-Williams, N. 2000 .Bactrian Documents from Northern Afghanistan. London: Oxford University.
- Thackston, W. M. 2006. Kurmanji Kurdish, A Reference Grammar. Harvard: Harvard University.
- . 2009. Sorani Kurdish A Reference Grammar. Harvard: Harvard University.

## The structure and etymology of some Taleshi verbs

Dr. Mahdi Kārgar <sup>1</sup>✉  
Dr. Ahmadrezā Nazari Chrude <sup>2</sup>

**Received: 2015/6/29**

**Accepted: 2015/12/15**

Taleshi is one of the Iranian north-western dialects which are spoken on the shore of the Caspian Sea. It has retained some of the ancient phonetic variations. In this study, after a brief description of the Taleshi verb construction, the etymology of 14 verbs of the central Taleshi dialect was investigated. Research data and their transcription were based on the pronunciation common to central Taleshi dialect. In the lexical entry of each verb, first the present and past stem of the Taleshi verbs have been inserted. Then, based on the equivalent or cognate of the word in other Iranian dialects and languages and also in other Indo-European languages, the etymology of the words has been considered and their ancient Iranian and primary Indo-European forms have been reconstructed. Then, based on the evidences from the dialect itself, the derivational structure of the words and the accomplished phonetic changes on their stems has been explained. Also, the historical evolution of Taleshi phonemes in the selected verbs of this paper has been studied from ancient Iranian up to the modern period.

**Key words:** Taleshi, Etymology, Present Stem, Past Stem, Verb

---

1. (PhD), IslāmicĀzād University (Āstārā Branch)  
2. (PhD), IslāmicĀzād University (Āstārā Branch)

hirad\_un@yahoo.com ✉

## Etymology of some archaic words in Iranian dialects

Dr. Esfandyār Tāheri <sup>1</sup>✉

Received: 2015/10/12

Accepted: 2016/2/15

Etymology of the words in different Iranian dialects helps not only to better understand their phonology, but also it helps to the etymology of Persian and other Iranian languages and dialects. Iranian dialects are a rich source of linguistic data which could be used in the linguistics of Iranian languages. This paper deals with etymology of 12 archaic words from diverse Iranian dialects. For each word, after investigating the same word or its cognates in the other Iranian dialects and languages, its Old Iranian form has been reconstructed and its sound changes from Old Iranian up to Iranian dialects have been examined. The list of words examined in this paper are as follows: arde / âla«side, half», hast / ast«house, yard», daha«awn», bīg / gwask«goat, calf», gūn«udder», jeven«grain mortar», jəxūn«threshing-floor», kahra«goat, kid», kətū«dog», māl«cattle, quadrupeds», tâta«uncle», xal«bent, crooked».

**Key words:** Etymology, Iranian Dialects, Northwestern Dialects, Southwestern Dialects, Archaic Words

---

1. (PhD), University of Isfahān

taheri.esfandiar@gmail.com ✉

## **Transitivity in Persian based on the Minimalist Approach**

A'zam Shāhsavāri<sup>1</sup>  
Dr. Mohammad Dabir Moghaddam<sup>2</sup>✉

**Received: 2015/11/15**

**Accepted: 2016/3/15**

In this article, it is argued that there is a functional category Tr (Transitivity) located between Pr (Predicate) and V (Verb) which is present in all transitive sentences in the Persian language, regardless of whether they are transitive active, passive or middle. Tr may contain a probe with (object) -features and assign accusative Case. In Persian, like other languages, as Bowers (2002) claims, in contrast to Pr, Tr does not assign a theta-role in its specifier position. Hence, the functions of the traditional light verb category "v" are split between Pr and Tr in Persian, like other languages studied by Bowers (2002). Empirical evidence from Persian supports this claim as those from other languages studied by Bowers (2002), such as English, Russian, Scottish Gaelic, Icelandic, Ukrainian, and German. It seems that this approach can analyze the Persian data in an appropriate way.

**Key words:** Transitivity, Functional Category, Middle Structures, Passive, Unaccusative

---

1. PhD Candidate in General linguistics, Science and Research Branch, Islamic Āzād University, Tehran, Iran  
2. (PhD), Allāmeḥ Tabātabā'i University, Tehran, Iran      mdabirmoghaddam@gmail.com      ✉

## **Introducing poems of Iranian folk literature: Evidence from Kurmanji Se-Kheshties**

Ismāeel Alipour<sup>1</sup>✉

**Received: 2015/2/8**

**Accepted: 2016/2/15**

In this article, poems of Iranian folk literature would be introduced both from intra and extra-text perspective. Kurmanji Se-kheshties are poems with threehemistiches that date back to pre-Islamic literature, however, still they are composed and sung in the Khorāsān folk literature. In the Kurmanji language, Se-kheshties are mainly sung and that's why some bits are added to the original 3hemistiches. These bits have mostly musical function and often they are added to the Se-kheshties to adapt them to the musical Dastgāhs, however they also have semantic-affective function. After investigating 304 Se-kheshties, we examined them according to their music and their semantic-affective background. Meanwhile, we demonstrated that how these poems could be related to the pre-Islamic literature. In the section on the literature review and appellation of this type of poem, we explained that which researches have been done on this topic up to now.

**Key words:** Folk Literature, Kurmanji Language, Se-kheshties, Iranian Pre-Islamic Literature.

---

1. PhD Candidate in Persian Language and Literature at University of Sistan and Baluchestān

esmaeilalipoor@yahoo.com ✉

## **The role of rhyme in Persian word formation: Evidence from lyrics of Nizami Ganjavi**

Dr. Jahāndoost Sabzalipour <sup>1</sup>✉  
Dr. Hosein Eskandari Varzali <sup>2</sup>

**Received: 2016/1/4**

**Accepted: 2016/5/14**

A language is persistent when it could progress with time and could satisfy its ongoing needs. If a language does not find ways of its strengthening and durability, it will become extinct. Persian language at the beginning was an Iranian dialect. Due to several reasons, it benefitted from tremendous literary background and spread around. There are lots of ways to strengthen a language. Today certain institutions like the Academy of Language and Literature helps to spread the Persian language, but in the past each of the greatest poets had some effort in word formation and selection. Their efforts in this regard are similar to the efforts of an academy of language, and ignoring the word formation patterns of poets perhaps could lead in great damage to the language. Here, the poets' role is to increase the grammatical capabilities of Persian language. The grammatical capabilities mean a collection of resources or capacities that a language puts at the disposal of its own users to be able to communicate more easily and with less energy along with the greatest efficiency. Nizami Ganjavi poetry was investigated in this study to determine how much he was in service of Persian language. This article aims at verifying how Nizami committed the innovations within the constraints of rhyme in his lyrics, so that not only he added to the beauty and innovation of his poems, but also had great services to Persian and other poets after him.

**Key words:** Word Formation, Compounding, Derivation, Language Facilities, Nizami, The Spread of Persian

---

1. (PhD), Islamic Āzād University (Rasht Branch)  
2. (PhD), Islamic Āzād University (Rasht Branch)

sabzalipor@gmail.com ✉



## **Cognitive Linguistics: A cognitive model of ‘eye’ in Bustan-e Sa’di**

Soleimān Ghāderi Najaf Ābādi <sup>1</sup>✉

Dr. Mohammad Amoozāde <sup>2</sup>

Dr. Manoochehr Tavāngarzāde <sup>3</sup>

**Received: 2013/12/7**

**Accepted: 2015/11/15**

It was an interdisciplinary research in the fields of literature and cognitive linguistics in which the interaction among the metaphor, cognition, body and culture was investigated. In this paper, some eye-based phrases of Bustan-e Sa’di have been analyzed based on cognitive linguistics approach. The data analysis showed that eye is a prototypical body organ which embodies the Persian speakers’ mind via a cultural pattern. It conceptualizes a number of various concepts including emotions (e.g. love, desire, happiness, envy), mental faculties (e.g. knowing, understanding, thinking), cultural values (e.g. respect, hospitality), character traits (e.g. greed, cruelty), and physical states (e.g. death, pass of time). The results also showed that such conceptualization involves cognitive elements such as conceptual metaphors, image schemas and metonymy. The present study also demonstrated that in any language, when the human imagination of the body structure and the function of its organs interact with cultural patterns, the metaphor and conceptual metonymy appears.

**Key words:** Body Metaphors, Cognitive Pattern, Bustan-e Sa’di, Embodiment, Cognitive Linguistics

---

1. (MA), University of Isfahān

2. (PhD), University of Isfahān

3. (PhD), University of Isfahān

soleimanghaderi@yahoo.com ✉

## Relative clause extraposition in Persian narrative text with a functional approach: Evidence from fifth to seventh volumes of *Tārix-e Bayhaqi*

Hāmed Molā'i Kuhbanāni <sup>1</sup>  
Dr. Ali Alizāde <sup>2✉</sup>  
Dr. Shahlā Sharifi <sup>3</sup>

Received: 2015/6/14

Accepted: 2016/2/15

Relative clause extraposition happens whenever relative clause moves from its normal position - near the head - to the final position of the sentence. Analyzing relative clause extraposition has taken great attention since the functional grammar appeared. Due to the fact that Persian sentences remain grammatical in the case of occurrence or non-occurrence of this process, most linguists believe that this movement has a non-syntactic motivation. Having hypothesized that the occurrence of this phenomenon could have functional reasons such as the relative clause length, information structure, sameness of the verb in the main and the relative clause and the type of the verb, the extraposition process in 66 out of 150 clauses, extracted from parts of *Tārix-i Bayhaqi* have been examined so that the comparison of the results of this process in the narrative and literary texts with the contemporary formal texts would be possible. The results showed that from the four factors mentioned, except the information structure, the other three ones have direct impact on the relative clause extraposition. The relative clause length was the most important factor in this process in *Tārix-i Bayhaqi* which verifies the Howkins' claim on the tendency of the heavy constituents in verb final languages to move to the end of the sentence and occur after the verb. Comparing these results with Rāsekhmahand et al (1391), it became clear that there is not a significant difference between the function of the relative clause extraposition in modern formal Persian and in the *Tārix-i Bayhaqi*.

**Key words:** Relative Clause Extraposition, *Tārix-i Bayhaqi*, Informative Structure, Relative Clause Length

---

1. PhD Candidate in linguistics at Ferdowsi University of Mashhad

2. (PhD), Ferdowsi University of Mashhad

2. (PhD), Ferdowsi University of Mashhad

Alalizadeh@um.ac.ir ✉

## **Samples of domestication of proper names in Bisotun inscription**

Dr. Owrang Izadi <sup>1</sup>✉  
Elnāz Negāresh <sup>2</sup>

**Received: 2015/11/6**

**Accepted: 2016/3/15**

This study aims at surveying and describing the process of domestication of proper names in Bisotun inscription. Domestication is among the translation strategies that the theorists like Venuti invented it to describe the common translation techniques in the context of British-American culture. Based on this approach, a translator takes a transparent and fluent style to minimize the foreign trace of the text for target language readers. In this research, domestication means examining phonological and to some extent morphological (inflectional) aspects of proper names in Elamite, Akkadian, Greek and new Persian. Proper names of Bisotun inscription as the main data were undergone domestication processes and they were examined in each of the above-mentioned languages. The results showed that each language has its specific phonological system and they differ from one another. Some languages may lack certain phonemes. Thus, they would be replaced by the most similar phonemes.

**Key words:** Domestication, Proper Names, Greek Language, Elamite Language, Akkadian Language

---

1. (PhD), Allāmeḥ Tabātabā'i University  
2. (MA), Allāmeḥ Tabātabā'i University

abifarna@yahoo.com ✉

## The future tense of the verbs in Iranian languages and dialects

Dr. Moharram Rezāyati Kishekhāle<sup>1</sup>✉  
Ārezoo Ebrāhimi Dināni<sup>2</sup>

**Received: 2016/1/3**

**Accepted: 2016/5/14**

The future tense of the verbs has been changed from old period up to now. In Old Persian there was no future tense and often subjunctive mood has been used to refer to the future tense. In Avestan language, there has been an independent future tense besides subjunctive mood and from this structure just remained the declarative mood and subjective adjective. In the western group of middle Iranian languages, the lack of future tense has been compensated with present subjunctive and present declarative. In the eastern group of Iranian languages, (Sogdian and Kharazmi), the future tense of the verb was made by the addition of tense suffix to the end of the verb. Following Dari Persian in the modern written language, the future tense is made through combination of the auxiliary verb «khāstan» and the lexical verb (in the full or truncated form of the infinitive). However, the mentioned future tense is not used in the spoken Persian and in practice; it has been replaced with the present declarative. In most Iranian dialects, the future tense characteristic is the same as the spoken Persian. In this paper, while investigating the historical change of the future tense of the verb from past up to now, its structure has been studied in some Iranian dialects.

**Key words:** Future Tense of the Verb, Old Iranian, Middle Iranian, Modern Iranian, Iranian Dialects

---

1. (PhD), University of Guilan

kishekhaleh@yahoo.com ✉

2. PhD Candidate in Persian Language and Literature at University of Guilan.



University of Guilan

Semiannual

# Persian Language and Iranian Dialects

1<sup>st</sup> Year, Vol. 1, No.1 (Tome 1)  
Spring & Summer 2016

## English Abstracts

|   |    |
|---|----|
| The future tense of the verbs in Iranian languages and dialects .....   | 2  |
| <b>M. Rezāyati Kishekhāle, A Ebrāhimi Dināni</b>  |    |
| Samples of domestication of proper names in Bisotun inscription .....   | 3  |
| <b>O. Izadi, E. Negāresh</b>  |    |
| Relative clause extraposition in Persian narrative text with a functional approach: Evidence from fifth to seventh volumes of Tārix-e Bayhaqi ..... | 4  |
| <b>H. Molā'i Kuhbanāni, A. Alizāde, Sh. Sharifi</b>   |    |
| Cognitive Linguistics: A cognitive model of 'eye' in Bustan-e Sa'di .....   | 5  |
| <b>S. Ghāderi Najaf Ābādi, M. Amoozāde, M. Tavāngarzāde</b>   |    |
| The role of rhyme in Persian word formation: Evidence from lyrics of Nizami Ganjavi .....   | 6  |
| <b>J. Sabzalipour, H. Eskandari Varzali</b>   |    |
| Introducing poems of Iranian folk literature: Evidence from Kurmanji Se-Kheshties .....   | 7  |
| <b>I. Alipour</b>   |    |
| Transitivity in Persian based on the Minimalist Approach .....  | 8  |
| <b>A. Shāhsavāri, M. Dabir Moghaddam</b>  |    |
| Etymology of some archaic words in Iranian dialects .....   | 9  |
| <b>E. Tāheri</b>  |    |
| The structure and etymology of some Taleshi verbs .....   | 10 |
| <b>M. Kārgar, A. Nazari Chrude</b>  |    |



Semiannual

# Persian Language and Iranian Dialects

(Former Adab Pazhuhi)

1<sup>st</sup> Year, Vol. 1, No.1 (Tome 1)  
Spring & Summer 2016

**Concessionaire:** University of Guilan

**Managing Director:** Dr. Firooz Fazeli

**Editor –in-Chief:** Dr. Moharram Rezayati Kishekhaleh

**Editorial Board:**

Associate Professor, Behzad Barekat, University of Guilan  
Associate Professor, Mahmood Ja'fari Dehaghi, University of Tehran  
Associate Professor, Abbas Khaefi, University of Guilan  
Assistant Professor, Maryam Danaye Tous, University of Guilan  
Professor, Mohammad rasekh Mahand, Bu-Ali Sina Univerisy  
Associate Professor, Moharram Rezayati kishekhaleh, University of Guilan  
Professor, Hasan Rezayi Baghbidi, University of Tehran  
Professor, Ali Ashraf Sadeghi, University of Tehran  
Associate Professor, Firooz Fazeli, University of Guilan  
Professor, Gholamhosein Karimi Doostan, University of Tehran  
Associate Professor, Mojaba Monshizadeh, Allameh Tabataba'i University

According to the letter issued by the Commission on Academic Journal of the Ministry of Science, Research and Technology, dated 20/2/1395 and numbered 3/18/30646, the journal of *Persian Language and Iranian Dialects* was granted the status of "Academic Research".

**Scientific Editor:** Dr. Ma'soomeh Ghayoori  
**Persian Editor:** Dr. Ali Nosrati Siyahmazgi  
**English Editor:** Dr. Maryam Danaye Tous  
**Typesetting and Layout:** Hamideh Shajari  
**Publisher:** University of Guilan  
**Circulation:** 200

**Website:** <http://zaban.guilan.ac.ir>  
**Email:** zaban@guilan.ac.ir  
zabanmag1395@gmail.com  
**Address:** Faculty of Literature and  
Humanities, University of Guilan,  
Rasht, P.O.Box: 41635-3988  
**Tel & Fax:** (+98) 031 33690590



University  
of Guilan

# Persian Language Semiannual **and** Iranian Dialects

1

ISSN: 2476 - 6585

- The future tense of the verbs in Iranian languages and dialects ..... 2  
**M. Rezāyati Kishekhāle, A Ebrāhimi Dināni**
- Samples of domestication of proper names in Bisotun inscription ..... 3  
**O. Izadi, E. Negāresh**
- Relative clause extraposition in Persian narrative text with a functional approach:  
Evidence from fifth to seventh volumes of Tārix-e Bayhaqi ..... 4  
**H. Molā'i Kuhbanāni, A. Alizāde, Sh. Sharifi**
- Cognitive Linguistics: A cognitive model of 'eye' in Bustan-e Sa'di ..... 5  
**S. Ghāderi Najaf Ābādi, M. Amoozāde, M. Tavāngarzāde**
- The role of rhyme in Persian word formation: Evidence from lyrics of Nizami Ganjavi..... 6  
**J. Sabzalipour, H. Eskandari Varzali**
- Introducing poems of Iranian folk literature: Evidence from Kurmanji Se-Kheshties ..... 7  
**I. Alipour**
- Transitivity in Persian based on the Minimalist Approach ..... 8  
**A. Shāhsavāri, M. Dabir Moghaddam**
- Etymology of some archaic words in Iranian dialects ..... 9  
**E. Tāheri**
- The structure and etymology of some Taleshi verbs ..... 10  
**M. Kārgar, A. Nazari Chrude**